

اثر: فردریک انگلس

منشاء خانواده،

مالکیت خصوصی

و

دولت

ترجمہ م. احمدزادہ

تبرستان
www.tabarestan.info

مرکز پخش

انتشارات شاهنگ - ناهرما - خیابان فروردین - مشاق بهار

اثر: فردريك انگلس
دريز تو بررسى هاى لويىس مورگان

منشاء خانواده؛
مالکیت خصوصی
ودولت

ترجمة مسعود احمد زاده

تبرستان
www.tabarestan.info

چاپ اول ۱۳۵۴
چاپ دوم ۱۳۵۷

فهرست

صفحه

۷	مقدمه و توضیح
۱۱	پیشگفتار چاپ اول ، ۱۸۸۴
۱۵	پیشگفتار چاپ چهارم ، ۱۸۹۱
	<u>منشأ خانواده ، مالکیت خصوصی و دولت</u>
۳۷	فصل اول - دوران های ماقبل تاریخی فرهنگ
۳۷	۱ - توحش
۳۹	۲ - بربریت
۴۵	فصل دوم - خانواده
۵۸	۱ - خانواده همغسوس
۶۰	۲ - خانواده پونالوائی
۷۱	۳ - خانواده بارگیر
۹۱	۴ - خانواده یکتاهمسر
۱۲۰	فصل سوم - تیره ایروکوئی
۱۴۰	فصل چهارم - تیره یونانی
۱۵۳	فصل پنجم - پیدایش دولت آتن
۱۶۸	فصل ششم - تیره و دولت در روم
۱۸۴	فصل هفتم - تیره در میان سلتی ها و ژرمن ها
۲۰۶	فصل هشتم - تشکیل دولت در میان ژرمن ها
۲۲۳	فصل نهم - بربریت و تمدن
۲۵۱	<u>ضمیمه</u>
۲۵۷	<u>فهرست اعلام</u>

تبرستان
www.tabarestan.info

پیشگفتار چاپ اول

۱۸۸۴

فصولی که در پیش خواهد آمد بیک معنی انجام یک وصیت است. این خود کارل مارکس بود که در نظر داشت نتایج بررسی‌های مورگان را در ارتباط با نتایجی که خود مارکس - و تا حد معینی میتوانم بگویم خود ما - در بررسی‌های ماتریالیستی تاریخ به آنها رسیده بودیم اظهار دارد و بدین طریق تمام اهمیت آنها را روشن نماید. در واقع مورگان در امریکا، برداشت ماتریالیستی تاریخ را که مارکس چهل سال پیش کشف کرده بود، به طریق خاص خود از نو کشف کرد، و مقایسه‌هایی که وی بین بربریت و تمدن نمود، در مقاطع اساسی، تحت همین برداشت، به نتایجی منجر گردید که مارکس به آنها رسیده بود. و درست همانطور که کتاب "سرمایه" سالهای سال، بطور مداوم، هم مورد دستبرد اقتصاددانان رسمی آلمان بود، و هم اینک به بارش سکوت میشد، سختگویان علوم "ما قبل تاریخی" در انگلستان نیز به کتاب "جامعه باستان" ^۱ مورگان بهمینسان رفتار کردند. این اثر من تنها جایگزین محقری است برای اثری که مقدور نشد دوست از دست رفته من بانجام برساند. معذرت من نقدهایی را که او بر یادداشت‌های فصل خود از مورگان ^۲ نوشته در اختیار دارم، و هر جا که میسر باشد آنها را خواهم آورد.

I-Lewis H; Morgan 2- Ancient Society, or Researches
in the lines of human progress from Savagery Through
Barbarism to Civilization .By Lewis H.Morgan,London,
Mac Millan & Co. 1877 .

این کتاب در امریکا چاپ شد و در لندن به سختی بدست می‌آید. مولف آن چند سال پیش درگذشت. (انگلس)

۳- بقیه در صفحه بعد

بر اساس برداشت ماتریالیستی، عامل تعیین کننده در تاریخ، در تحلیل نهائی، تولید و تجدید تولید حیات به واسطه است. ولی این بنیه خود، خلعت دوگانهای دارد. از يك سو تولید وسائل معاش، خوراك، پوشاك، پناهگاه و ابزارى كه برای آنها ضرورى میشوند، از سوى دیگر تولید خود موجودات انسانی، تكثیر انواع. نهاد های اجتماعى، كه انسانهای يك دوران تاریخی معین و يك كشور معین تحت آنها زندگی میکنند بوسیله هر دو نوع تولید مشروط میشوند: از يكسو بوسیله مرحله تكامل كار و از سوى دیگر بوسیله تكامل خانواده. هر چه تكامل كار كتر باشد، و هر قدر حجم تولید آن، و لذا ثروت جامعه محدودتر باشد، بهمان اندازه هم نظام اجتماعى بصورت نیرومندتری تحت تسلط پیوند های جنسى بنظر میرسد. ولی در داخل این ساختار جامعه كه مبتنى بر پیوند های جنسى است، بارآورى كار بیشتر و بیشتر تكامل مییابد، و همراه با آن مالكیت خصوصى و مبادله، اختلاف ثروت، امکان استفاده از نیروى كار دیگران، و بنابراین پایه تناقض های طبقاتى: عناصر اجتماعى جدید، كه در طى نسلها برای انطباق ساخت اجتماعى قدیم به شرایط جدید تلاش میکنند تا آنكه بالاخره عدم تجانس آن دو منجر به يك انقلاب كامل میشود. جامعه قدیم كه مبتنى بر گروه های جنسى است، در تضاد با طبقات اجتماعى جدید آن تكامل یافته، متلاشى میشود، بجای آن يك جامعه نو ظاهر میشود كه در يك دولت متشكل است و محدود های پائینى آن دیگر گروه های جنسى نبوده بلكه گروه های سرزمینى^۱ است، جامعه ایست كه در آن نظام خانوادگى كاملاً تحت

بقیه پارتى از صفحه قبل

۳- مراجعه شود به یادداشت های "جامعه كهن" مرگان، توسط كارل ماركس

چاپ روسى ۱۹۴۵ آرشیو ماركس - انگلس، جلد نهم (مؤلف)

۱- Territorial groups

این گروه ها بعداً توضیح داده خواهند شد.

تسلط نظام مالکیت است، و از این پس تناقض های طبقاتی و مبارزات طبقاتی که محتوی تمام تاریخ تاکنون مکتوب را تشکیل می دهد، در آن آزادانه تکامل می یابند.

شایستگی بزرگ مورگان در این است که خطوط عمده این پایه ماقبل تاریخ مکتوب ما را کشف کرده و از نو ترسیم نموده است، و در گروه های جنسی سرخ پوستان امریکای شمالی کلید عمده ترین و تاکنون لا یتحل ترین، معماهای بدوی ترین تاریخ یونان، روم و ژرمنی^۱ را یافته است. معینا کتاب او اثری نبود که یکروزه تهیه شود. او قریب ۴۰ سال با مطالب آن کار کرد تا آنکه بطور کامل بر آنها تسلط یافت. باین طلیت است که کتاب او یکی از آثار معدود دوران ساز عصر ماست.

در آنچه که خواهد آمد، خواننده در مجموع بسهولت قادر خواهد بود که آنچه که از مورگان اقتباس شده، و آنچه که خود من بدان افزودهام را از هم تشخیص دهد. در بخش های تاریخی مربوط به یونان و روم، من خود را به مدارک مورگان محدود نکردهام، بلکه آنچه را که در اختیار خود داشتم بدانها افزودهام. بخش های مربوط به سلت^(۲) ها و یا ژرمن ها بطور عمده اثر من هستند؛ در این مورد، مورگان جز منابع دست دوم چیز دیگری در اختیار نداشت، و در مورد شرایط ژرمن ها - به استثنای تاسی توس^(۳) - صرفا تحریف های لیبرالی کذابانه آقای فریمن^۴ در اختیارش قرار داشت. من

۱- ما در سراسر ترجمه لفظ ژرمن را به همین صورت بفارسی آورده ایم تا با دولت آلمان که موجودیت آن اخیراست، اشتباه نشود. به مقدمه مراجعه شود.

۲- Celts سلت ها یا کلت ها شامل برتون ها، ایرلندی ها، ولش ها و اسکاتلندی های طایا هستند.

۳- Tacitus

۴- Freeman

روی بحث های اقتصادی که برای هدفی که مورگان در نظر داشت کافی بودند ،
ولی برای منظور من بکلی ناکافی هستند ، از نو کار کرده ام . و بالاخره باید
بگویم که البته هر جا که صراحتاً از مورگان نقل قول نشده است ، مسئولیت
تمام استنتاجات را بعهده می گیرم .

انگلس

تبرستان
www.tabarestan.info

پیشگفتار چاپ چهارم

۱۸۹۱

چاپ های وسیع قلبی این کتاب ، حدود ۶ ماه است که نایاب شده اند و ناشر کتاب مدتی است که از من خواسته است که آنرا برای چاپ جدید آماده کنم . کارهای فوری تر ، تاکنون اجازه این کار را بمن نداده بودند . هفت سال از تاریخی که چاپ اول این کتاب ظاهر شد میگذرد و در این مدت ، دانش ما در زمینه شکل های اولیه خانواده پیشرفت های مهمی کرده است . بنابراین ، ضروری بود که با دقت فراوان این اثر را گسترش داده و بهتر سازم ؛ بخصوص با در نظر داشتن این امر که اگر این اثر بصورت گذشته گمیشه میشد ، من دیگر برای مدتی قادر به تغییر آن نمیشدم .

بنابراین ، تمام متن را بدقت مورد تجدید نظر قرار دادم و چیزهایی بدان افزودم که امیدوارم در آنها به وضع کنونی طوم توجه کافی شده باشد . بعلاوه در طی این پیشگفتار ، بررسی کوتاهی از تکامل تاریخ خانواده ، از باکوفن^۱ تا مورگان میکنم ، حدتایم دلیل که مکتب انگلیسی مطالعات ماقبل تاریخ ، که آلوده به شوونیسم است ، با توطئه سکوت به کوشش فوق العاده خود ، برای نابود کردن انقلابی که کشفیات مورگان در برداشت های تاریخ جوامع اولیه بوجود آورده است ، ادامه میدهد ؛ گویا اینکه در تطق دستاوردهای آن کوچکترین تردیدی بخود راه نمیدهد . در بسیاری از جاها دیگر نیز ، این نمونه طرز کار انگلیسی مشاهده میشود .

اثر من بزبانهای مختلف ترجمه شده است . اول به ایتالیائی :

L'Origine della famiglia, della proprietà privata e della state, versione riveduta dall' autore, di pasq

I- Bachofen باخوفن

uale Martignetti; Benevento 1885

سپس به رومانی :

Origina familiei, proprietatei

Private Si a statului, traducere de Joan Nadejde

در مجله Yassy بنام Contemporanul از سپتامبر ۱۸۸۵ تا ۱۸۸۶ چاپ شد . بعداً به دانمارکی :

Familiens, privatejendommens og statens

Oprindelse, Dansk, af forfatteren gennemgaaet Udgave, besörget af Gerson trier, Köbenhavn 1888.

يك ترجمه فرانسوی توسط Henri Ravé بر مبنای این متن آلمانی در زیر چاپ است .

تا اوائل سالهای ۶۰، چیزی باسم تاریخ خانواده وجود نداشت. در این زمینه طوم تاریخی هنوز کاملاً تحت تاثیر " پنج کتاب" موسی بود. شکل پدر سالاری خانواده، که در آنجا بطور مفصل تر از جاهای دیگر تشریح شده بود، نه تنها بطور ضمنی بصورت قدیمی ترین نوع خانواده پذیرفته شده بود، بلکه همچنین - بعد از کنار گذاشتن چند همسری - این نوع خانواده، با خانواده بهرژوائی کنونی یکی تلقی شده بود، گوئی در حقیقت خانواده اهدا مشمول تکامل تاریخی نشده است. حد اکثر چیزی که پذیرفته شده این بود که ممکن است يك دوران روابط جنسی مختلط^۱ در زمانهای اولیه وجود داشته باشد.

۱- Promiscuous یا روابط جنسی بی قيد و بند

داشته بوده باشد. البته باید گفت که علاوه بر یکتا هصری، چند هصری شرقی و چند شوشی هندی و تبتی نیز شناخته شده بودند، ولی این سه شکل در هیچ توالی تاریخی قرار داده نمی‌شدند و به صورت جداگانه در کنار یکدیگر قرار می‌گرفتند. بر این حقیقت واقف بودند و نمونه‌های جدیدی هم هر روزه آنها روشن تر می‌کرد، که در میان بازرغای از خلق های عهد کهن، و در میان پاره ای از انسانهای وحشی کنونی، تشابه از پدر، بلکه از مادر برده می‌شود و بنابراین فقط تبار از طرف زن معتبر شناخته می‌شود، و اینک در میان بسیاری از خلقهای کنونی، ازدواج مابین گروههای بزرگتر معینی - که در آن زمان بررسی دقیقی از آن نشده بود - ممنوع بود، و اینکه این رسم را در تمام نقاط جهان میتوان مشاهده کرد. ولی کسی نمیدانست که چگونه از آنها نتیجه گیری کند، و حتی در کتاب تایلور "بررسی هایی در تاریخ اولیه نوع انسان، و غیره" (۱۸۶۵)^۱ باینها صرفاً به شاه "رسوم عجیب" در کنار تائیدی موجود در میان انسانهای وحشی، در مورد دست نزدن به چوبی که میسوزد با ابزار آهنی، و مهملات و مزخرفات مذهبی مشابه، برخورد می‌شود. مطالعه تاریخ خانواده از سال ۱۸۶۱ با انتشار "حق مادری" نوشته باکوفن^۲ آغاز شد. مولف در این اثر، این احکام را میدهد:

- ۱- بشریت در ابتدا در يك حالت اختلاط جنسی زندگی میکرد، که مولف ناخرسندانه آنها "هتاریسم"^۳ میخواند؛^۴ - چنین اختلاط

۱- E.B. Taylor, *Researches into the Early History of Mankind and the Development of Civilization*, London 1865

۲- Mother Right, Bachofen

۳- بقیه در پارقی صفحه بعد

جنسی باعث میشد که ابویت بکلی غیر قطعی باشد، و بنابراین اصل و نسب فقط از طریق زن - بنا برحق مادری - قابل تشخیص باشد؛ و دیگر اینکه این امر در ابتدا در مورد تمام خلق‌های عهد کهن صادق بوده است؛ ۳ -

بالنتیجه از بین والدین نسل جوان، تنها زنها که بشابه مادر، بطور قطعی مشخص بودند، از توجه و احترام زیادی از این جهت برخوردار میشدند، که بنا بر برداشت باکوفن، این تا حد حکومت مطلق زنان (زن - سالاری) پیشرفت؛ ۴ - گذار به یکتا همسری، که در آن زن منحصر به یک مرد تعلق دارد، متضمن نقض مقرارت مذهبی اولیه بود (یعنی در حقیقت صلا نقض حق سنتی کهن مردان دیگر نسبت به همان زن)، نقضی که باید جبران میشد، یا اینکه زن تحمل آن نقض مقررات را، با واگذاری خود در یک مدت محدود به دیگران خریداری میکرد.

باکوفن برای اثبات این احکام نقل قولهای بیشمار می‌آورد که از ادبیات کلاسیک کهن، با دقت فوق‌العاده‌ای فراهم کرده است. بنا بر نوشته او، تحول از "هتاریسم" به یکتا همسری و از حق مادری به حقوق پدری، بخصوص در میان یونانیان، در نتیجه تحول عقاید مذهبی، پدید آمدن خدایان جدید - نمایندگان بهیمنش جدید - به معابد سنتی کهن، که نماینده بهیمنش کهن بود، انجام گرفت، بطوریکه اولی کم کم دومی را از صحنه خارج کرد. بدین طریق بنا بنظر باکوفن، این تکامل شرایط بالفعل زندگی انسانها نیست که تغییرات تاریخی را در موضع اجتماعی متقابل مرد و زن بوجود می‌آورد، بلکه انعکاس مذهبی این شرایط در اذهان انسانهاست که

بقیه پاورقی از صفحه قبل - انگلس معنای دقیق این واژه را در پاورقی صفحه

۵۱ تشریح میکند.

چنین میکند. با کوفن بهمین سیاق به اورستیا اثر آئه شیلوس^۱، بهابیه
توصیف جاندار و دراماتیک مبارزه بین حق مادری در حال انحطاط و حق
پدری در حال پیروزی، در هرنیمفد ایمان^۲، اشاره میکند. کلی تمسترا^۳ بخاطر
معشوق خود آزیستوس^۴، شوهر خود آگام نون^۵ را که تازه از جنگ تروی^۶
برگشته، میکشد، ولی اورستس^۷ - که فرزند او از آگام نون است - با انتقام
خون پدر، مادرش را میکشد. بخاطر این عمل او تحت تعقیب اری نی ها^۸
مدافعین شیطانی حق مادری - که بر طبق آن حق، کشتن مادر وخیم ترین
و غیر قابل جبران ترین جنایات است - قرار میگیرد. ولی آپولو^۹ که به
اورستس الهام کرده بود که باین عمل مبادرت ورزد، و آشنا^{۱۰} که بعنوان حکم
برگزیده میشود - دو خدائی که در اینجا معرف نظام نوین بر مبنای حق
پدری هستند - از او محافظت میکنند. آشنا به سخنان هر دو گوش فرا میدهد
خلاصه کل جدال در مناظره بین اورستس و اری نی ها می آید. اورستس اعلام
میکند که کلی تم نسترا جرم دو گانه ای مرتکب شده است، چه با کشتن شوهر
خود، پدر او را هم کشته است. پس چرا اری نی ها او را تحت تعقیب
قرار داده اند و نه کلی تم نسترا را که اتهامش بسیار سنگینتر است؟ جواب
جالب توجه است: "او مردی را کشته بود که با او نسبت خونی نداشت".
قتل مردی که نسبت خونی با زنی که قاتل اوست نداشته باشد، ولو اینکه

۱- Oresteia of Aeschylus

۲- Heroic Age یا آنطور که مجازا گفته میشود "هر قهرمانان"

3- Clytemnestra 4- Aegisthus 5- Agamemnon 6- Trojan

7- Orestes 8- Erinyes 9- Apollo 10- Athena

شوهر قاتل باشد، قابل جبران است و به اری نی ها مربوط نیست. کار آنها اینست که فقط انتقام قتل در میان وابستگان خونی را بگیرند و وخیمترین آنها، برهنای حق مادری، مادر کشی است. در این هنگام آپولو به دفاع از اورستس برمیخیزد. آتنا از آرئوایزیت^۱ ها - دایران آتنی - میخواهد که در مورد مسئله رای بدهند. آرا^۲ براءت و محکومیت مساویند. آنگاه آتنا رئیس دادگاه، رای خود را بر له او میدهد و تهرئه اش میکند. حق پدری بر حق مادری تفوق یافته است. بنا بر توصیف خود اری نی ها^۳ خداوندان اصل و نسب فرعی "بر ارنی ها پیروز می شوند" و بالاخره خود را بدانجا میرسانند که منصب جای پدری در خدات نظام نویسن بدست میآورند.

این تفسیر جدید و مطلقاً صحیح اورستیا یکی از بهترین و زیباترین قسمت های کتاب است ولی در عین حال نشان میدهد که خود باکوفن همانقدر معتقد به اری نی ها، آپولو و آتناست که آئه شیلوس در زمان خود بود. در حقیقت او معتقد است که در عهد نیمه قدی آن ها چنین معجزه ای کرده، حق مادری را برانداخته و حق پدری را جایگزین آن کرده اند. بطور واضح چنین برداشتی - که مذهب را اهرم تعیین کننده تاریخ جهان می انگارد - باید بالاخره به تصوف صرف منتهی گردد. لذا این کاری سخت، و نه لزوماً همیشه مفید فایده است که در این مجلدات حجیم چهارگانه باکوفن فرق شویم. ولی این همه، از شایستگی او بعنوان يك پيشاهنگ چیمیزی نمی گاهد، چه او اولین فردی بود که بجای صارت پردازی در مورد شرایط بدوی ناشناخته مقاربت جنسی مختلط، این نکات را ثابت کرد که ادبیات کلاسیک، کهن ملو است از اشارات شرایطی که در حقیقت قبل از یکتا همسری در میان یونانیان و آسیائی ها وجود داشته است، که در آن شرایط يك

مرد نه تنها با پیش از يك زن مقاربت میکرد، بلکه يك زن هم با پیش از يك مرد مقاربت میکرد، بدون اینکه رسوم مقرر را نقض کنند؛ اینکه این رسم به این باقی گذاشتن اثراتی بصورت تسلیم محدود زن - که بعلمت آن زنها مجبور بودند که حق خود به ازدواج يکنا همسری را خریداری کنند - از بین نرفت؛ اینکه نسب از اینرو در ابتدا فقط از طریق تبار زن - از مادر به مادر - می توانست مشخص شود؛ اینکه این اعتبار انحصاری تبار زن، در يکنا همسری هم که در آن ابویت مطمئن، یا لا اقل مشخص، بود ادامه یافت؛ و اینکه این موضع اولیه مادر بخانه تنها والد قطعی فرزندانش، باعث ایجاد يك موضع اجتماعی برای او، و برای زنان بطور کلی، میشد که بالاتر از هر موضعی است که تاکنون داشته اند. باکوفن این احکام را به این درجه از وضوح بیان نکرد - بهینش صوفیگرانه او مانع از این کار بود، ولی در عوض ثابت کرد که این احکام درست میباشند، و این کار در سال ۱۸۶۱ يك انقلاب نام و تمام بشمار میرفت. کتاب حجیم باکوفن به آلمانی نوشته شده بود، یعنی بزبان ملتی که در آنزمان کمتر از هر ملت دیگری به وضع ماقبل تاریخ خانواده کنونی علاقمندی نشان میداد. بنابراین او ناشناخته ماند. فرد بعدی که در این رشته در سال ۱۸۶۵ ظاهر شد، ایدا نامی از باکوفن نشنیده بود.

این جانشین، ج. اف. مک لنان، نقطه مقابل سلف، خود بیسود. در اینجا بجای يك صوفی با استعداد، ما با يك حقوقدان خشک و سرسخت روبرو میشویم: بجای تغنن های مفرط شاعرانه، با استدلالات قابل تعمق و کیل مدافعی روبرو هستیم که از موکل خود دفاع میکند. مک لنان در میان بسیاری از خلق های وحشی، بربر و حتی متعذر عصر کهن و جدید، يك نوع ازدواج را میباید که در آن، داماد، پتنهایی یا بهمهراه دوستانش، مجبور است که تظاهر کند که عروس را از دست وابستگانش بزر میریاید. این رسم باید از

بقایای رسم گذشته‌ای باشد که در آن مردان يك قبیله زنان خود را از قبیله دیگری در واقع بزه می‌گرفتند. و گرنه این "ازدواج ربائی" از کجا می‌آید می‌گرفت؟ تا زمانی که مردان تعداد کافی زن در قبیله خود می‌یافتند اهدا لزومی باین کار نبود. ولی غالباً در میان خلق‌های عقب مانده مشاهده می‌کنیم که گروه‌های خاصی وجود دارند (که در حوالی سال ۱۸۶۵ هنوز با خود قبیله یکی گرفته می‌شدند) که ازدواج داخلی در بین آنها ممنوع است، بطوریکه اجباراً مردان، زنان خود، و زنان شوهران خود را در خارج از گروه انتخاب می‌کنند، در حالیکه در میان دیگران این رسم وجود دارد که مردان يك گروه معین مجبورند که زنان خود را فقط از درون گروه خود برگزینند. مك لنان گروه‌های نوع اول را برون همسر، و نوع دوم را درون همسر می‌نامد و بدون اینکه در درستی بیشتری بخود بدهد، يك آنتی تز سخت و سفت بین "قبائل" برون همسر و درون همسر قائل می‌شود. گرچه بررسی‌های خود او در مورد برون همسر، این حقیقت را درست جلو چشم او می‌گذارد که بسیاری از ساکنان در غالب، یا حتی در تمام موارد، این آنتی تز فقط در پندار او وجود دارد، معیناً او آنها اساس کل تئوری خود قرار می‌دهد بر این مبنی او معتقد است قبائل برون همسر، زنان خود را فقط از خارج انتخاب می‌کنند، و در حالت جنگ مداوم بین قبائل که مشخصه توحش است، این کار فقط بآنها میسر است.

مک لنان باین بحث ادامه می‌دهد: این رسم برون همسری از کجا نشأت می‌گیرد؟ برداشتهای همخوانی^۱ و مقاربت با خویشاوندان^۲ باین مسئله ربطی ندارد، چه این مفاهیم خیلی بعدها پیدا شدند. اما رسمی که در میان انسانهای وحشی بسیار شایع است، که دختران خود را بلافاصله بعد از تولد

1- marriage by abduction 2- Exogamous 3- Endogamous

4- Consanguinity 5- Incest یازنای با محارم

میکشند، ممکن است بآن مربوط شود. این رسم، باعث زیاده شدن تعداد مردان در هر قبیله شد، که نتیجه مستقیم و الزامی آن، تصاحب مشترک يك زن بوسیله چند مرد - چند شوئی - بود. نتیجه آن نیز چنین بود که مادر يك طفل معلوم بود ولی پدر معلوم نبود، و از اینرو خویشاوندی فقط از طریق تنهار زن و کنار گذاشتن مرد در نظر گرفته میشد - حق مادری. نتیجه دیگر، کمبود زن در يك قبیله - کمبودی که با چند همسری نقصان مییافت ولی مرتفع نمیشد - دقیقاً بدون سیستماتیک و بزرگتر زنان از قبائل دیگر بود. "از آنجا که برون همسری و چند شوئی به يك طت واحد - عدم تساوی مدی جنسها - مربوط میشوند، ما مجبوریم که تمام نژادهای برون همسر را در اصل چند شوئی بدانیم. بنابراین باید بدین تردید بپذیریم که در میان نژادهای برون همسر، اولین نظام خویشاوندی، نظامی بود که در آن علائق خویشی تنها از طریق مادر مشخص میگردد: (مك لنان، مطالعاتی در تاریخ باستان ۱۸۸۶، ازدواج بدوی ۱۸۸۶، صفحه ۱۲۴).^۲

شایستگی مك لنان این است که توجه را به شیوع و اهمیت فراوان چیزی که آنها برون همسری مینامد، جلب کرده است. ولی او بهیچوجه کاشف وجود گروههای برون همسر نبود و مهم تر اینکه، آنها درك نکرد بود. علاوه بر یادداشت های قدیمتر و پراکنده بسیاری از ناظرین که منابع مك لنان بودند، لاتهام (مردم شناسی توصیفی، ۱۸۵۹)^۳ بدقت و درستی هر چه بیشتر این نهاد

1-System of Kinship

2-J.F. McLennan Studies In Ancient History, Primitive Marriage, London 1886

3-Descriptive Ethnology, R.G. Latham, Vol. I-II London, 1859

را در میان ماگاره‌های^۱ هندی توصیف کرد و اعلام نمود که این امر در تمام نقاط جهان عموماً وجود و شیوع داشته است - عارتی که بوسیله خود ملك لنان نقل شده است . و مورگان ما نیز حتی در سال ۱۸۴۷ در نامه‌هایش در باره ایروکوئی ها^۲ (در امریکن ریویو)^۳ و در سال ۱۸۵۱ در " اتحادیه ایروکوئی ها " ^۴ ثابت کرد که این مسئله در این قبیله وجود داشته است و آنرا بدرستی توصیف کرد ؛ در حالیکه ، همانطور که خواهیم دید ، طرز تفکر حقوقی ملك لنان باعث سردرگمی بیشتری در مورد این مسئله شده تا تفنن های صوفیانه باکوئن در مورد حق مادری . این نیز از شباهتگی ملك لنان است که تشخیص داد سیستم رسیدن به نسب از طریق مادر، سیستمی است که در ابتدا وجود داشته است ، گرچه همانطور که بعد ها خود ذکر کرد باکوئن قبل از او باین تشخیص رسیده بود . ولی در اینجا نیز او اهدا صریح و روشن ادای مطلب نمیکند ، دائماً از " خویشاوندی فقط از طریق زنان " سخن میگوید و مرتباً این عبارت را - که در مورد مراحل اولیه صحیح است - در مورد مراحل بعدی تکامل هم بکار میرود ؛ در صورتی که گرچه نسب و توارث هنوز منحصر از طریق تبار زن مشخص میشوند ، خویشاوندی از طریق تبار مرد نیز تشخیص داده شده و عنوان گردیده است . این نشانه بینش محدود حقوقدانی است که يك عبارت حقوقی غیر قابل انعطاف برای خود وضع میکند و بدون تعدیل آن در شرایطی که مصداق آنرا از بین برده‌اند ، کماکان آنرا تکرار میکند .

چنین بنظر میرسد که تئوری ملك لنان طیرغم قابل تعمق بودنش حتی از نظر خود مولف آن نیز بر پایه محکمی استوار نبود . لا اقل خود او از این

I-Magar 2-Iroquois

3-American Review 4-L.H.Morgan, League of the
He-Dé-no-sau-nee, or Iroquois, Rochester 1851

حقیقت متعجب بود که: "مشاهده میشود که شکل [تظاهری] به ربودن اکسون درست در میان آن نژادهائی از همه مشخص تر و واضح تر است کسبه خویشاوندی مرد [یعنی نسب از طریق تبار مرد]، در بین آنها وجود دارد" (ص ۱۴). اینجا: "این شگفت آور است که تا آنجا که میدانیم امروزه در هیچ جایی، که برون همسری و بدوی ترین نوع خویشاوندی با هم وجود دارند، بجه کشی بصورت يك سیستم مشاهده نمیشود" (ص ۱۴۶). این دو حقیقت تفسیر او را رد میکنند و او تنها میتواند در مقابل آنها فرضیه‌های جدیدتر و پیچیده تری عنوان کند.

معینا این تئوری در انگلستان با استقبال زیادی مواجه شد و سرو صدای زیادی برانگیخت. در آنجا، يك لنان عموماً بعنوان بنیان گذار تاریخ خانواده و برجسته ترین اثربسته در این زمینه پذیرفته شد. آنتی تز او بـلـن "قبائل" برون همسر و درون همسر، با وجود استثنائات و تعدیل‌های مختصری که بدانها احراف میشد، معینا بصورت بنیان مشخص نظر غالب باقی ماند و عامل محدودکننده‌ای شد که هرگونه بررسی آزاد در زمینه مورد تحقیق، و بالنتیجه هر نوع پیشرفت قطعی، را غیر ممکن میساخت. بر بهیا دادن به يك لنان که در انگلستان مرسوم شد بود، و بتقلید از آنجا در جاهای دیگر هم رواج یافت، ما را در مقابل، موظف به ذکر این نکته میکند که ضرر او با این آنتی تز بهین "قبائل" برون همسر و درون همسر، بیش از نفعی است که بررسی‌های او بدست دادند.

در این اثنا فاکت‌های بیشتر و بیشتری روشن شدند که دیگر در این طرح تر و تمیز نمی‌گنجیدند. يك لنان فقط سه شکل ازدواج را می‌شناخت - چند همسری، چند شوئی و یکتا همسری. ولی هنگامیکه توجه باین نکته معطوف شد، دلائل همواره فراوان تری بدست آمد مبنی بر اینکه در میان خلق‌های عقب مانده شکل‌هائی از ازدواج وجود داشت که در آن يك گروه از مردان بطور اشتراکی صاحب يك گروه از زنان میشدند، (لو بـوك (در منشا

تمدن ، ۱۸۷۰^۱) ، تشخیص می‌دهد که این ازدواج گروهی ("ازدواج کمونی") یک حقیقت تاریخی است .

بلافاصله بعد، در سال ۱۸۷۱، مورگان با اسناد جدید و از بسیاری جهات تعیین کننده ، ظاهر شد . وی قانع شده بود که سیستم خویشاوندی عجیبی که در میان ایروکویی ها حاکم بود ، در میان تمام بومیان ایالات متحده نیز وجود داشت و بنابراین در سرتاسر یک قاره گسترده بود ، گرچه این مستقیماً در تضاد بود با مدارج خویشاوندی که عدداً از سیستم ازدواجی حاکم در آنجا برمیخاست . بنابراین او حکومت فدرال آمریکا را وادار کرد که در باره سیستم های خویشاوندی خلق های دیگر، برصنای پرسش نامه و جداولی که خود او وضع کرده بود ، به جمع آوری اطلاعات مبادرت ورزد ، و از روی جواب ها ، به کشف این نکات نائل آمد : ۱- اینکه سیستم خویشاوندی سرخ پوستان آمریکا در میان قبائل بیشمار دیگری در آسیا ، و در شکل تعدیل یافته ای در آفریقا و استرالیا نیز حاکم بود ؛ ۲- اینکه آن سیستم بوسیله یک شکل ازدواج گروهی در هاوایی و در جزایر استرالیا ، که اکنون در حال نابودی بود ، کاملاً قابل توضیح بود ؛ ۳- اینکه بهرحال در کنار این شکل در همان جزایر یک سیستم خویشاوندی دیگر نیز وجود داشت که فقط بهر صناعی یک شکل ازدواج گروهی از اینهم بدوی تر ، که اکنون از بین رفته بود ، قابل توضیح بود . او مدارک جمع آوری شده و نتیجه گیری های خود را از آنها ، در کتاب سیستمهای همخوانی و خویشاوندی سببی^۲ ، در سال ۱۸۷۱

I- J. Lubbock, The Origin of civilization and the Primitive Condition of Man. Mental and Social Condition of Savages, London 1870

2- L.H. Morgan, Systems of Consanguinity and Affinity of the Human Family, Washington 1871

منتشر کرد و از آنجا بحث را به عرصه بینهایت وسیعتری کشاند. او با شروع از سیستم های خویشاوندی، شکل های خانواده منطبق با آنها را از نو ساخت و بدین طریق راه جدیدی برای بررسی و چشم انداز بسیار وسیعتری به ماقبل تاریخ بشریت گشود. با تشخیص اعتبار این شیوه، ساختمان تئوری تمیزك لنان مانند حبابی میترکد.

ك لنان در چاپ جدید ازدواج بدوی (مطالعاتی در تاریخ باستان، ۱۸۷۶) از تئوری خود دفاع کرد. با وجود آنکه خود او بصورت کاملاً تصنعی تاریخ خانوادگی میسازد، صرفاً بر مبنای فرضیه ها، معجزانه تنها از لوی و مورگان اثبات هر يك از اظهاراتشان را می طلبد، بلکه همچنین چنان دلائل سلمی را طلب میکند که فقط در دادگاه های اسکاتلند خواسته میشود. و این مطلب را مردی عنوان میکند که خود از رابطه نزدیک بین مادر برادر و پسر خواهر در بین ژرمن ها (تاسیتوس، ژرمانیا)^۱، از گزارش قیصر^۲ - منی پسر اینکه بریتون ها^۳ در گروه های ده دوازده نفری بطور اشتراکی زنهایشان را در تعلق داشتند - و از تمام گزارش های نویسندگان کهن در مورد جماعت زنان در میان بربرها - بدون ذره ای تردید باین نتیجه میرسد که چنانچه شوئی در میان تمام این خلق ها يك قاعده بوده است! این مانند گشوش دادن به دادستانی است که به خود همه گونه اجازه ای میدهد ولی از وکیل مدافع صوری ترین، و از نظر قانونی معتبرترین، دلیل را برای ادای هر گلفمای می طلبد.

او اظهار میدارد که ازدواج گروهی زائیده تخیل صرف است، و بنابراین از باکوفن هم عقبر می افتد. او میگوید که سیستم های خویشاوندی مورگان چیزی جز دریافت های ساده از آداب اجتماعی نیست، و این امر از آنجا

I-Tacitus, Germania, C.20

2-Caesar

3-Briton

ساکنین اصلی قسمت جنوبی بریتانیا

اثبات میشود که سرخ پوستان، فریبدها، سفید پوستان را "برادر" یا "پدر" می خوانند. مانند این است که واژه های پدر، مادر، برادر، خواهر ——— شکلهای تو خالی مخاطب قرار دادن هستند، چون کشیش ها و راهبه های بزرگ کا تولیک پدر و مادر خوانده میشوند، و با باین طت که زهاد و تارکین دنیا و حتی فراماسون ها و اعضاء اتحادیه های حرفه ای انگلیس، در مجالس رسمی خود، برادر و خواهر خطاب میشوند. بطور خلاصه، دفاع مك لنان بطور اسفباری ضعیف بود.

ولی يك نكته باقی مانده بود که کسی طبع آن چیزی نگفته بود. آنتی تز "قبائل" برون همسر و درون همسر که وی کل سیستم خود را بر اساس آن بنا نهاده بود، نه تنها متزلزل نشده بود، بلکه عموماً بعنوان ستون قائم کل تاریخ خانواده پذیرفته شده بود. این نكته پذیرفته شده بود که کوشش مك لنان برای توضیح این آنتی تز غیر کافی بوده و با فاکت هایی که خودش ارائه میداد در تضاد بود. ولی خود آنتی تز — وجود دو نوع قبائل متقابل متباین و مجزا و مستقل، که یکی از آنها زنان خود را از درون قبیله برمیگزیند در حالیکه این کار برای دیگری مطلقاً ممنوع بود — بصورت حقیقت آسمانی غیر قابل تغییر پذیرفته شده بود. فی المثل کتاب منشا^۱ خانواده نوشته ژمرو تولون^۱ (۱۸۷۴) و حتی کتاب منشا^۲ تمدن (چاپ چهارم ۱۸۸۲) نوشته لیهوک رامبتوان مورد توجه قرار داد.

در همینجا است که اثر صده مورگان: جامعه باستان (۱۸۷۷) ظاهر میشود، کتابی که نوشته حاضر برمنای آن تهیه شده است. در این نوشته

۱— A. Giraud-Teulon, Les Origines de la famille, Genève, Paris 1874

2— Lubbock, Origin of Civilization (Fourth edition, 1882) 3— Ancient Society (1877)

چیزی که مورگان آنرا در سال ۱۸۷۱ بطور مبهم حدس میزد، با احاطه هر چه بیشتر تکامل یافته است. درون همسری و برون همسری آتی نزدیک بگر نیستند، تا کنون هیچ "قبیله" برون همسر، در جایی شناخته نشده است. ولی در زمانی که ازدواج گروهی هنوز شایع بود - و این با احتمال زیاد در همه جا، در این یا آن زمان وجود داشته است - قبیله شامل گروه های چندی بود که از طریق خویشی، توسط مادر بهم وابسته بودند - تیره ها - که ازدواج بین آنها اکیدا ممنوع بود، بطوریکه گرچه مردان تیره می توانستند زنان خود را از دژ قبیله خود بگیرند و اینکار را هم طی القاده میکردند، ولی مجبور بودند که آنها را از خارج از تیره خود انتخاب کنند. بدین طریق خود تیره اکیدا برون همسر بود، قبیله که شامل تمام تیره ها میشد اکیدا درون همسر بود. بدین گونه آخرین بقایای ساختمان تصنعی ملک لنان کاملاً در هم فرو ریخت.

معیناً مورگان باین قانع نبود. تیره های سرخ بوستان امریکا باعث بهسرفت تبیین کننده دیگری در زمینه بررسی او شدند. وی کشف کرد که تیره بعدی - که بر بنیای حق پدری سازمان یافته بود و ما آنرا در همان خلق های متحد عهد کهن مشاهده میکنیم - از تکامل شکل بدوی تیره های بوجود آمده است که بر بنیای حق مادری سازمان یافته بود. تیره یونانی و رومی که برای همه مورخین گذشته بصورت معما می جلوه میکرد، اکنون بوسیله تیره سرخ بوستان امریکائی تبیین میشد، و بدین طریق بنیان جدیدی برای کل تاریخ جوامع اولیه یافته شد.

کشف مجدد تیره حق مادری اولیه، بهمانه مرحله مقدم تیره حق پدری در میان خلق های متحد، در زمینه تاریخ جوامع همان اهمیتی را داراست که تئوری تحول داروین برای زیست شناسی، و تئوری ارزش اضافی مارکس برای اقتصاد سیاسی. این کشف مورگان را قادر ساخت که برای اولین بار طرح يك تاریخ خانواده را بریزد که در آن لا اقل مراحل کلاسیک تکامل - روبهرفته، بطور موقتاً آنجا که میزان اسناد موجود اجازه میداد - تثبیت گردند. بدین

است که این امر، دوران جدیدی را در برخورد با تاریخ جوامع اولیه باز میکند. تیره حق مادری ستون قائمی شده است که کل طم بر محور آن میچرخد. پس از کشف آن میدانیم که بررسیهای خود را در چه جهتی انجام دهیم، چه چیزی را بررسی کنیم و چگونه نتیجه بررسیهای خود را طبقه بندی نمائیم. در نتیجه، پیشرفت در این زمینه بسیار سریعتر از زمان مورگان شده است.

امروزه صوما کشفیات مورگان بنحو وسیع شناخته شده اند و شاید بهتر است بگوئیم در انگلستان توسط مورخین عهد ماقبل تاریخ به تعلق نیز درآید^{ند} ولی هیچک از اینها اذعان نخواهند کرد که این انقلاب در پیشروا^{ند} مورگان مدیونیم. در انگلستان تا آنجا که ممکن باشد از کتاب او سخنی بهمان نمیآوردند و از خود مورگان - پس از ابراز تحسین از کارهای گذشته اش - درمی گذرند. در زمینه جزئیات طرح او غرضگیری بعمل می آید، حال آنکه سکوت لجوجانه ای بر کشفیات واقعا عظیم او سایه افکنده است. چاپ اصلی کتاب تاریخ باستان اکنون نایاب شده است؛ در امریکا بازار سود آوری برای این نوع کتب وجود ندارد؛ بنظر میرسد که در انگلستان این کتاب بطور سیستماتیک سرکوب شده و تنها چایی که هنوز از این اثر دوران ساز میتوان از کتابفروشان تهیه کرد، ترجمه آلمانی آن است.

این تقافل، که مشکل است آنرا توطئه سکوت ندانست - بخصوص با در نظر گرفتن نقل قول های متعددی که صرفا بخاطر رعایت ادب و حفظ ظواهر رفاقت میشود - در نوشته های مورخین سرشناس عهد ماقبل تاریخ را به چه حسابی میتوان گذاشت؟ شاید باین طت است که مورگان امریکائی بود و این برای مورخین انگلیسی مشکل است که طیرقم شکمائی قابل تحسینشان در جمع آوری مطالب، مجبور شوند که متکی به دو خارجی - باکوفن و مورگان - باشند تا نظریه صومی برای ترتب و گروه بندی این مطالب با بطور خلاصه، ایده هایشان را معین کنند؟ يك آلمانی را شاید بشود تحمل کرد، ولی يك امریکائی را چطور؟ هر انگلیسی هنگامیکه با يك امریکائی مواجه میگردد ناگهان وطن

پرست میشود، و من موقعیکه در ایالات متحده بودم با نمونه‌های جالبی از این امر مواجه شدم. باید این نکته را اضافه کنم که ملک لنان از نقطه نظر رسمی، با اصطلاح بنیان گذار و رهبر مکتب ماقبل تاریخی انگلیسی اعلام شده بود، به عبارت دیگر، این برای مورخین ماقبل تاریخ شیوهای پسندیده بود که با منتهای احترام از تئوری تاریخی تصنیفی او، که از بجه کشی به چند شوشی و ازدواج از طریق ربایش و از آنجا به خانواده حق مادری منتهی میشود - یاد کنند؛ اینکه کوچکترین تردید در وجود "قبائل" برون هسری و درون هسری مطلقاً متباین، بدعت ناشایسته محسوب شود، و از اینکه مورگان تمام این جزئیات را بدور ریخته بود، به اهاکت به مقدسات متهم گردد. معلوم است که این جزئیات را صرفاً با بیان مطالب خود نابود کرد، و ستایش کنندگان ملک لنان که تاکنون بین برون هسری و درون هسری تلوتلو می‌خورند نزدیک بود سر خود را به سنگ بکوبند. آنها آه می‌کشند که: چقدر باید احمق بوده باشیم که خودمان اینها را مدت‌ها قبل کشف نکرده باشیم!

و گوئی که این جنایت برای اختراع مکتب رسمی از هر نوع برخوردار بجز بی تفاوتی سرد، نسبت به او کافی نبود، مورگان کاسه صبر آنها را - نه تنها با انتقاد از تمدن، از جامعه تولید کالائی، یعنی اساس جامعه کنونی ما بطریقی که یادآور فوریه^۱ بود، بلکه با سخن گفتن از تغییر شکل آینده جامعه بزهانی که کارل مارکس میتوانست بیان کرده باشد - لبریز ساخت. بنابراین ملک لنان با این اتهام شدید اللحن منی بر اینکه او "یک ضدیت صیق با شیوه تاریخی" دارد، جزایش را کف دستش گذاشت، و این کاریست که پروفیسور ژيرو تولون نیز در ژنو، حتی در سال ۱۸۸۴، با تأیید آن اتهام انجام داد. آنها همین ژيرو تولون نبود که در ۱۸۷۴ (منشا خانواده) در تار برون هسری ملک لنان دست و پا میزد و آنها مگر مورگان نبود که او را از آن

رهانید ه بود ؟

فروتنی ندارد که من در اینجا به پیشرفت های دیگری بهر ازم کسه تاریخ جوامع اولیه به مورگان مدیون است ، در متن کتاب به نکات لازم اشاره خواهد شد . در این چهارده سالی که از انتشار اثر اصلی او میگذرد ، مدارک ما در زمینه تاریخ جوامع انسانی اولیه افزایش بسیار یافته است . علاوه بر انسان شناسان ، سیاحان و مورخین حرفه ای عهد ماقبل تاریخ ، محصلین حقوق تطبیقی هم در این راه وارد شده و مطالب و نقطه نظرهای جدیدی ارائه داده اند . در نتیجه بعضی از فرضیات مورگان در زمینه نکات خاصی متزلزل شده و یا غیر قابل دفاع گردیده اند . ولی مدارک جدید در هیچ جا موجب مؤخر شدن برداشت های اساسی او نشده اند . نظامی که وی در مطالعات تاریخ جوامع اولیه بوجود آورد ، در ویژگیهای اساسی اش ، تا امروز بقوت خود باقی است . حتی میتوانیم بگوئیم هر اندازه که اخبار او در تدوین این پیشرفت مهم پنهان نگاه داشته میشود ، معیذا این نظام بهمان اندازه ، مقبولیت عمومی پیدا میکند .^۱

فردريك انگلس

لندن ، ۱۶ ژوئن ۱۸۹۱^۲

۱- در بازگشت از نیویورک در سپتامبر ۱۸۸۸ یکی از نمایندگان سابق کنگره آمریکا (نماینده روجستر) را ملاقات کردم که لوئیس مورگان را می شناخست . متأسفانه او چیز زیادی درباره او نداشت که با من در میان نهد . ولی گفت که مورگان در روجستر بصورت يك فرد معمولی زندگی میکرد چه مطالعات خود اشتغال داشت . برادر او سرهنگ ارتش بود و در وزارت جنگ در واشنگتن صاحب منصب بود . مورگان از طریق مساعدت اداره برادرش موفق شده بود که حکومت را نسبت به تحقیقاتش علاقمند کند و مقداری از نوشته های خود را بخرج دولت انتشار دهد . این نماینده سابق اظهار داشت که خود او نیز

بقیه پاورقی از صفحه قبل

هنگامیکه در کنگره بود به این کار کمک کرده بود . (انگلس)

۲- اولین بار در Neue Zeit در سال ۱۸۹۱ بصورت يك مقاله تحت عنوان " در باره تاریخ خانواده بدوی " انتشار یافت .

تبرستان
www.tabarestan.info

منشاء خانواده،
تبرستان
www.tabaresci.com

مالکیت خصوصی و دولت

تبرستان
www.tabarestan.info

فصل اول دورانهای ماقبل تاریخی فرهنگ

مورگان اولین فرد متخصصی بود که کوشید تا نظم معینی در ماقبل تاریخ انسان وارد کند؛ میتوان انتظار داشت که - مگر در صورتیکه مطالب اضافی مبعی باعث لزوم تغییراتی شود - طبقه بندی او همچنین بقوت خود باقی بماند.

او طبقاً از میان سه دوران عده توحش، بهریت و تمدن به اولی و دومی و گذار آن به سومی می پردازد. وی هر يك از این دوران ها را بر حسب پیشرفتی که در تولید وسائل معاش پیدا شده به مراحل پائینی، میانی و بالائی تقسیم میکند، (برای همانطور که او میگوید: "کل مسئله تفوق بشر بر زمین، وابسته به مهارت وی در این جهت بود. انسانها تنها موجوداتی هستند که میتوان گفت کنترل مطلق بر تولید خوراک پیدا کرده اند. دورانهای بزرگ پیشرفت بشریت کم و بیش بطور مستقیم با توسعه منابع معاش یکی بوده است". تحول خانواده همزمان با آن به پیش میرود ولی چنان معیار تعیین کنندهای برای تعیین حدود دورانها بدست نمیدهد.

۱- توحش

۱- مرحله پائینی. کودکی نسل بشر. بشر هنوز در موطن اولیه اش، یعنی جنگل های مناطق حاره و تحت حاره زندگی میکرد و لااقل قسمی در درختان سکونت مینمود. این امر به تنهایی امکان ادامه حیات او را، بطورموجود حیوانات درنده بزرگ، بیان میکند. میوجات، دانه ها و هسته ها و ریشه گیاهان، غذای او بودند، بوجود آمدن سخن طفوط، دستاورد عده ایمن دوران بشمار میرود. هیچ يك از خلق هایی که در طول دوران تاریخی شناخته شده اند، دیگر به این مرحله بدوی تعلق نداشته اند، مگر چه این دوران ممکن است

هزاران سال طول کشیده باشد، ما شواهد مستقیمی از وجود آن در دست نداریم، ولی هنگامی که اصل و نسب انسان از قلمرو حیوانی را بپذیریم، پذیرفتن این مرحله گذار غیر قابل اجتناب میشود.

۲- مرحله میانی. این مرحله مورد استفاده قرار دادن ماهی (و همچنین خرچنگ و صدف و حیوانات دریائی دیگر) برای خوراک و استفاده از آتش، آغاز شد. این دو مکمل هم هستند زیرا خوراک ماهی فقط با استفاده از آتش کاملاً خورنی میشود. اما این غذای جدید انسان را از قید اقلیم و مکان پرهاساخت، انسان قادر شد که بهال کرد و رود ها و سواحل دریا، حتی در همان حالت توحش، بر قسمت اعظم سطح کره زمین گسترده شود. ابزارهای سنگی خشن و صیقل نیافته عصر سنگی اولیه - با اصطلاح عصر کهن سنگی^۱ - که کلاً با حدتاً متعلق به این دوران بوده و در سراسر همه قاره‌ها پراکنده‌اند، شواهدی بر این مهاجرت هستند. سرزمین هائیکه تازه اشغال میشدند و نیز شوق فعال مداوم برای کشف، همراه با تسلط آنها بر هنر ساختن آتش از طریق اصطکاک، غذاهای جدیدی مانند ریشه‌ها و دکمه‌های غذائی را در اختیار قرار داد که در خاکستر داغ یا چاله‌های پخت و پز (اجاق زمینی) پخته میشدند، و حیوانات شکاری که پس از اختراع اولین سلاح‌ها، یعنی چماق و نیزه‌گاهگاهی به رژیم غذائی اضافه میشدند. خلق‌های منحصرأ شکارچی، آنطوریکه در کتابها نمایانده میشود، یعنی خلق هائیکه فقط از راه شکار امرار معاش کنند، هرگز وجود نداشته‌اند، زیرا نمره شکار کمتر از آن بود که چنین امری را امکان پذیر کند. بنظر میرسد که بعلت عدم اطمینان مداوم در مورد منابع مواد غذائی، آدم خواری در این مرحله شروع شده و مدت‌های مدید ادامه یافته باشد. استرالیائی‌ها و بسیاری از اهالی بولی‌نزی^۲ تا همین امروز در این مرحله میانی توحش هستند.

۳- مرحله بالائی . این مرحله با اختراع تیر و کمان شروع میشود، که با استفاده از آن، حیوانات شکاری وحشی جزء غذای عادی شده، و شکار یکی از اشتغالات معمولی میگردد. کمان، کند و تیر، ابزارهای بسیار پیچیده‌ای هستند و اختراع آنها متضمن تجربه انباشته شده طولانی و نیروی فکری صیقل یافته، و بالنتیجه همزمان با آن، آشنائی با تعداد دیگری از اختراعات میباشد. اگر ما خلق‌هائی که گرچه با تیر و کمان آشنا هستند ولی هنوز با هنر سفالگری (نقطهای که مورگان تاریخ گذار به بربریت میداند) آشنائی ندارند، در امتیاز کمیم، حتی در این مرحله ابتدائی، آغاز اسکان در دهکده‌ها، نوعی سیاحت بر تولید وسائل معیشت را مشاهده میکنیم: ظرفها و ابزارهای چوبی، بافتند با انگشت (بدون چرخ) با الیاف ساقه گیاهان، سبد بافته شده از ساقه گیاهان یا بورها، و ابزارهای سنگی صیقل یافته (نوسنگی)^۱. در اغلب موارد نیز با استفاده از آتش و تیر سنگی، قایق‌هائی که درون آن گود شده است ساخته شده، و در بعضی موارد از الوار و تیر چوبی برای خانه سازی استفاده شده است. تمام این پیشرفت‌ها را فی‌الثل در میان سرخ‌پوستان امریکای شمال غربی میتوان مشاهده کرد که گرچه با تیر و کمان آشنا هستند ولی از سفالگری چیزی نمیدانند. تیر و کمان برای دوران توحش، حکم شمشیر آهنین برای دوران بربریت، و اسلحه گرم برای دوران تمدن را دارد، یعنی سلاح تعیین کننده است.

۲- بربریت

۱- مرحله پائینی . این مرحله از تاریخ شروع سفالگری آغاز میشود. در بسیاری از موارد نشان داده شده - و احتمالا در جاهای دیگر هم چنین

بوده است. - که سفالگری از پوشاندن زنبیل ها و ظرفهای چوبی با لایه های از سفال برای نسوز کردن آن شروع شد، بدین طریق بزودی کشف شد که سفالی که بدین ترتیب قالب گرفته است، بدون ظرف داخلی هم مفید است.

تا بدینجا ما میتوانیم جریان تحول را بطور عام، برای يك دوران معین در میان تمام خلق ها، صرفنظر از محل آنها، معتبر بدانیم. ولی با نزدیک شدن بربریت، ما به نقطه ای میرسیم که تفاوت در نعمات طبیعی دو قاره بزرگ شروع به ابراز وجود میکند. ویژگی مشخص دوران بربریت، اهلی کردن و دام پروری و کشت گیاهان است. در این زمان قاره شرقی، با اصطلاح دنیای کهن، تقریباً تمام حیواناتی را که برای اهلی کردن مناسب بودند، تمام غلات قابل کشت - بجز يك مورد استثنائی - را در خود داشت؛ درحالی که قاره غربی، یعنی امریکا فقط يك پستاندار قابل اهلی شدن یعنی لاما^۱ و آنهم فقط در بخشی از جنوب - و فقط یکی از غلات قابل کشت - گاو که بهترین آن - یعنی ذرت را داشت. اثر این شرایط طبیعی مختلف این بود که از این به بعد نفوس هر يك از نیمکره ها برآه خاص خود رفت، و لذا ملایک های خطوط مرزی بین مراحل متفاوت در هر يك از این دو مورد، متفاوت میباشند.

۲- مرحله میانی. نیمکره شرقی، با اهلی کردن حیوانات شروع میشود؛ در نیمکره غربی، با پرورش گیاهان خوردنی بوسیله آبیاری و نیز با استفاده از خشت (گل خشک شده در آفتاب) و سنگ برای ساختمان، آغاز میگردد. ما از نیمکره غربی^۲ شروع میکنیم زیرا این مرحله در آنجا تا زمان فتح اروپائیان بهین صورت باقی مانده بود.

سرخ پوستان مرحله پائینی بربریت، هنگامیکه کشف شدند (و این شامل تمام سرخ پوستان شرقی می سی سی پی است)، تا درجه معینی به پرورش ذرت و شاید گدوی تنبل، جالیزها و دیگر محصولات باغی اشتغال داشتند و این ها يك قسمت خیلی مهم از غذای آنها را تشکیل میدادند. آنها سوار خانهای چوبی، در دهکده هایی که با نرده چوبی محصور بودند، زندگی میکردند

تقابل شمال غرب، بخصوص آنها که در منطقه رود کلمبازندگی میکردند، هنوز در مرحله بالائی توحش بسر میبردند، و با سفالگری، و با هیچ نوع پرورش گیاه آشنائی نداشتند. از جانب دیگر، کسانی که سرخ پوستان پوئبلو و نیو مکزیک نامیده میشدند، یعنی مکزیکها، بومیان امریکای مرکزی و پرو، هنگام فتح [امریکا] در مرحله میانی بربریت بسر میبردند. آنها در خانه هائی قطعه مانند، که از خشت و سنگ ساخته شده بود، زندگی میکردند؛ باغات، مزارع ذرت و گیاهان خوردنی دیگر را بطور مصنوعی آبیاری میکردند، که بر حسب محل و اقلیم متفاوت بوده و منبع عده غذائی آنها بشمار میرفت؛ آنها حتی تعدادی از حیوانات را اهلی کرده بودند — مکزیکها، بوقلمون و سایر پرندگان، و پروییها، لاما را. بعلاوه آنها با کار کردن با فلزات آشنا بودند — بجز با آهن؛ و بهمین علت بود که هنوز نمی توانستند از استفاده از سلاح های سنگی و ابزارهای سنگی صرف نظر کنند. فتح امریکا توسط اسپانیاء، تکامل مستقل بیشتر را متوقف کرد.

در نیمکره شرقی، مرحله میانی بربریت با اهلی کردن حیوانات شهرده و گوشتدار شروع شد، در حالیکه بنظر میرسد که پرورش گیاهان تا اواخر این دوران ناشناخته مانده باشد. بنظر میرسد که اهلی کردن و پرورش احشام و تشکیل گله های بزرگ، وجه تمایز آریائی ها و سامی ها از باقی توده های بربر باشد. اسبهای احشام هنوز بین آریائی ها و آسیائی های آریائی مشترک اند؛ اسبهای گیاهان قابل پرورش ابداً چنین نیستند.

در مناطق مناسب تشکیل گله منجر به زندگی شبانی شد، در میان سامی ها، در جلگه های سرسبز فرات و دجله، در میان آریائی ها در جلگه های هند، اوکسوس^۲، جاکسارتز^۳، دان^۴ و دنیپر^۵. اهلی کردن حیوانات

I-Pueblo

۲- Oxus اکنون آمودریا نامیده میشود. ۳- Jaxartes

اکنون سیر دریا نامیده میشود. ۴- Don ۵- Dnieper

باید در ابتدا در حواشی چنین مراعاتی انجام گرفته باشد. بدینگونه است که برای نسل‌های بعدی چنین بنظر می‌رسد که خلق‌های شبان از نقاطی منشأ گرفته‌اند که نه تنها گهواره بشریت نبوده‌است، بلکه برای اسلاف وحشی آنها و حتی برای خلق‌های مرحله پائینی بربریت غیر قابل سکونت بوده‌است. برعکس هنگامی که این بربرهای مرحله میانی به زندگی شبانی روی آوردند، هیچگاه بخاطر آنها عطر نکرده به میل خود جلگه‌های سرسبز پر آب رارها کرده و به مناطق جنگلی که موطن اسلافشان بود برگردند. حتی هنگامیکه آریایی‌ها و سامی‌ها بیشتر به طرف شمال و غرب رانده شدند، سکونت در مناطق جنگلی آسیای مرکزی و اروپا را غیر ممکن یافتند، تا اینکه بوسیله کشت غلات موفق شدند که احشام خود را در زمین‌های کمتر مساعدی تغذیه کنند و بخصوص زمستان را در آنجا بگذرانند. تقریباً قطعی است که کشت غلات در ابتدا بعلت ضرورت تهیه طوفه برای احشام بوجود آمد، و تنها بعد ها برای تغذیه انسان اهمیت یافت.

گوشت و شیر فراوانی که در اختیار آریایی‌ها و سامی‌ها بود، و بخصوص اثر نافع این غذاها بر رشد کودکان، شاید بتواند تکامل عالیتر این دو نژاد را بیان کند. در حقیقت سرخ پوستان پوئبلوی نیو مکزیکو که منحصر را گیاهخوار شده‌اند، مغزی کوچکتر از سرخ پوستان مرحله پائینی بربریت دارند که گوشت و ماهی بیشتری می‌خورند. بهر منوال، آدمخواری در این مرحله از بین می‌رود، و فقط بصورت مناسک مذهبی — و یا چیزی که در این مورد کاملاً معادل آن است، یعنی جادو — باقی می‌ماند.

۳ — مرحله بالائی. با ذوب و تصفیه سنگ آهن شروع می‌شود و با اختراع نوشتن الفبائی و استفاده از آن برای نوشته‌های ادبی، به مرحله تمدن می‌رسد. در این مرحله که همانطور که تذکر داده‌ایم، فقط در نیمکره شرقی بطور مستقل جریان یافت، از مجموع مراحل پیشین پیشرفت بیشتری در تولید بوجود آمد. یونانیان عهد نیم خدایان، قبائل ایتالیائی کمی از تاسیسیس

روم، زمین‌های مهد تاسیتوس و نورمن‌های زمان وایکینگ‌ها^۱، متعلق به این دوران می‌باشند.

از همه مهتر، مادر اینجا برای اولین بار با شخم آهنی، که توسط احشام کشیده میشد، مواجه میشویم، که کشت زمین را در یک حد وسیع - زراعت - میسر میساخت و در شرایطی که در آن زمان وجود داشت، یک ازدیاد عملاً نامحدود در وسائل معیشت را ممکن می‌نمود؛ ما همچنین در ارتباط با این، تسطیح جنگل‌ها و تبدیل آنها به زمین زراعی و چراگاه - که باز بدون وجود تیر آهنی و پیل، در یک حد وسیع غیر ممکن بود - را مشاهده میکنیم. ولی همراه با این، یک ازدیاد سریع جمعیت و تراکم آن نیز در مناطق کوچک بوجود آمد. قبل از زراعت زمین، تنها شرایط خیلی استثنائی میتوانستند نیمه‌لیون نفر را تحت یک رهبری واحد در آورند، و با احتمال زیاد، چنین امری هرگز بوقوع نمی‌پیوست.

در شعرهای هومر، بخصوص در ایللیاد^۲، ما اوج مرحله بالائی بربریت را مشاهده میکنیم. ابزار آهنی پیشرفته^۳ دم (آهنگری)، آسیاب دستی، چرخ سفالگری، روشن‌کشی و شراب‌سازی، کار با فلزات که در حد یک هنر تکامل یافته بود، کالسکه و ارابه جنگی، کشتی سازی با الوار و تیر چوبی، آغاز معماری بخانه یک هنر، شهرهای احاطه شده در دیوار با برج و بارو، حماسه هومری با تمام اساطیر - اینها عمدتترین میراث‌های گذار یونانیان از بربریت به تمدن بشمار می‌روند. اگر این‌ها را با توصیف قیصر و حتی تاسیتوس از زمین‌ها - که در آستانه آن مرحله فرهنگی قرار داشتند که یونانی‌های هومری در حال عبور از آن و ارتقاء به مرحله بالاتری بوده‌اند - مقایسه کنیم، مشاهده خواهیم کرد که تکامل تولید در مرحله بالائی بربریت چقدر غنی بوده است.

I-Norman 2-Vikings

3-Homer 4 Iliad

تصویری از تحول بشریت از توحش و بربریت به ابتدای تمدن، که من در اینجا آنرا به سیاق مورگان طرح کرده‌ام، باندازه کافی از نظر ویژگی‌های نو - و مهتر اینکه از نظر ویژگیهای انکار ناپذیر - غنی است؛ انکار ناپذیر، زیرا که مستقیماً از تولید اخذ شده است. معیناً اینها در قیاس با تصویری که در انتهای سفر ما آشکار میشود کمرنگ و حقیرند؛ فقط در اینوقت است که قادر خواهیم بود يك منظره کامل از گذار بربریت به تمدن، و تفاوت فاحش آن دو بدست دهیم. فعلاً ما میتوانیم دوره بندی مورگان را باین ترتیب تعمیم دهیم: توحش - دورانی که در آن تصاحب محصولات طبیعی آماده برای استفاده، قالب بود؛ چیزهایی که توسط انسان تولید میشوند عمدتاً ابزاری بودند که این تصاحب را تسهیل میکردند. بربریت - دورانی که در آن دامپروری و زراعت زمین بوجود آمد، که در آنها شیوه‌های ازدیاد بارآوری طبیعت بر اثر فعالیت انسان آموخته شد. تمدن - دورانی انسان تکمیل محصولات طبیعی را فرا میگیرد؛ دوران صنعت - بمفهوم خاص کلمه - و هنر.

فصل دوم

خانواده

مورگان که قسمت صده زندگی خود را در میان ایروکویی‌ها - که هنوز در ایالت نیویورک وطن دارند - گذراند و توسط یکی از قبائل (سنکا) [به فرزند خواندگی] پذیرفته شد؛^۱ در میان آنان يك سیستم همگونی رایج یافت که در تضاد با مناسبت خانوادگی فعلی آنها بود. ازدواج بین زوج‌های واحد، که - به سهولت توسط هریک از طرفین قابل فسخ بود - و مورگان آنها "خانواده بارگیر"^۲ نامید، در میان آنان يك قاعده بود. نوزاد چنین جفت وحلت کرده‌ای، مورد قبول و شناسائی همگان بود و بدون تردید می‌توانست وازه پدر، مادر، پسر، دختر، برادر، خواهر، با و قابل تعلق باشد. ولی مورد استعمال واقعی این وازه هر کس بود. ایروکویی‌ها نه تنها فرزندان خود را پسر و دختر خطاب می‌کنند، بلکه فرزندان برادران خود

۲- در صفحات بعد این نوع (adoption) پذیرفته I= Seneca شدن توضیح داده خواهد شد

۳- در ترجمه pairing family وازه‌ای مناسبتر از "خانواده بارگیر" نیافتیم. ممکن است جستجوی بیشتر در ادبیات باستانی، معادل بهتر آنرا بدست دهد. "خانواده جفتی" ادای معنی نمی‌کند.

۴- در فارسی، وازه پسر هم بمعنای فرزند مذکر (son) است و هم بمعنای کودک مذکر (boy). همینطور وازه دختر هم بمعنای فرزند مونث (daughter) را می‌دهد و هم کودک مونث (girl) را. در این عبارت منظور از پسر، فرزند مذکر، و از دختر، فرزند مونث است.

را نیز چنین می خوانند ، و اینان نیز او را پدر خطاب میکنند . از سوی دیگر او فرزند ان خواهر خود را پسر خواهر و دختر خواهر می خواند ، و آنها او را دایی^۳ خطاب میکنند . برعکس زن بروکوشی فرزند ان خواهر خود را همانند فرزند ان خود - دختر و پسر می خواند . و آنها او را مادر خطاب میکنند . از سوی دیگر او فرزند ان برادر خود را نیز پسر برادر و دختر برادر می خوانند ، و آنها او را عمه^۴ خطاب میکنند . به همین طریق فرزند ان برادر ها یکد بگرا برادر و خواهر می خوانند و همینطور فرزند ان خواهر ها . برعکس فرزند ان یک زن ، و فرزند ان برادرش یکد بگرا (عمو ، عه) ، و فرزند

۱- nephew هم بمعنای برادر زاده مذکر و هم خواهرزاده مذکر است .

۲- niece هم بمعنای برادرزاده مونث و هم خواهرزاده مونث است .

۳- Uncle هم بمعنای دایی و هم عمو است .

۴- Aunt هم بمعنای عمه و هم خاله است .

۵- واژه Cousins نیز در فارسی کنونی یک معادل واحد ندارد . تکامل بعدی سیستم خویشاوندی در ایران ، این مفهوم را در جهت ازدیاد رفت

تجزیه کرد . واژه های پسر عمو ، پسر دایی ، دختر عمو ، دختر دایی ، پسر عمه ، دختر

عمه ، پسر خاله ، دختر خاله ، محصولات تدقیق این مفهوم هستند . معنی

قاعده تا باید در پارسی کهن واژه معادلی موجود بوده باشد ، که مترجم از آن بی

اطلاع است . همین حکم در مورد تمایز عمو ز دایی ، و خاله از عمه ، خواهرزاده

از برادرزاده و فرزند از بچه (بطور عام) صادق است . برعکس در مواردی پاره

از واژه های خویشاوندی ، تدقیق نشده باقی مانده اند (که قبلا در پاورقی مربوط

به پسر و دختر توضیح آنرا داده ایم) . واژه زن نیز تمایز نیافته و معنای

دوگانه انسان مونث (woman) و زوجه (wife) را دارد معینا باید

بگوئیم که این "تدقیق" نیز تصادفی نیست و مربوط به نحوه تکامل شکل های

خانواده و سیستم های خویشاوندی در این منطقه است ، و این بمعهد مردم

شناسان و زبان شناسان است که شکل های ویژه و نحوه تکامل آنها را که در بسیاری از نقاط

خاله) زاده میخوانند. و اینها صرفا الفاظی توغالی نیستند بلکه بیسیان ایده‌هایی می‌باشند مربوط به قرابت و از يك شجره بودن^۱، تساوی و عدم تساوی نسبت، خونی؛ و این ایده‌ها، بحثیه شالوده يك سیستم همخونی كاملا ساخته و پرداخته شده، عمل میکنند که قادرند صدها نسبت مختلف يك فرد واحد را بیان نمایند. بعلاوه، این سیستم نه تنها با قوت تمام در میان تمام سرخ پوستان امریکا وجود دارد (هنوز هیچ استثنائی بر آن مشاهده نشده است) بلکه همچنین - تقریبا بدون تغییر - در میان بومیان هند، در میان قبائل دراویدیان^۲ در دکان و در میان قبائل گورا^۳ در هندوستان خاکم است. وازه‌های خویشاوندی که در میان تامیل‌های جنوب هندوستان و ایروکوتی‌های سنکا در ایالت نیو یورک رایج است، حتی امروزه در مورد بیش از دویست نسبت مختلف كاملا یکی هستند. و در میان این قبائل در هند نیز، مانند تمام سرخ پوستان امریکا، مناسبتی که از شکل رایج خانواده بر میخیزد، در تضاد با سیستم همخونی است.

چگونه میتوان این امر را تبیین کرد؟ با در نظر گرفتن نقش تعیین کننده‌ای که خویشاوندی در نظام اجتماعی تمام خلق‌ها در مرحله توحش و بربریت ایفا کرد، اهمیت چنین سیستم گسترده‌ای چنان است که تبیین آنرا نمیتوان صرفا بعده عاراتی چند گذاشت. سیستمی که بطور کلی در سراسر امریکا رایج است، و همینطور در آسیا در میان خلق‌هایی از نژادهای كاملا مختلف، چشم میخورد، و شکل‌های کم و بیش تعدیل یافته آن همه جا در سراسر افریقا و استرالیا وجود دارد، به تبیین تاریخی نیازمند است، و

1- Collateralness 2- Dravidian

3- Deccan 4- Gaura 5- Tamil

نمی‌توان با چند کلمه - همانکاری را که فی‌الحال مك لنان می‌کرد - از کنارش رد شد. الفاظ پدر، فرزند، برادر، خواهر صرفاً عناوین افتخاری نیستند، بلکه با خود تکالیف متقابل بسیار جدی و مطلقاً مشخصی همراه دارند که تمامیت آنها، يك قسمت اساسی از ساخت اجتماعی این خلق‌ها را تشکیل می‌دهد. و تبیین آن نیز یافته شد. در جزایر ساندویچ (هاوایی)^۱، تا نیمه اول همین قرن حاضر، يك نوع خانواده وجود داشت که همین نوع پدران و مادران، برادران و خواهران، پسران و دختران، صو‌ها (دائی‌ها) و خاله‌ها (صه‌ها)، برادرزاده‌ها و خواهرزاده‌ها را در خود داشت که سیستم‌های همخوانی امریکا و هند کهن ایجاب می‌کنند. و شگفت‌آور است که سیستم همخوانی متداول در هاوایی نیز همین‌طور با شکل بالفعل خانواده، که در آنجا موجود بود، در تنازع بود. در آنجا تمام (صو، صه، دائی، خاله) زاده‌های درجه اول، بدون استثناء خواهر و برادر و پسران و دختران مشترک نه تنها مادر و خواهران مادرشان و یا پدرشان و یا برادران پدرشان، بلکه تمام برادران و خواهران پدران و مادرانشان، بدون هیچگونه تمایز، شناخته می‌شدند. از اینرو اگر سیستم همخوانی امریکائی متضمن يك شکل بدوی تر خانواده است که دیگر در خود امریکا وجود ندارد، ولی هنوز بالفعل در هاوایی موجود است، سیستم همخوانی هاوایی، از طرف دیگر، نشانه يك نوع بدوی تر خانواده است که گرچه وجود بالفعل آن هنوز در جایی ثابت نشده است، مع هذا باید سابقاً موجود بوده باشد، وگرنه سیستم همخوانی منطبق با آن نمی‌توانست بوجود آید. مورگان اظهار می‌دارد که "خانواده"

۱ - در این ترجمه واژه ساخت بعنوان معادل Constitution ، در دوران نظام تیره‌ای آمده است. در سایر ادوار، اساسنامه ترجمه شده است.

نمایه‌گر يك اصل فعال است . هیچگاه ایستا نیست بلکه از شرایط پائینتر به بالاتر ارتقاء می‌یابد . برعکس ، سیستم های همغونی منفعل هستند و پس از دوره‌های فترت طولانی ، پیشرفتهائی را که خانواده کرده است منعکس می‌نمایند ، و فقط هنگامی بطور ریشه‌ای تغییر می‌یابند که خانواده تغییر ریشه‌ای کرده باشد . " مارکس اضافه میکند که " همین امر در مورد سیستم های سیاسی ، حقوقی ، مذهبی و فلسفی نیز بطور عام صادق است . "

هنگامی که خانواده به حیات خود ادامه می‌دهد ، سیستم‌های همغونی متحجر میشوند ، و وقتی که این دومی به حیات خود بشکل مرسوم ادامه می‌دهد ، رشد خانواده از حد آن در میگذرد . ولی همانطور که کوپلر^۱ توانست با اطمینان از استخوانهای اسکلت حیوانی که در نزدیکی پاریس یافته شد باین نتیجه برسد که آن متعلق به مارسوپال^۲ است و مارسوپالها^۳ که اکنون نسلشان نابود شده زمانی در آنجا می‌زیسته‌اند — همینطور هم ما با همان قاطعیت میتوانیم از سیستم‌های همغونی تاریخاً منتقل شده باین نتیجه برسیم که يك شکل خانواده — که اکنون نابود شده است — و منطبق با آن بوده ، زمانی وجود داشته است .

سیستم‌های همغونی و شکل‌های خانواده‌ای که در فوق بدانها اشاره شد از سیستم‌ها و شکل‌هایی که امروزه متداول هستند و در آنها هر فرزند ، چندین پدر و مادر دارد ، تفاوت هستند . بر طبق سیستم همغونی امریکه که خانواده هاوایی منطبق با آن است ، برادر و خواهر نمیتوانند پدر و مادر يك طفل واحد باشند ؛ برعکس ، سیستم همغونی هاوایی متضمن خانواده‌ای است که در آن ، این امر يك قاعده بود . ما با يك سلسله از شکل‌های خانواده مواجهیم که با شکل‌هایی که تا کنون عموماً بعنوان تنها اشکال رایج پذیرفته شده‌اند ، در تضاد مستقیم هستند . برداشت سنتی ، تنها یکتا همسری را در کنار چند همسری برای افراد مرد ، و حتی شاید چند شوقی را برای افراد زن ، می‌شناسد و این حقیقت را گمان میکند — همانطور که

شیوه فیلیستین‌های اخلاقی است — که در عمل، این قبیودی که بوسیله جامعه رسمی تحمیل شده‌اند، بی سرو صدا و در عین حال بدون تعارف و رودربایستی، نقض میشوند. برعکس، مطالعه تاریخ جوامع بدوی شرایطی را به ما نشان می‌دهد که در آن مردان چند همسر بوده و در عین حال زنان آنها نیز چند شو بوده‌اند، و بهمین دلیل فرزندان مشترکشان میان تمام آنها مشترک بودند؛ این شرایط بنوبه خود یک سلسله تعدیل‌های احتمالی می‌گردند تا اینکه بالاخره به یکتا همسری منتهی میشوند. این تعدیل‌ها چنان خصلتی دارند که دایره اشخاصی که تحت پیوندهای ازدواج مشترک هستند — و در ابتدا خیلی وسیع است — کم کم تنگتر میشود تا اینکه بالاخره فقط یک زوج واحد باقی میماند، که شکل حاکم امروزی است.

مورگان که بدین طریق با نگرش به گذشته، تاریخ خانواده را ترسیم کرد، در توافق با کتر همکارانش به مرحله بدوی رسید که در آن مقاربت مختلط در یک قبیله متداول بود، بطوریکه هر زن بطور مساوی به هر مرد تعلق داشت، و همینطور هر مردی به هر زنی. از قرن گذشته تا کنون راجع به چنین جامعه بدوی صحبت بوده است — ولی در حد عام؛ با کوفن اولین کسی بود — و این یکی از خدمات بزرگ اوست — که این شرایط را جدی گرفت و بدنبال آثار آن، در سنن تاریخی و مذهبی به جستجو پرداخت. ما امروزه میدانیم که آثاری که او کشف کرد ابتدا تا مرحله اجتماعی اختلاط جنسی به عقب نمیرود، بلکه به شکل بعدی آن یعنی ازدواج گروهی ختم میشود. این مرحله اجتماعی بدوی، اگر واقعا وجود داشته بوده باشد، به چنان دوران بعید تعلق دارد که بسختی میتوان انتظار داشت که شواهد مستقیم از وجود گذشته آنرا، در فسیل‌های اجتماعی، در میان وحش‌های عقب افتاده، پیدا

← Philistine 3 - Marsupial I - Cuvier عامی و بی

4 - promiscuous intercourse

فرهنگ

کرد. دقیقاً اخبار باکوفن در اینست که این مسئله را در رأس بررسی هایش قرار داده است.

اخیراً رسم شده است که وجود این مرحله ابتدائی در زندگی جنسی انسان، نفی شود. هدف این است که بشریت از این "شرساری" رها گردد. غیر از اشاره به فقدان شواهد مستقیم، بخصوص به نمونه بقیه جهان حیوانات، مراجعه داده میشود؛ ولی در همین مورد نیز لتورنو (تطویر ازدواج و خانواده، ۱۸۸۸) فاکت های بیشماری جمع آوری کرد که نشان دهد در اینجا نیز اختلاط جنسی کامل در مرحله پائینی وجود دارد. ولی تنها نتیجه ای که من میتوانم از تمام این فاکت ها بگیرم اینست که اینها مطلقاً چیزی را در مورد انسان و شرایط اولیه زندگی او ثابت نمی کنند. پارگیری

۲- این امر که باکوفن چقدر کم چیزی را که کشف کرده بود، یا در حقیقت حدس زده بود، می فهمید، از اطلاق اصطلاح هتاریسم (hetaerism) به این حالت بدوی، ثابت میشود. یونانی ها این کلمه زناکاری را هنگامی که بوجود آورند، برای توصیف مقاربت بین مردان مجرد و یا بکتا همسران، با زنان مجرد بکار میبردند، این کلمه تلویحاً ضمن وجود شکل معینی از ازدواج است که این مقاربت خارج از آن انجام میشود و فحشاء را لا اقل به شبهه یک امکان موجود، در بر میگیرد. این کلمه هیچگاه بمعنای دیگری بکار نرفته و من نیز مانند مورگان آنرا به همین معنی استعمال میکنم. کشفیات بسیار مهم باکوفن در همه جا بطور غیر قابل تصویری توسط این اعتقاد پندار آلود او - منی بر اینکه روابطی که تاریخاً بین زن و مرد بوجود آمد از اعتقادات مذهبی انسان ها در دوران معین سرچشمه میگیرد و نه از شرایط زندگی بالفعل آنها - عرفانی میشود. (انگلس)

2- Ch. Letournau, L'evolution du Mariage et de la Famille, Paris, 1888

برای دورانهای طولانی در میان حیوانات مهره‌دار را میتوان بقدر کافی از روی موازن فیزیولوژیک تبیین کرد، فی‌الثل در میان پرندگان احتیاج ماده به حمایت در دوران کرج شدن. نمونه یکتا همسری وفا دارانه در میان پرندگان، مطلقاً چیزی را برای موجودات انسانی ثابت نمیکند زیرا انسانها از پرندگان منشاء نگرفته‌اند. و اگر یکتا همسری مطلق را بشابه اوج تمام فضائل بنگاریم، بنابراین جایزه باید به کرم که داده شود که در هر یک از ۵۰ تا ۲۰۰ پروگلوتید^۱ یا بند بدنش یک دستگاه کامل جنسی مذکرو مونث دارد و تمام زندگی خود را به همخوانی با خودش در هر یک از این بندها، میگذراند. ولی اگر خود را به پستانداران محدود کنیم، کلیه انواع زندگی جنسی را در میان آنان خواهیم یافت: اختلاط جنسی، نشانه‌هایی از ازدواج گروهی، چند همسری و یکتا همسری. فقط چند شوئی را کم دارد، زیرا تنها موجودات انسانی میتوانند باین امر دست یابند. حتی نزد بکتر^۲ خویشاوندان ما، کوادرمانا^۳، متنوعترین شکلهای ممکن در جفتگیری نرو ماده را نشان میدهند؛ و اگر بخواهیم که نزد بکتر بیاثیم و توجه خود را فقط به چهار میمون انسان‌واره معطوف کنیم، تنها چیزی که لئونو میتواند بهماگوید اینست که آنها گاه یکتا همسر و گاه چند همسرند؛ در صورتی که ژیروتولون^۴ از قول سوسر^۵ میگوید که آنها یکتا همسر هستند. اظهارات اخیر وسترمارک^۶ در کتابش بنام تاریخ ازدواج انسان (لندن ۱۸۹۱) در مورد یکتا همسری در میان میمونهای انسان‌واره ابداً چیزی را اثبات نمی‌کند. بطور خلاصه این گزارشها چنان خصلتی را دارند که لئونوی صادق اعتراف میکند: «وانگهی در میان پستانداران هیچگونه ارتباط قطعی، بین درجه تکامل تفکر و شکل

I- Proglottide 2-Quadrumana 3- Saussure

-Westermarck, The History of Human Marriage (London 1891)

ابطال جنسی وجود ندارد. " و اسپیناس (جوامع حیوانی، ۱۸۷۷) (۱) به
سراحت میگوید: "گله، عالترین گروه اجتماعی قابل مشاهده در میان
حیوانات است. بنظر میرسد که از خانواده‌ها تشکیل شده باشد ولی از همان
ابتدا خانواده و گله در تناقض با یکدیگرند، و به نسبت معکوس هم، تکامل
می‌یابند."

بطوریکه از سطور فوق بر می‌آید، ما تقریباً هیچ چیزی را بطور قطعی
در باره خانواده و گروه بندی‌های دیگر اجتماعی میمونهای انسان وار نمیدانیم.
گزارشها مستقیماً متضاد یکدیگرند. و این هم چیزی تعجب آور نیست.
میدانیم چقدر گزارشهایی که حتی در مورد قبائل انسانی وحشی در دست
داریم ضد و نقیض بوده و به بررسی نقادانه و موشکافانه احتیاج دارند؛ ولی
بررسی جوامع میمونها حتی از جوامع انسانی هم مشکل تر است. بنابراین
ما باید فعلاً از هرگونه نتیجه گیری بر مبنای این گزارش‌های مطلقاً غیر قابل
احتمال، ابا کنیم.

اما این نقل قول از اسپیناس که در بالا بآن اشاره شد، کلید بهتری
بدست ما میدهد. در میان حیوانات عالتر، گله و خانواده مکمل یکدیگر
نیستند بلکه متناقض هم هستند. اسپیناس خیلی خوب نشان میدهد که
چگونه حسادت در میان حیوانات نه در هنگام جفت گیری، هر گله مجتمع را
سست کرده و یا موقعتاً منحل میکند. "جائیکه خانواده بهم خیلی نزدیک است
وجود گله استثناء نادر است. از جانب دیگر گله تقریباً بصورت طبیعی در
جائیکه مقاربت جنسی آزاد یا چند همسری حاکم است بوجود می‌آید.
برای اینکه گله بوجود آید، علائق خانوادگی باید سست شده باشند و فرود

1-A. Espinas, Des Sociétés Animales.

مجدداً آزاد شده باشد. باین طت است که اینقدر بندرت گله‌های سازمان یافته را در میان پرندگان مشاهده میکنیم. از سوی دیگر، در میان پستانداران، جوامع کم و بیش سازمان یافته‌ای را میتوان دید، دقیقاً باین طت که در این مورد فرد در خانواده ادغام نشده است. . . . بدین طریق احساس جمعی [Conscience Collective] گله در آغازش دشمنی بزرگتر از احساس جمعی خانواده ندارد. بدون تردید باید بگوئیم: اگر يك شكل اجتماعي بالاتر از خانواده بوجود آمده است، این فقط با در خود ادغام کردن خانواده‌هایی صیقا تغییر ماهیت یافته، انجام پذیر می‌باشد؛ که دقیقاً بهمین طت این امکان را از بین نمی‌برد که این خانواده بعداً قادر شوند که تحت شرایط بهینهایت مساعدتری خود را مجدداً بسازند. (همان منبع اسپیناس، فصل اول، نقل شده بوسیله ژیروتولون در کتابش بنام منشأ ازدواج و خانواده، ۱۸۸۴، صفحات ۵۱۸ - ۵۲۰)

بدین قرار آشکار میگردد که درست است که جوامع حیوانی ارزش خاصی برای استنتاج در مورد جوامع انسانی دارند. ولی این فقط يك ارزش منفی است. تا آنجا که معلوم شده است، در مورد مهره داران عالیتراً فقط دو نوع خانواده می‌شناسیم: چند همسری یا جفت واحد. در هر دو مورد، تنها يك نر بالغ، تنها يك شوی مجاز است. حسادت نر، که هم معترف ملائق و هم محدودیت خانواده است، خانواده حیوانی را در تضاد با گله قرار میدهد. گله، شكل اجتماعي عالیتراً، در اینجا غیر ممکن شده، در آنجا سست شده و یا در فصل جفت‌گیری بکلی مضمحل میشود؛ در بهترین حالت ادامه تکامل آن در اثر حسادت نر، متوقف میشود. این بهتنهایی ثابت میکند

۱- انگلس در مقابل، Conscience، واژه معادل "احساس" را گذاشته است، و بنظر ما نیز واژه احساس رساتر است.

— ۲ Giraud- Teulon, Origin of Marriage and Family

که خانواده حیوانی و جامعه انسانی بدوی با هم ناسازگار هستند، و اینکه انسان بدوی که داشت خود را توسط کار از مرحله حیوانی بالا می‌کشید، با اصلا خانواده‌ای نمی‌شناخت، و با حد اکثر چنان خانواده‌ای می‌شناخت که در میان حیوانات وجود نداشت. بطوریکه حیوان بی‌سلاحی، مانند مخلوقی که داشت انسان میشد، توانست در تعداد کم، و حتی در افراد، با جفت واحد به‌شابه عالیترین شکل اجتماعی — آنطور که وسترن‌مارک بر مبنای گزارش شکارچیان آنرا به گوریل‌ها و شمانزه‌ها منسوب می‌کند — به حیات خود ادامه دهد. برای تحول از مرحله حیوانیت، برای انجام بزرگترین دستاورد در طبیعت، یک عامل اضافی ضروری بود: جایگزینی نیروی ناکافی دفاع، توسط نیروی متحد و کوشش مشترک گله. گذار به مرحله انسانی از شرایطی که میمونهای انسان‌واره در آن زندگی می‌کنند، مطلقاً غیر قابل تبیین است. برعکس این میمونها چنین بنظر می‌رسند که دارند به گوشه‌ای رانده شده و بتدریج نابود میشوند، و بهر منوال در پروسه انحطاط قرار دارند. اینم بتنهائی دلیل کافی برای رد تمام نتیجه‌گیری‌هایی است که بر مبنای قیاس بین شکل خانواده‌های آنان و خانواده‌های انسان اولیه بعمل آمده است. ولی تحلل و گذشت متقابل در میان نرهای بالغ، رهائی از حسادت، شرط اولیه برای ساختن آن گروه‌های بزرگ و پایداری بود که تنها در بطن آنها دگرگونی از حیوان به انسان میسر می‌گردد. و در حقیقت آیا ما چه چیزی را به‌شابه قدیمی‌ترین، بدوی‌ترین، شکل خانواده پیدا می‌کنیم که از آن شکل شواهد غیر قابل انکاری در تاریخ پیدا شود و امروزه در اینجا و آنجا بتواند مورد مطالعه قرار گیرد؟ ازدواج گروهی، شکلی که در آن دسته‌های کامل مرد و دسته‌های کامل زن متعلق به یکدیگر باشند و جایی برای حسادت نباشد. بیش از این، ما در مراحل بعدی تکامل شکل استثنائی چند شوئی — که هنوز هم بیش از این مخالف همه نوع احساس حسادت است — را می‌یابیم، که بهمین دلیل در میان حیوانات نا شناخته است. ولی نظر باینکه شکل‌ها

از ازدواج گروهی را که می شناسیم همراه با چنان شرایط پیچیده خاصی هستند که لزوماً ما را به شکل های مناسب جنسی اولیه تر و ساده تر احاطه می دهند و بدین طریق در تحلیل نهائی ، به يك دوران مقاربت مختلط منطبق بر دوران گذار از حیوانیت به انسانیت اشاره میکنند ، مراجعه به شکل های وصلت بین حیوانات ما را مجدداً به همان نقطه ای باز می گرداند که قرار بود بکار برای همیشه آنرا پشت سر گذاشته باشیم .

پس معنای مقاربت جنسی مختلط چیست ؟ یعنی اینکه محدودیت های موجود کنونی با گذشته موجود نداشته اند . ما هم اکنون سقوط سد حسادت را دیدیم . اگر چیزی قطعی وجود داشته باشد اینست که حسادت عاطفه ایست که پیدایش آن بطور نسبی جدید است . همین نیز در مورد مفهوم مقاربت با نزدیکان صادق است . نه تنها در ابتدا برادر و خواهر بصورت زن و شوهر زندگی میکردند ، بلکه رابطه جنسی بین والدین و فرزندان در میان بسیاری از خلق ها ، تا هم امروز مجاز است . بانکرفت (نژاد های بومی ایالات آمریکا ساکن امریکای شمالی ، ۱۸۷۵ ، جلد اول)^۱ به وجود این امر در میان کاپوتها^۲ باب برنگ^۳ ، کادیاک های^۴ نزدیک آلاسکا و تینه های^۵ ساکن داخل امریکای شمالی انگلیس شهادت میدهد . لئونوگزارش هایی در مورد همین امر در میان سرخ پوستان چی پوا^۶ ، کوکوهای^۷ شیلی ، کاری بین ها^۸ و کارن های هندو^۹ جمع آوری کرده است ، توصیف های یونانیان کهن و رومی ها در مورد پارت ها

1- H.H.Bancroft, The Native Races of Pacific States of North America, 1875, Vols. I-V, New York, 2-Kavitas

3-Bering Strait 4-Kadiaks 5-Tinnehs 6-Chippewa

7-Cucus 8-Caribbeans

کارن ها مردمی هستند که در مناطق کوهستانی برمه زندگی میکنند 9-Karens

پارسی‌ها، سی‌تین‌ها، هون‌ها و غیره که جای خود دارد. قبل از اختراع زنا با نزدیکان^۳ (و این درست و حسابی يك اختراع است و یکی از بسیار ارزش‌ترین اختراعات) مقاربت جنسی بین والدین و اطفال چیزی نبود که زننده تر از مقاربت بین اشخاص متعلق به نسلهای متفاوت، باشد. چنانچه در واقع امروز حتی در فیلیستین ترین کشورهای بدون برانگیختن سروصدای فراوان انجام میشود. در حقیقت حتی "دخترخانم‌های" پیش از شصت ساله، اگر بقدر کافی ثروتمند باشند، گاهیگاهی با مردان جوان سی ساله ازدواج میکنند. ولی اگر مفهوم زنا با نزدیکان را از شکلهای ابتدائی تر خانواده که همراه با آن است حذف کنیم - مفاهیمی که بکلی با مفاهیم ما متفاوت، و غالباً در تضاد مستقیم با آنها هستند - به شکلی از مقاربت جنسی می‌رسیم که فقط میتواند مختلط خوانده شود - مختلط از آنجا که محدودیت‌هایی که بعداً بوسیله رسوم تحمیل شد، هنوز وجود نداشتند. این ابداء آن معنی نیست که اختلاط قروقاطی هر روزه در جریان بود. یارگیری مجزاه برای دوران‌های محدود بهیچوجه نفی نمیشود؛ در حقیقت حتی در ازدواج گروهی هم این یارگیری اکنون شامل اکثر موارد میشود. و اگر وسترمارک - که جدیدترین نفی کننده يك چنین حالت بدوی است - هر يك از مواردی را که دوزیج تا هنگام تولد نوزاد با هم یار می‌مانند، ازدواج می‌نامد، در آنگاه میتوان گفت که این نوع ازدواج بخشی میتواند در شرایط مقاربت مختلط وجود داشته باشد، بدون اینکه از هیچ نظر با اختلاط، یعنی فقدان سدهای نهاده شده بر مقاربت جنسی توسط رسوم، در تضاد باشد.

1- Scythians

2- Huns

3 - Incest - منظور انگس این نیست که این عمل وجود نداشت، بلکه این برداشت بمفهوم "زنا" یا عمل زشت يك اختراع است.

در حقیقت وسترمارك از این نقطه نظر شروع میکند که "اختلاط شامل سرکوبی تعایلات فردی است" بطوریکه "فحشاء" اصل ترین فرم آن [سرکوب تعایلات] است؛ اینطور بنظر من میرسد که تا هنگامیکه شرایط بدوی را از پشت هینك فحشاء نگاه کنیم، فهم آنها بکلی غیر ممکن خواهد بود. ما هنگامیکه ازدواج گروهی را شرح میدهم، مجدداً باین مسئله خواهیم پرداخت. بنظر مورگان از این شرایط اولیه مقاربت مختلط، احتمالاً در مراحل بسیار ابتدائی، اینها بوجود آمدند:

۱- خانواده همخون

خانواده همخون اولین مرحله خانواده است. در اینجا گروههای ازدواجی بر حسب نسل ترتیب می یابند: تمام پدر بزرگها و مادر بزرگها، در محدوده خانواده، همگی شوهران و زنان یکدیگر هستند، همین امر در مورد فرزندان آنها، یعنی پدران و مادران صادق است که مجدداً فرزندان آنها دایره سوم بارهای مشترک را تشکیل میدهند، فقط اسلاف و اخلاف، والدین و فرزندان از حقوق و وظایف (بنیان ما) ازدواج با یکدیگر برکنار هستند. برادران و خواهران، (عمه، عمو، خاله، دایی) زادههای دختر و پسر درجه اول و درجه دوم و درجات بعدی، همه برادران و خواهران یکدیگر هستند و دقیقاً بهمین طرت، همه شوهران و زنان یکدیگرند. در این مرحله رابطه برادر و خواهر بطور طبیعی شامل اعمال مقاربت جنسی با یکدیگر است. چنین خانوادهای در شکل تیپیک آن، شامل اخلاف یک زوج

۱- مارکس در نامه‌ای که در بهار ۱۸۸۲ نوشته شده است احساس خود را با شدیدترین عبارات در مورد تحریف‌های زشت عصرهای اولیه در کتاب نیبلونگ اثر واگنر (Nibelung, Wagner)، اظهار میدارد. "چه کسی شنیده است که برادری خواهر - بقیه پاورقی در صفحه بعد"

است که مجدداً در میان آنها، اخلاف هر درجه، همه برادران و خواهران

بقیه پاورقی صفحه قبل

خود را بشابه هروسش در آفوش بگیرد؟" مارکس به این "خدایان شهوتران" واکنش، که به شیوه کاملاً نوبه عشق‌بازی‌های خودکشی‌چاشنی مقاربت با خویشاوند میزدند، جواب می‌دهد: "در عصر های اولیه، خواهر، همسر بود، و این اخلاقی بود."

یکی از رفقای فرانسوی من که علاقمند به واکنش‌ها این بار داشت موافق نیست و اشاره میکند که در اویس درکا (Egisdrecca)، ادای (Edda) اولیه، که واکنش آنرا بشابه مدل خود انتخاب کرد، لوسکی (Loki) بدین طریق فریا (Freia) را سرزنش میکند: "برادر خود تو، ترا در مقابل خدایان در آفوش گرفته است." او ادعا میکند که ازدواج بین برادر و خواهر در آن زمان منسوخ شده بود. اوگیس درکا توصیف زمانی است که در آن اعتقاد کهن به اساطیر بکلی شکسته شده بود، این براستی به یک سخره لوسیانیائی (Lucianian) خدایان است. اگر لوکی، بشابه مفیس توفل (Mephistopheles) بدینگونه فریا را سرزنش میکند باین خود طیه نظر واکنش است. چند سطر بعد لوکی به نژورد (Njord) میگوید: "تو از خواهرت [چنین] پسری به هستی آوردی" [Vidh Systur Thinni gæztu Silkan Mæg] حال، نژورد يك آسا (Asa) نبوده بلکه يك وانا (Vana) است، و در افسانه پس گئین

(Ynglinga saga) او میگوید که ازدواج بین خواهران و برادران در وانالند (Vanaland) مرسوم است گرچه در میان آساهای چنین نیست. این امر میرساند که واناها خدایان قدیمی‌تر از آساهای بودند. بهر منوال نژورد در میان آساهای زندگی میکرد و معادل آنها بود، و بدین طریق اویس درکا در حقیقت اثبات این نکته است که ازدواج درونی بین برادران و

یکدیگرند ، و دقیقاً بآن دلیل همه متقابلاً شوهران و زنان یکدیگر می‌باشند .
 خانواده همخون از بین رفته است . حتی عقب افتاده ترین خلق هائی
 که تاریخ میشناسد نمونه قابل تأیید این شکل خانواده را ارائه نمیدهند .
 ولی این نتیجه گیری ، که این باید وجود داشته بوده باشد ، را سیستم
 همخونی هاوائی ، که هنوز در سراسر پولی نزی وجود دارد ، بما می‌قبولاند .
 این سیستم آن درجات همخونی را بیان میدارد که فقط از چنین شکل خانواد
 ای میتواند بوجود آید ؛ و ما مجبوریم که با کل تکامل بجدی خانواده ، که
 این شکل را یک مرحله مقدماتی ضروری می‌شمارد ، همین نتیجه گیری را بپذیریم .

۲- خانواده پونالوانی

اگر این اولین پیشرفت در سازماندهی مبتنی بود بر محروم کردن والدین و
 فرزندان از روابط جنسی با یکدیگر ، دومین پیشرفت مبتنی بود بر محروم
 کردن برادران و خواهران از این روابط . این گام به پیش- با توجه به
 تساوی سنی بیشتر طرفین - بینهایت مهتر و نیز مشکلتر از گام اول بود. این
 امر بتدریج انجام شد و با احتمال زیاد با کنار گذاشتن برادران و خواهران
 طبیعی (یعنی از طرف مادر) از روابط جنسی با یکدیگر آغاز شد ، که در
 اول ، در موارد منفرد بوده و بعد بتدریج بصورت قاعده درآمد (در هاوائی
 هنوز تا قرن حاضر استثناء بر این قاعده وجود دارد) ، و به منع ازدواج حتی

بقیه پاورقی از صفحه قبل

خواهران ، لااقل در میان خدایان ، هنوز در زمانی که افسانه های نروژی
 خدایان بوجود آمد ، باعث انزجار نمیشد . اگر کسی بخواهد که واگنر را
 معذور دارد بهتر است بجای ادابه گوتته متوسل شود ، زیرا گوتته در منظومه
 خدا و با یادر (ballad of God and the Bayadere) اشتباه
 مشابهی در مورد تسلیم مذهبی زن کرد و آنرا بسیار شبیه فحشای امروزی تلقی میکند.

(یادداشت انگلس به چاپ چهارم)

۱- punaluan

بین برادرها و خواهرهای جانبی^۱، یا آنطور که ما میگوئیم (عه، صو، خاله، دائی) زاده‌های درجه اول و دوم و سوم منتهی شد. "بگفته میروگان آن يك تصوير عالی از اصل انتخاب طبیعی بدست می‌دهد." تردیدی نیست قبایلی که در میان آنها مقاربت درونی در اثر این پیشرفت محدود شده بود از قبایلی که در آنها ازدواج بین برادران و خواهران هم بصورت قاعده و هم وظیفه باقی مانده بود، بطور سریعتر و کاملتری تکامل می‌یافتند. قدرت تاثیر این پیشرفت را در نهاد تیره میتوان دید که مستقیماً از آن منشاء گرفت و هدف اولیه را پشت سر گذاشت. این تیره ها بنیاد نظام اجتماعی اکثر - اگر نه همه - خلق های بربر جهان بودند، و در یونان و روم مستقیماً از آنها به تمدن می‌رسیم.

هر خانواده بدوی مجبور بود که حد اکثر بعد از یکی دو نسل تقسیم شود. خانوار مشترك کمونیستی اولیه که بدون استثنا تا اواخر دوران میانی بربریت رایج بود، بیشترین گستردگی يك جماعت خانوادگی را معین میکرد، که بر حسب اوضاع و احوال متفاوت - ولی در هر محل، تقریباً معین - بود. بمجرد اینکه مفهوم ناشایست بودن مقاربت جنسی بین فرزندان يك مادر واحد بوجود آمد، این مفهوم اجباراً بر روی چنین تقسیمات جماعتهای خانواری^۲ قدیمی و ایجاد جماعتهای جدید^۳ تاثیر میگذاشت (که بهر حال ضرورتاً بسا

۱ - Collateral در اینجا بمعنای نسب از يك جده واحد است که البته بر حسب مرحله خاص تکامل خانواده، میتواند فرزندان يك جد مشترك را شامل شود. در فارسی این را "زاده" می خوانند.

۲ - Gens

۳ - واژه Community يك معادل واحد در فارسی ندارد. بر حسب موقعیت، ما آنرا تجمع، اجتماع، جماعت ترجمه کرده ایم.

۴ - Hausgemeiden

گروه خانوادگی متقارن نبود). يك يا چند گروه خواهر، هسته يك خانوار شدند، و برادران طبیعی آنها، هسته خانوار دیگری گشتند. شكـل خانواده‌ای که مورگان آنرا پونالوایی مینامد، بدین طریق یا بطریقی مشابه آن، از خانواده همغون بوجود آمد. برحسب رسم هاوایی تعدادی از خواهران جانبی (یعنی (عمه و عمو و خاله و دایی) زاده‌های درجه اول و دوم یا دورتر) همسرهای مشترك شوهرهای مشترك خود بودند، ولی برادران آنها از این رابطه خارج بودند. این شوهران، دیگر يكدیگر را برادر خطاب نمیکردند - که در حقیقت دیگر الزاما نیز با هم برادر نبودند - بلکه پونالوایی، یعنی همراه صمیمی، شریک، خطاب میکردند. به همین طریق، يك گروه از برادران طبیعی، و یا جانبی، يك عمه زن را که خواهران آنها نبودند، مشترکا به همسری داشتند و این زنان نیز يكدیگر را پونالوایی خطاب میکردند. این شکل کلاسیک ساخت خانواده است که بعدها يك سلسله تنوعاتی پیدا کرد، و ویژگی مشخصه اساسی آن بشرح زیر بود: تجمع متقابل شوهران و زنان در يك محفل خانوادگی معین، که برادران زنها - اول برادران طبیعی و بعد، برادران جانبی نیز - از آن خارج بودند، و عکس آن هم در مورد خواهرهای شوهران صادق بود.

این نوع خانواده، اکنون بدقیقترین وجهی، درجات خوبشوندی در سیستم آمریکائی را بدست میدهد. فرزندان خواهران مادر من، همچنین فرزندان او باقی میمانند، فرزندان برادر پدر من هم بهمینسان فرزندان او هستند؛ ولی فرزندان برادران مادر من، اکنون دختر برادر و پسر برادر او هستند، و فرزندان خواهران پدر من نیز پسر خواهر و دختر خواهر او می‌باشند، و همه آنها جمعا (عم، عمه، دایی، خاله) زاده من هستند. زیرا در حالی که شوهران خواهران مادر من هنوز شوهر او هستند، و همسر

برادران پدر من نیز — از نظر حق، اگر نه همیشه صلا — همچنین همسر او می باشند، منوحت اجتماعی مقاربت جنسی بین برادران و خواهران، اکنون باعث تقسیم (عم، صو، خاله، دایی) زاده های درجه اول — که تا کنون بدو تعایز برادر و خواهر محسوب میشدند — به دو طبقه شده است: بعضی ها مانند گذشته، برادران (جانبی) و خواهران (جانبی) باقی میمانند؛ دیگران، فرزندان برادران از يك سو و فرزندان خواهران از سوی دیگر، دیگر نمیتوانند برادر و خواهر باشند، دیگر نمیتوانند والدین مشترک — پدر، مادر، یا هر دو — داشته باشند و به همین علت است که برای اولین بار، طبقه برادرزاده ها و خواهرزاده ها، (عم، صو، خاله، دایی) زاده های مذکر و مونث — که در سیستم خانواده گذشته بی معنی بود — ضروری میشود. سیستم امریکائی همخوانی — که در مورد هر خانواده ای که هر مبنای يك نوع ازدواج انفرادی بنا شده، کلاً بهیچ وجه بنظر میرسد — با خانواده پونالوائی، حتی در کوچکترین جزئیات آن، بطور منطقی تبیین و توجیه میشود. تا حدی که این سیستم همخوانی شایع بوده، باید لا اقل درست تا همان حد، خانواده پونالوائی یا شکلی شبیه آن، وجود میداشته است.

این نوع خانواده، که ثابت شده صلا در هاوائی وجود داشته است، محتملاً در سراسر پولی نزی هم می توانست مشاهده شود، اگر مبلغین مذهبی عابد و زاهد — مانند راهبان اسپانیائی پیشین در امریکا — قادر بودند از این مناسبات غیر مسیحائی چیزی جز "نفرت"^۱ برداشت کنند. هنگامیکه قیصر در

۱ — دیگر نمیتواند تردیدی وجود داشته باشد که آثار مقاربت جنسی بدون تعایز، باصطلاح "Sumpfzeugung"، که باکوفن تصور میکند آنرا کشف کرده است ما را به ازدواج گروهی میرساند. "اگر باکوفن این ازدواج های پونالوائی را "غیر قانونی" نمیخواند، کسی که در آن دوره میزیست نمیتوانست به همینسان غالب ازدواج های کنونی بین (عم، صو، خاله، دایی) زاده های دور

مورد برتون ها - که در آن زمان در مرحله میانی بربریت بودند - بما میگوید که "آنها ده دوازده نفری زنهای مشترك داشتند ؛ و این ها بیشتر برادرها و والدین با فرزندان آنها بودند" این را میتوان به بهترین وجهی ازدواج گروهی توصیف کرد . مادرهای بربرده با دوازده پسر - که آنقدر سن داشته باشند که بتوانند زنهای مشترك بگیرند - نداشته اند ؛ ولی در سیستم همخوانی امریکائی - که منطبق بر خانواده پونالوائی است - برادران متعددی وجود دارند ، زیرا تمام (سه ، صو ، خاله ، دائی) زاده های نزدیک و دور یک فرد ، برادر او هستند . در مورد اصطلاح "والدین با فرزندانشان" باید گفت که این میتواند سوء تفاهمی از جانب قیصر باشد ؛ ولی این سیستم وجود پدر و پسر یا مادر و دختر را در یک گروه ازدواجی واحد نفی نمیکند ، گرچه وجود پدر و دختر یا مادر و پسر را نفی میکند . بهمنشان این شکل ازدواج گروهی با شکلی مشابه آن ساده ترین تبیین گزارش های هرودوت و دیگر نویسندگان کهن را در مورد جماعت زنان در میان خلق های وحشی و بربر بدست میدهد . این همینطور در مورد توصیف تیکورس اود^۱ (در شمال گنگ) توسط واتسن^۲ و کی^۳ در کتابشان بنام خلق هند^۴ صادق است : "آنها با هم زندگی میکنند (یعنی زندگی جنسی) ، یعنی بدون تمایز در تجمع های بزرگ ، و در صورتی که دو نفر از آنها ازدواج کرده باشند ، پیوندشان صرفا اسمی است ."

بقیه پاوقی از صفحه قبل

و نزدیک پدری و مادری را مقاربت با نزدیکان یعنی ازدواج بین برادران و خواهران همخوان محسوب میکند " [مارکم] آرشیو صفحه ۸۷] (با داشته انگلس) .

Koye — ۳ — Watson — ۲ — Tikurs of Oudh — ۱

The People of India, vol I-VI, London 1868- 72 — ۴

در اکثریت عظیم موارد، بنظر میرسد که نهاد تیره مستقیماً از خانواده پونالوائی منشأ گرفته باشد. البته سیستم طبقاتی استرالیایی نیز میتواند نقطه شروعی برای این نهاد باشد: استرالیایی ها تیره دارند؛ ولی آنها هنوز خانواده پونالوائی ندارند؛ آنها يك نوع نارس تر از دواج گروهی دارند.

در تمام شکلهای خانواده گروهی، پدر طفل معلوم نیست، ولی مادر معلوم است. گرچه وی تمام اطفال خانواده جمعی را فرزندان خود میخواند و وظیفه مادری خود را در قبال آنها ایفاء میکند، معیناً او فرزندان طبیعی خودش را از دیگران بازمی شناسد. بدین ترتیب روشن است که هر جا که ازدواج گروهی وجود داشته باشد، نسب را فقط از طریق مادری میتوان معین کرد، و بدین طریق تنها تبار مونث برسمیت شناخته میشود. این امر در واقع در مورد تمام خلق های وحشی و خلق های مرحله پائینی بربریت صادق است؛ و این دومین دستاورد بزرگ باکوفن است که اولین فردی بود که این مسئله را کشف کرد. او این تشخیص انحصاری اصل و نسب از طریق مادر - و مناسبات ارثی که در طول زمان بر مبنای آن بوجود می آید - را حق مادری^۲ میخواند. من بخاطر رعایت ایجاز به انتخاب همین اصطلاح قناعت میبرم. ولی این يك انتخاب ناخوشایند است، زیرا در این مرحله اجتماعی، هنوز چیزی بنام حق، بمعنای حقوقی آن بوجود نیامده بود.

اکنون اگر از خانواده پونالوائی یکی از دو گروه نمونه را مورد توجه قرار دهیم - یعنی گروهی شامل تعدادی خواهران طبیعی یا خواهران جانمایی (یعنی اخلاف درجه اول و دوم یا دورتر خواهران خود)

۱- در اینجا و بعد از آن انگلس از گروه های ازدواجی بزرگ در میان بومیان استرالیا سخن میگوید.

۲ - Mother Right

یا دورتر است) ، همراه با فرزندان و برادران طبیعی یا برادران جانبی مادری آنها (که بنا بر فرض ما ، شوهر آنها نیستند) ، ما دقیقاً آن حلقه‌ای از افراد را می‌یابیم که بعدها بصورت اعضاء تیره ، در شکل بدوی این نهاد ، ظاهر میشوند . آنها همه یک جده مشترک دارند ، که اخلاف مونث آنها نسل به نسل ، بعلمت اینکه از او نسب گرفته‌اند ، خواهر یکدیگرند . ولی شوهران این خواهرها دیگر نمی‌توانند برادر آنها باشند ، یعنی از این جده نسب گرفته باشند و بنا بر این به گروه همخون — که بعدها بصورت تیره در خواهند آمد — تعلق ندارند ؛ ولی فرزندان آنها متعلق به این گروه هستند — زیرا فقط نسب مادری ، تنها امر تعیین کننده است ، زیرا تنها آنست که قطعی است . از هنگامیکه ممنوعیت مقاربت جنسی بین تمام برادرها و خواهرها — منجمله دورترین مناسبات جانبی از طرف مادری — برقرار میشود ، گروه فوق تبدیل به تیره میشود ، یعنی خود را بصورت یک حلقه محدود محکم از وابستگان خونی تبار مونث در می‌آورد ، که قادر به ازدواج با یکدیگر نیستند ؛ از این به بعد ، این حلقه بطور روز افزون خود را توسط نهادهای مشترک دیگر — که خصلت اجتماعی یا مذهبی دارند — تحکیم میکند ، و خود را از تیره‌ها^ی دیگر همان قبیله متمایز مینماید . ما بعداً به جزئیات بیشتر این امر خواهیم پرداخت . ولی اگر می‌بینیم که تیره‌ها ، نه تنها ضرورتاً ، بلکه حتی بطور کاملاً طبیعی از خانواده پونالوائی ، تکامل یافته‌اند ، پس زمینه برای حدس^ی قریب به یقین وجود دارد که این شکل از خانواده قبلاً در میان تمام خلق^{ها}^ی که در آنها نهاد های تیره‌ای قابل تشخیص اند ، وجود داشته است ، یعنی تقریباً در میان تمام خلق های بربر و متمدن .

هنگامیکه مورگان کتاب خود را نوشت ، دانش ما از ازدواج گروهی هنوز خیلی محدود بود . در مورد ازدواج های گروهی جاری در میان استرالیمائی ها — که در طبقات سازمان یافته بودند — کم میدانستیم ، و بحلاومورگان در همان سال ۱۸۷۱ اطلاعاتی را که در مورد خانواده پونالوائی ها^ی و

باورسیده بود، چاپ کرد. از یکسو خانواده پونالوائی يك تبیین کامل سیستم همغونی قد اول در میان سرخ پوستان امریکائی را بدست میدهند سیستمی که نقطه شروع تمام بررسی های مورگان بود؛ از جانب دیگر آن شامل يك نقطه مزیت حاضر و آماده برای اشتقاق تیره های حق مادری بود؛ و بالاخره نمایشگر يك مرحله تکاملی بسیار عالیتر طبقات استرالیائی بود. بنابر این قابل فهم است که مورگان تصور کند که خانواده پونالوائی يك مرحله تکامل است که ضرورتاً قبل از خانواده یارگیر بوجود می آید؛ و تصور کند که این امر صوما در اعمار اولیه شایع بوده است. از آنزمان به بعد، ما يك سلسله شکلهای دیگر ازدواج گروهی را شناخته ایم و اکنون میدانیم که مورگان در این جهت زیاده روی کرد. معذاً وی این اقبال را داشت که در خانواده پونالوائی خود، به عالیترین شکل کلاسیک ازدواج گروهی، برخورد کند، شکلی که گذار از آن به مرحله بالاتر به سهولت تبیین می شود.

ما غنای اساسی شناخت خود از ازدواج گروهی را مدیون مبلغ مذهبی انگلیسی لوریمر فیسون^۱ هستیم، که طی سالها این شکل خانواده را در موطن کلاسیک آن، استرالیا، مورد مطالعه قرار داد. او پائین ترین مرحله تکامل را در میان سیاه پوستان استرالیائی مونت گامبیر^۲ در جنوب استرالیا یافت. در اینجا کل قبیله به دو طبقه تقسیم میشود. کروکی^۳ و کومیت^۴. مقاربت جنسی در داخل هر يك از این طبقات اکیداً ممنوع است؛ از جانب دیگر، هر مرد از يك طبقه، بطور مادرزاد، بصورت شوهر هر زن از طبقه دیگر بشمار میرود، و آن زن نیز بصورت همسر او متولد میگردد. نه افراد، بلکه گروه های کامل با یکدیگر ازدواج میکنند؛ طبقه با طبقه. و باید تذکر داد که در اینجا هیچگونه محدودیتی در مورد تفاوت سنی یا وابستگی خونی خاص وجود ندارد.

1- Lorimer Fison 2- Mount Gambier

3- Kroki

4- Kumite

بجز آنچه که توسط تقسیم به دو طبقه برون همسر معین میشود. یک مرد کروکی بطور مشروع هر زن کومیت را به همسری دارد؛ ولی چون دختر خود او از یک زن کومیت، برهنای حق مادری، خود یک کومیت بشمار میرود، بنا بر این او از بد و تولد بصورت همسر هر مرد کروکی، منجمله پدر خودش شمرده میشود. در هر حال، سازمان طبقاتی، بدانگونه که ما می شناسیم هیچ محدودیتی در اینجا بوجود نمی آورد. بنا بر این، این سازمان با در دوره ای ظاهر شد که، طیرم تمام انگیزه های مهم برای محدود کردن مقاربت درونی، هنوز مقاربت جنسی، بین والدین و فرزندان، چیز هولناکی بشمار نمی رفت، که در آن حالت سیستم طبقاتی مستقما از یک شرایط مقاربت جنسی مختلط ناشی بوده است. یا اینکه مقاربت بین والدین و فرزندان قبل از این که این طبقات بوجود آیند، بوسیله رسوم ممنوع شده بود. که در آن حالت شرایط کنونی از خانواده همخون منشأ گرفته است و اولین پیشرفت بعد از آن است. حدس دومی محتمل تر است. تا آنجا که من میدانم، موارد رابطه ازدواجی بین والدین و فرزندان در استرالیا گزارش داده نشده است؛ و نوع بعدی برون همسری تیره های حق مادری، نیز طی القاعده، تلویحا ممنوعیت این روابط را همچون یک واقعه از قبل استقرار یافته - از همان زمان بنیادش - می انگارد.

طلا و مرمونت گامبرد جنوب استرالیا، سیستم طبقاتی برادران را در رودخانه دارلینگ^۱ بیشتر بطرف شرق، و در کووینزلند، در شمال شرقی، نیز میتوان مشاهده کرد؛ که بدین ترتیب بطرز وسیعی گسترده است. این سیستم فقط ازدواج بین خواهران و برادران، بین فرزندان برادران و بین فرزندان خواهران از جهت مادری را ممنوع میدارد، زیرا که آنها متعلق به یک طبقه هستند؛ از جانب دیگر فرزندان برادر و خواهر حق ازدواج با یکدیگر را دارند. یک گام دیگر در جهت ممنوعیت مقاربت درونی را در میان کامیلاروی^۳

1- Darling River

2- Queensland

3- Kamilaroi

در امتداد رودخانه دارلینگ، در نیوساوت ولز میتوان دید؛ که در آنجا دو طبقه اولیه، تقسیم به چهار طبقه شده‌اند و هر يك از این چهار طبقه، همینطور در كل با يك طبقه معین دیگر ازدواج می‌کنند. دو طبقه اول بصورت همسر یکدیگر متولد میشوند؛ فرزندان آنها اطباء طبقه سوم یا چهارم میشوند — بر حسب اینکه مادر آنها متعلق به طبقه اول یا دوم باشد؛ و فرزندان طبقات سوم و چهارم که بهمینگونه با یکدیگر ازدواج می‌کنند، مجدداً به طبقات اول و دوم تعلق می‌یابند. بطوریکه همواره يك نسل متعلق به طبقات اول و دوم است، نسل دیگر به طبقات سوم و چهارم و مجدداً نسل بعد به طبقات اول و دوم. بر مبنای این سیستم، فرزندان برادران و خواهران (مادری) نمیتوانند زن و شوهر شوند — ولی نوه‌های آنها میتوانند. بهر حال این سیستم پیچیده عجیب، بعد ها با جوش خوردن تیره‌های حلق مادری، از اینهم پیچیده‌تر میشود؛ ولی ما نمیتوانیم در اینجا بآن بپردازیم. پس می‌بینیم چگونه انگیزه بطرف ممنوعیت مقاربت درونی، بارها بارها بطرفی خود بخودی و بدون آگاهی روشن از هدف، خود را در گروه بندی بیان میکند. ازدواج گروهی که در مورد استرالیا هنوز ازدواج طبقاتی است، یعنی حالت ازدواج تمامی يك طبقه از مردان که غالباً در تمام عرض قاره پراکنده اند، با يك طبقه از زنان که بهمین اندازه گسترده‌اند — این ازدواج گروهی هنگامی که دقیقتر مورد ملاحظه قرار گیرد، آنقدر که فیلیستین در تصویر طبقه از روسی خانه خود می‌پندارد، وحشت‌انگیز نیست. بر عکس مدتهای مدیدی گذشت پیش از آنکه حتی حدسی در مورد وجود آن زده شود، و در حقیقت فقط در این اواخر است که وجود آن مورد بحث‌های قرار گرفته است. این امر برای ناظر سطحی، بصورت یکتا همسری سست — و در بعضی جاها چند همسری همراه

با بی وفائی^۱ گاهگاهی - جلوه میکند . باید مانند فین و هوویت^۲ ، برای کشف قوانینی که این شرایط ازدواج را تنظیم میکنند - که در عمل ، اروپائی معمولی را بهاد رسوم ازدواج خودش می اندازند - سالها وقت صرف کرد ، تا قوانینی را درک کرد که بر صناعی آن سیاه پوست استرالیائی حتی وقتی که هزاران میل دور از خانه خود بصورت غریبه در میان خلق هائی بسر میرد که حتی زبان آنها را هم نمی فهمد ، معینا غالبا در گشت و گذارهای خود از اردوشی به اردوشی دیگر ، از قبیله ای به قبیله دیگر زنائی را می باید که معصومانه ، بدون مقاومت خود را در اختیار او میگذارند ؛ و بر صناعی آن قانون کسی که چندین زن دارد ، یکی از آنها را در شب به میهمان خود تقدیم میکند . جائیکه اروپائی بی اخلاقی و بی قانونی میبند ، در عمل ، قانون سخت حکمفرماست . زنان ، متعلق به طبقه ازدواجی بیگانه هستند و بنا بر این بصورت زن او متولد میشوند ؛ همین قانون اخلاقی - که یکی را در اختیار دیگری قرار میدهد - همه نوع مقاربت خارج از طبقات ازدواجی که متقابلا بهم تعلق دارند را ممنوع و خاطی را طرد میکند . حتی در جائی که ربایش زنان مورد عمل است - چیزی که غالبا اتفاق می افتد ، و در نقاطی قاعده است - قانون طبقاتی بدقت تمام رعایت میشود .

باید گفت که ربودن زنان در همینجا اثری از گذار به ازدواج انفرادی - لااقل در شکل ازدواج یارگیری - را آشکار میکند : بعد از آنکه مرد جوان ، دختر را بزور ربود ، یا بکمال دوستانش با هم فرار کردند ، همه این دوستان یکی پس از دیگری با دختر مقاربت میکنند ، ولی او زن کسی تلقی میشود که

۱ - Infidelity غالبا در فارسی خیانت (زن و شوهر نسبت به یکدیگر) گفته میشود که علاوه بر اینکه نارساست مفهوم خیانت را به زمانی تعمیم میدهد که چنین مفهومی وجود نداشت . مادر این متن آنرا " بی وفائی " ترجمه میکنیم .

رهودن او را آغاز کرده بود . و برعکس اگر زن رهوده شده از شوهرش نرسار کند و توسط مرد دیگری اسیر شود ، همسر مرد دومی میشود ، و مرد اول حق خود را از دست میدهد . بدین طریق روابط انحصاری ، یارگیری برای دورانی کوتاه یا بلند ، و نیز چند همسری ، خود را در کنار و یا در داخل سیستم ازدواج گروهی ، مستقر میکند ، که هنوز بطور کلی وجود دارد ؛ بطوریکه در اینجا نیز ازدواج گروهی بتدریج از بین میرود ، و تنها مسئله اینست که در اثر نفوذ ارضائی ها کدام يك اول از صحنه خارج میشود : ازدواج گروهی یا سیاه پوستان بومی استرالیا ئی که بآن اقدام میکنند .

در هر حال ، ازدواج بصورت كل يك طبقه (باطبقه دیگر) که در استرالیا وجود دارد شکل ازدواج گروهی خیلی عقب مانده و بدوی است ؛ در حالیکه — تا آنجا که میدانیم — خانواده پونالوائی عالترین مرحله تکامل آنست . بنظر میرسد که شکل اول ، شکلی است که منطبق بر حالت اجتماعی وحشی های آواره است ، در حالیکه دومی ، متضمن اقامتگاه های نسبتا پایدار مجتمع های کمونیستی است ، و مستقما به مرحله تکاملی بعدی و عالیتر پیش میرود . مسلما پاره ای مراحل بینابینی ، بین این دو پیدا خواهد شد . در اینجا تنها عرصه باز شده ولی تا کنون پیموده نشده بررسی ، در مقابل ما قرار دارد .

۳- خانواده یارگیر

در ازدواج گروهی — یا حتی قبل از آن — یارگیری برای دورانی کوتاه یا بلند ، تا اندازه ای وجود داشت . يك مرد در میان زنان به شمارش ، يك زن اصلی داشت (که هنوز بسختی میتوان او را سوگی او نامید) ؛ و خود این مرد ، از میان مردان دیگر ، شوهر اصلی او بود . این وضع به حد زیادی به سردرگمی مبلغین مذهبی — که ازدواج گروهی را گاه تجمع مختلط همسران میدیدند و گاه زنانی افسار گسیخته — کمک کرد . ولی چنین یارگیری مرسوم ، لزوما با تکامل تیره ها و با ازدیاد تعداد طبقات " برادران " و " خواهران " —

که ازدواج بین آنها ممنوع شده بود - بیشتر و بیشتر تثبیت شد. با حرکتی که تیره برای جلوگیری از ازدواج بین وابستگان خونی بوجود آورد، گام دیگری به پیش برداشته شد. بدین طریق می بینیم که در میان ایروکوئی ها و بیشتر قبائل دیگر سرخ پوستان - که در مرحله پائینی بربریت بودند - ازدواج بین تمام کسانی که سیستم آنها، آنان را خویشانند میسرود، ممنوع است؛ و این، صدها نوع مختلف را در بر میگیرد.

بهیچدگی روز افزون ممنوعیت های ازدواج، ازدواج های گروهی را بیش از پیش دشوار کرد؛ بجای این ازدواج ها، خانواده یارگیر بوجود آمد. در این مرحله، یک مرد با یک زن زندگی میکند، ولی بطریقی که چند همسری و بی وفائی گاه گذاری هنوز جزء حقوق ویژه مرد باقی میماند، هرچند که مورد اولی، بدلائل اقتصادی کمتر صلی میشود؛ با این حال در دورانسی که زن با مرد زندگی میکند، از او وفاداری اکید خواسته میشود و اگر زن آنکند شدیداً مجازات میگردد. ولی پیوند ازدواج میتواند بهسبب تسهولت توسط طرفین فسخ شود و فرزندان مانند گذشته کماکان بمادر تعلق دارند.

در این محروم شدن روز افزون وابستگان خونی از پیوند ازدواج، انتخاب طبیعی نیز به حل خود ادامه میدهد. بقول مورگان، ازدواج بین تیره های ناهمگون "گرایش داشت که، از نظر جسمی و فکری، نژاد نیرومندتری بوجود آورد. هنگامی که دو قبیلۀ پیش رونده، با یکدیگر ترکیب شده و یک خلوق را می سازند. مجموعه و مغز جدید باندازه مجموع استعداد های هر دو، عریض و طویل میشود.^۱ بنا بر این قبائلی که بر مبنای تیره ساخته شده بودند لزوماً نسبت به قبائل عقب تر تفوق پیدا میکنند، با آنها را به تبعیت از نمونه خود وادار میسازند.

۱ - این قسمت را انگلس با حذف پاره ای لغات، از صفحه ۶۸ کتاب مورگان (جامعہ باستان) نقل کرده است. ما مبنای ترجمه فارسی را بر نوشته انگلس گذاشتیم.

بدین طریق تطهر خانواده در صرهای ماقبل تاریخ، شامل تنگ شدن مداوم حلقهای بود - که در ابتدا تمام قبیله را در بر میگرفت - که در آن تجمع ازدواجی بین دو جنس متداول بود. با محرومیت بی دری - اول وابستگان نزدیکتر، و بعد در تروسپس حتی وابستگان سببی - همه نوع ازدواج گروهی در نهایت عملاً غیر ممکن شد؛ و سر انجام فقط یک زوج واحد - که هنوز پیوند آن سست بود - ملکول، باقی ماند که با تجزیه آن، خود ازدواج بلکی پایان می یابد. این امر به تنهایی نشان میدهد که عشق جنسی فردی - بمعنای کنونی اصطلاح - چه نقش ناچیزی در بوجود آوردن یکتا همدی داشته است. براتیک تمام خلقها در این مرحله، دلیل قوی تری بر اثبات این امر بدست میدهد. تحت شکلهای قلبی خانواده، مردان نه تنها هیچگاه کمبود زن نداشته اند بلکه بر عکس تعدادی بیش از نیاز در اختیار داشته اند، و حال آنکه اکنون زنان کمباب و مورد طلب بودند. در نتیجه، با ازدواج یارگسری، بودن و خرید زن آغاز میشود - که نشانه هائی شایع بودند از یک تغییر ریشه ای که اتفاق افتاده بود - و نه چیزی بیش از آن. این نشانه ها را یعنی صرفاً شیوه های بدست آوردن زن را - مک لنان این اسکاتلندی فاضل مسلک، به طبقات خاص خانواده دگردیسی داده و آنها را "ازدواج ربائی" و "ازدواج از طریق خریدن" نامید. به علاوه، در میان سرخ پوستان امریکا و همچنین در میان سایر قبائل (در همان مرحله (از تکامل))، ترتیب ازدواج امری مربوط به خود طرفین نیست - و در حقیقت، غالباً حتی با آنها مشورت هم نمیشود - بلکه مربوط به مادران هر یک از آنهاست. بدین طریق دو نفر کاملاً فریبده غالباً با هم نامزد میشوند و فقط هنگامیکه روز ازدواج نزدیک میشود، از انجام معامله خبردار میگردند. قبل از ازدواج، داماد به وابستگان تیره ای عروس (یعنی به وابستگان مادری، نه به پدر و به وابستگان) هدایائی میدهد و این هدایا، حکم هدیه برای خرید دختر را دارند که به او تسلیم می کنند. ازدواج بعمل هر یک از طرفین فسخ میشود. معیذا در میان

بسیاری از قبائل - فی النثل ایروکوئی ها - احساسات عمومی بتدریج طیفه این جدائی ها برانگیخته میشود. وقتی که نزاع بوجود میآید، وابستگان تیره ای هر دو طرف دخالت کرده و برای آشتی دادن طرفین کوشش میکنند و جدائی فقط هنگامی عطلی میشود که این کوشش ها بی ثمر بمانند؛ فرزندان، نزد مادر میمانند و هر يك از طرفین آزاد است که مجدداً ازدواج کند.

خانواده یارگیر، که خود ضعیف تر و ناپایدارتر از آنست که داشتن یا حتی طلب يك خانه و مسکن مستقل را ضروری کند، خانوار کمونیستی - که از زمان های پیش باقی مانده بود - را ابداً بهم نزدیک. ولی خانه داری کمونیستی متضمن برتری زن در خانه است، همینطور که تشخیص انحصاری يك مصادرات طبیعی، نظریه عدم امکان معین کردن پدر طبیعی با قاطعیت - بیه احترام زیاد برای زنان، یعنی مادران منجر میشود. اینکه زن، در آواز جامعه، برده مرد بود، یکی از مزخرف ترین تصوراتی است که از عهد روشننگری قرن هجدهم بهما رسیده است. زنان در میان تمام وحشی ها و تمام بربرها - در مرحله پائینی و میانی و حتی قسمی در مرحله بالائی - نه تنها موقعیت مستقل، بلکه موقعیتی بسیار محترم داشتند. بگذارید آرتور رایت^۱، مبلغ مذهبی - که سالهای طولانی در میان ایروکوئی های سنکا بسر برد - شهادت دهد که موقعیت زنان هنوز در مرحله خانواده یارگیر چه بود: "در مورد سیستم خانوادگی آنها، هنگامیکه در خانه های دراز قدیمی زندگی میکردند (خانوارهای کمونیستی که چندین خانواده در آن بودند) احتمال دارد که يك دسته (تیره) غالب بود، ولی زنان شوهران خود را از دسته (تیره) های دیگر انتخاب میکردند. معمولاً بخش زنان در خانه

۱ - Arthur Wright

۲ - انگلس در مورد رابطه دسته Clan و تیره Gens بعد توضیح خواهد داد، معیناً در اینجا Clan معادل تیره است و نه طایفه. (برطبق تقسیم بندی های ایران)

حکمرانی میکرد؛ انبارها مشترک بودند؛ ولی بداحال شوهر یا عاشق بدبختی که در انجام سهم خود برای تامین (غذا) کوتاهی میکرد صرفنظر از اینکه چند فرزند یا چقدر جنس در خانه داشته باشد، هر لحظه ممکن بود که به او دستور داده شود که بار و بنه اش را جمع کرده و دك شود؛ و پس از چنین امری به صلاح و سلامت او نبود که اطاعت نکند. خانه برای او غیر قابل تحمل میشد؛ و او مجبور میشد که به دسته (تیره) خود برگردد؛ و یا چنانچه اغلب اتفاق می افتاد، از آنجا رفته و يك پیوند زناشویی جدید را در دستهای دیگر از سر آغاز کند. زنان در دسته (تیره) — مانند همه جای دیگر — قدرت بزرگی بودند. آنها در صورت لزوم، تردید نمیکردند، که آنطور که اصطلاحاً گفته میشد، "شاخ ها را از سر رئیس انداخته" و او را به صف جنگندگان تنزل دهند.

خانه کمونیستی، که در آن اکثر زنان و حتی تمام زنان بيك تیره واحد تعلق دارند — در حالیکه مردان از تیره های مختلف دیگر می آیند — بنیان مادی تفوق زن است که صوما در زمانهای اولیه بوجود آمد؛ و این کشف باکوفن سومین خدمت بزرگ اوست. من میتوانم اضافه کنم که گزارش های سیاحان و مبلغین مذهبی در مورد زنان در میان وحشی ها و بربرها — منی بر کار طاقت فرسای آنها — بهیچوجه با آنچه در بالا گفته شد تضادی ندارد. تقسیم کار بین دو جنس در اثر طلی که مقام زن در جامعه را معین میکنند متفاوت است. خلق هایی که زنان آنها خیلی بیش از حدی که بنظر ما شایسته است کار میکنند، خیلی بیش از حدی که ارواثیان به زنان خود احترام میگذارند برای آنها احترام قائلند. "بانوی دوران تمدن — که محصور در احترام دروغین و بهیگانه شده از کار واقعی — است، از نظر اجتماعی، بهیچ پت پائین تر از زن سخت کوش دوران بربریت است که در میان خلق خود بانوی واقعی محسوب میشد (Lady, frowa, Frau=Mistress [Herrin]) و بخاطر ماهیت خود، چنین بود.

اینکه امروز در امریکا خانواده پارگیر کاملاً جایگزین ازدواج گروهی شده است یا نه را باید از بررسی دقیقتر خلق‌های شمال غربی و بخصوص امریکای جنوبی - که هنوز در مرحله بالائی توحش بسر می‌برند - دریافت . آنقدر موارد متعدد از آزادی جنسی در مورد امریکای جنوبی گزارش داده شده است که بسختی میتوان تصور کرد که ازدواج گروهی قدیمی موقوف شده باشد . بهر منوال تمام آثار آن هنوز از بین نرفته است . لااقل در میان چهل قبیله در امریکای شمالی ، مردی که با مسن‌ترین خواهر ازدواج میکند حق شوهری نسبت به همه خواهرهای دیگر ، بمجردی که به سن لازم برسند ، دارد - که این از بقایای جماعت شوهران برای يك گروه کامل از خواهران است . وانگرفت میگوید که قبائل شبه جزیره کالیفرنیا (در مرحله بالائی توحش) جشن‌های معینی دارند که در اثنای آن چندین "قبیله" بمنظور مقاربت جنسی مختلط جمع میشوند . روشن است که اینها تیره‌هایی هستند که این جشن‌ها برایشان نمایشگر خاطره مهم زمانهایی است که زنان يك تیره تمام مردان تیره دیگر را به شوهری داشتند و بالعکس . همین رسم هنوز در استرالیا وجود دارد . در میان چند خلق چنین است که مردان مسن تر ، روسا و کشیش خاد و گر ها از جماعت همسران بنفع خود بهره برداری میکنند و اکثر زنان را به انحصار خود درمی‌آورند ؛ ولی آنها بنوع خود مجبورند که بهنگام برخی جشن‌ها و گرد هم‌آئی‌های خلقی بزرگه رضایت دهند که تصاحب اشتراکی قدیمی مجدداً برقرار شود ، و به زنان خود اجازه دهند که از مردان جوان لذت ببرند . و سترمارک (صفحات ۲۸ و ۲۹) يك سلسله کامل از نمونه‌های چنین جشن‌های ادواری میاشانه‌ای را بدست می‌دهد که در طی آنها مقاربت جنسی آزاد قدیمی ، برای مدت کوتاهی مجدداً برقرار میگردد . از این جمله‌اند نمونه‌های هوسها ، سانتال ها ، پنجابی ها ، و کوتارهای هند ، و برخی از خلقهای افریقا و غیره . شگفت آور است

که وسترمارك از اینهمه نتیجه میگیرد که اینها بقایای ازدواج گروهی — که آن منکر آن است — نبوده و بلکه بقایای فصل جفت گیری است که در میان انسانها بدوی و سایر حیوانات مشترك است .

اکنون به چهارمین کشف بزرگ باکوفن میروسیم که شامل گذار متناوب از ازدواج گروهی به یارگیری است . چیزی که باکوفن آنرا يك فدیة برای تخطی نسبت به فرامین کهن خدایان تلقی میکند ، فدیای که زن توسط آن حق خود به هفت را خریداری میکند ، در حقیقت چیزی نیست جز يك بیان متصوفانه برای فدیة ای که زن توسط آن ، آزادی خویش را از جماعت شوهران کهن باز میخرد و حق واگذاری خود را تنها به يك مرد بدست می آورد . این فدیة، شکل يك تسلیم محدود را بخود میگیرد : زنان باهبل مجبور بودند که خویش را راسالی بکار به معبد میلیتا تسلیم کنند . سایر خلق های خاور میانه دختران خود را سالها به معبد آنتیس^۲ می فرستادند ، و آنها در آنجا مجبور بودند که با کسانی که بد لخواه خود انتخاب میکردند ، آزادانه معاشرت کنند تا اینکه اجازه ازدواج به آنها داده شود . در میان تقریباً تمام خلق های آسیا ، بیمن مدیترانه و گنگ^۳ ، رسوم مشابهی تحت نقاب مذهب وجود دارد . تسلیم فدیة عوار بمنظور باز خرید ، به مرور ایام ملایم تر میشود . در این خصوص باکوفن میگوید :

" تسلیم مکرر سالانه جای خویش را به يك عمل [تسلیم] واحد میدهد ؛ هتاریسم زنان شوهر دار ، جای خود را به هتاریسم و شیرگان میدهد ، اقدام باین کار در طی ازدواج ، جای خود را به انجام آن قبل از ازدواج میدهد . تسلیم بی قید و شرط (مختلط) به همگان ، جای خود را به تسلیم به کسان معینی

1- Mylitta

2- Anaitis

3- Ganges

میدهد" (حق مادری، صفحه ۱۹).^۱ در میان سایر خلقها پوشش مذهبی وجود ندارد؛ در میان پاره‌ای از خلقهای کهن - تراسین‌ها^۲، سلت‌ها و فیره، بسیاری از ساکنین بدوی بومی هند و خلقهای مالی^۳ و ساکنین جزایر دریای جنوب^۴، و بسیاری از سرخ‌پوستان امریکا، حتی تا به امروز - دختران تا زمان ازدواج از وسیعترین آزادی جنسی برخوردارند. این امر بخصوص در سراسر امریکای جنوبی صادق است بطوریکه هر کس که کمی بداخل این سرزمین راه یافته باشد میتواند در این خصوص شهادت دهد. در این روال، آگاسیز^۵ (سفری در برزیل، چاپ بوستون و نیویورک ۱۸۸۶، صفحه ۲۶۶)^۶ داستان زیر را در مورد یک خانواده ثروتمند از اصل و نسب سرخپوست حکایت میکند. هنگامیکه او بدختری معرفی شد و جوپای حال پدرش (که آگاسیز تصور میکرد شوهر مادر دختر باشد، که افسر بوده و در جنگ طبعه پاراگوئه مشغول خدمت بود) شده مادر دختر را بخند جواب داد: *naõ Tem pai, he filha da fortuna* - او پدر ندارد، دختر اتفاق است". این همواره طریقی است که در اینجا سرخپوستان یا زنان دورگه از فرزندان ناسا شروع خود سخن میگویند - ناآگاه از هرگونه احساس خطا یا حیاء. این امر آنقدر شایع است که خلاف آن استثناء بنظر میرسد. فرزندان [غالباً فقط] مادر خود را میشناسند زیرا تمام توجه و مسئولیت بمعبده اوست؛ اما آنها هیچ اطلاعی از پدر خود ندارند، و به خاطر زن نیز خطور نمیکند که او با فرزندانش محقی بر او دارند". چیزی که در اینجا آنقدر برای یک انسان متمدن عجیب بنظر میرسد، صرفاً قاعده ای است بر مبنای حق مادری، و ازدواج گروهی.

1- J.J. Bachofen, Das mutterrecht, stuttgart, 1861

2- Thracians 3- Malay 4- South Sea Islanders

5- Agassiz 6- A Journey in Boston and New York,

1886, P.266 7- Paraguay

در میان خلقهای دیگر، دوستان و وابستگان داماد، یا میهمانان عروسی، حق سنتی خود را به عروس، در خود عروسی انجام میدهند، و نهیت داماد آخراز همه فرا میرسد؛ برای مثال در جزائر بالریك^۱ و در میان اوژلاهای کهن افریقای و در میان باره آهای سینیاحتی تا با امروز نیز چنین است. در میان سایر خلق ها يك مقام رسمی - رئیس قبیله یا تیره کاسیک^۲، شامان^۳، کشیش، شاهزاده یا هرکس دیگر - که نماینده اجتماع است حق شب اول خود را نسبت به عروس انجام میدهد. طیرغم تمام بزرگ کاریهای نثرومانتیک این Jus pri-mae noctis^۴ بشاهه يك باقیمانده از ازدواج گروهی تا با امروز در میان اغلب بومیان آلاسکا (بانتکروفت، نژاد های بومی، جلد ۱، صفحه ۸۱)^۵ در میان تاهوها^۶ در مکزیکوی شمالی (همانجا، صفحه ۵۸۴) و در میان سایر خلق ها وجود دارد؛ و در تمام طول قرون وسطی، حداقل در کشورهای اصالتاً سلتی، وجود داشت؛ کدر آنجا مثلاً در آراگون^۷ - مستقیماً از ازدواج گروهی منتقل شد مباد. در حالیکه در کاستیل^۸ دهقان هیچگاه سرفرد بود، در آراگون تاهنگامی که سرواژد رسال ۱۴۸۶ در اثر فرمان فرد بناند کاتولیک ملخی شد، شنیعترین نوع سرواژ وجود داشت. این قانون صومی میگوید: "ما مقدر داشته و اعلام میکنیم که اربابان (سنیورها، بارون های) فوق الذکر... نیز نباید شب اول را با زنی که بعد از ازدواج يك دهقان در میآید بخوابند، و در شب عروسی بعد از اینکه آن زن بر ختخوا برفته است نیز نباید، بشاهه علامت تهریتم خود، به رختخوا زن رفته و بر او سلط شوند؛ اربابان نامرده نباید پسران یا دختران دهقانان را طیرغم میل آنها - با یا بدون پرداخت - بخدمت گیرند." (نقل قول در اصل

1- Balearic 2- Augilas 3- Bareas of Abyssinia

4- Cacique 5- Shaman 7- Bancroft, native races,

I, P.81 8- Tachus 9- Aragon 10- Castille

11- Ferdinand the Catholic

۶- حق شب اول

کاتالونیایی توسط سوگنهایم، سرواز، پترزبورگ، (۱۸۶۱، صفحه ۳۵).^۱

باکوفن در اینجا نیز کاملاً درست میگوید. او اظهار میدارد که گذار — از آنچه که او "هتاریسم" یا "Sumpfzeugung" مینامد — به یکتا همسری، در اصل توسط زنان انجام یافت. هرچه که روابط جنسی سنتی کهن در اثر تکامل شرایط اقتصادی زندگی، یعنی سست شدن پایه های کمونیسیم کهن و ازدیاد تراکم جمعیت، خلعت ساده، بدوی و جنگلی خود را از دست میدادند، این عمل بیش از پیش برای زنان خفت آور و ستیزگانه جلوه میکرد، بهمان اندازه نیز زنان با حرارت بیشتری تمنای حق عفت، ازدواج موقت یا دائم فقط با یک مرد، به شابه نجات، پیدا میکردند. این پیشرفت نمیتوانست از جانب مردان آغاز شده باشد، حداقل برای اینکه آنها هیچگاه — و نه حتی تا با امروز — تصور چشم پوشی از لذات ازدواج گروهی را نکرده اند. تنها پس از آنکه گذار به ازدواج یار گیری توسط زنان انجام شد، مردان توانستند یکتا همسری اکید را — البته فقط برای زنان — بوجود آورند.

خانواده یارگیر در مرز بین توحش و بربریت، و عمدتاً در مرحله بالائی توحش و فقط گاهی در مرحله پائینی بربریت، بوجود آمد. این شکل از خانواده است که مشخصه بربریت می باشد، همانطور که ازدواج گروهی وجه مشخصه توحش، و یکتا همسری مشخصه تمدن هستند. برای تکامل بیشتر آن به یکتا همسری پایدار، غلی متفاوت با آنچه که قبلاً عمل میکردند، لازم بود. در خانواده یارگیر، گروه، به آخرین واحد خود، به ملکول دو اتمیش — یک مرد و یک زن — تقلیل یافته بود. انتخاب طبیعی، با تقلیل دائمی حلقه ازدواج جمعی، کار خود را بانجام رسانده بود؛ در این جهت دیگر کاری برای او باقی نمانده بود. اگر هیچ نیروی محرکه اجتماعی نوینی بوجود نیامده بود، موجبی وجود نمیداشت که از

1-History of the Abolition of Serfdom and Bond

Service in Europe until the Middle of the Nineteenth Century, St. Petersburg, 1861.

خانواده بارگیر يك شكل جديد خانواده بوجود آید. اما این نیروهای محرکه آغاز بکار کردند.

اکنون امریکا، موطن کلاسیک خانواده بارگیر را ترك میکنیم. هیچ شاهدی وجود ندارد که بر مبنای آن نتیجه بگیریم که شکل عالیتري از خانواده در آنجا بوجود آمده، و یا اینکه هرگز یکتا همسری اکید در هیچ نقطه ای، قبل از کشف و فتح آن، وجود داشته است. در دنیای کهن جز این بود.

در اینجا [دنیای کهن] اهلی کردن حیوانات و دامپروری، منبع ثروت غیر منتظره ای بوجود آورده و مناسبات اجتماعی کاملاً نویی ایجاد کرده بود. ثروت ثابت تا مرحله پائینی بربریت تقریباً در کل شامل خانه، پوشاک و تزئینات بدوی و ابزار تهیه و تدارك غذا: بدوی ترین شكل قایق، سلاح، اسباب خانه، میشد. غذا باید هر روزه فراهم میشد. خلقهای شبان پیشرونده - آسیائیس های سرزمین پنج رود خانه هند و منطقه گنگ، و نیز استپ های اکسوس و جاکسارتز که در آن هنگام آب بسیار زیاده تری از امروزه داشتند، و سامی های فرات و دجله - اکنون با گله های اسب، شتر، الاغ، گاو، گوسفند، بز و خوک، مایطکی پیدا کردند که فقط نیاز به سرپرستی و ساده ترین توجه را داشتند تا به تعداد هرچه بیشتر گسترش یابند و مواد غذایی بسیار غنی، شیر و گوشت را بدست دهند. تغام طرق قدیمی تهیه غذا به فراموشی سپرده شدند. شکار که زمانی يك ضرورت بود، اکنون بصورت يك تفنن درآمد.

اما این ثروت نوین متعلق به چه کسی بود؟ بدون هیچگونه تردیدی در ابتدا به تیره متعلق داشت. ولی مالکیت خصوصی گله میبایست خیلی زود بوجود آمده باشد. مشکل است که بتوان گفت که ابراهیم پدر، در برابر مسولف با اصطلاح کتاب اول موسی، بصورت مالک گله و احشام خود، بهشابه رئیس يك جمع خانوادگی، ظاهر میشود و یا بصورت موضع خود بهشابه رئیس مهرشی يك تیره.

ولی يك چيز مسلم است و آن اينكه ما نهايت اورا بهشابه مالك، بمعنای جديد اين واژه، تلقی كنيم. اين نکته نيز مسلم است كه مشاهده ميكنيم كه در آستانه تاريخ معتبر، در همه جا گله ها - دقيقا مانند محصولات هنری بربريت، ابزار فلزی، آلات ججطی و بالاخره گله بشری، يعنی بردگان - بصورت ما يلك مجزای روسای خانواده بودند.

زيرا اكنون بردگی نيز اختراع شده بود. برده برای بربر مرحله پائينی بلا استفاده بود. باين دليل سرخ پوستان امريكا با دشمنان شكست خورده خویش به صورتی رفتار ميكردند كه با مرحله بالائی بسيار متفاوت بود. مردان اسير يا كشته ميشدند و يا بصورت برادر در قبیله فاتح پذيرفته ميشدند. زنان اسير يا به زنی گرفته ميشدند و يا آنان نيز به همراه با قيمانده فرزند ان خود [در قبیله فاتح] پذيرفته ميشدند. در اين مرحله، نیروی کار انسانی، مازاد قابل توجهی بر آنچه كه خرج نگاهداری اش بود، بدست نمیداد. با شروع د امپرویی، کار با فلزات، بافندگی و بالاخره كشتكاری در مزرعه، اين وضع دگرگون شد. درست همانطور كه زنان، كه روزگاری خیلی به آسانی بدست میآمدند، اكنون ارزش مبادله پیدا کرده و خریداری ميشدند، نیروی کار نیز، بخصوص پس از زمانیکه گله ها ملك خانواده شدند بهمين صورت درآمد. خانواده به سرعت احشام شدند نمیکرد، افراد بیشتری برای نگهداری از آنها ضروری شد؛ اسزای جنگی، درست برای همین هدف مفید افتادند. و بعلاوه خود آنها را میشد درست مانند احشام زاد و ولد داد.

چنين ثروت هائی، هنگامیکه به ملك خصوصی خانواده ها مبدل شده و به سرعت افزايش يافتند، ضربه ای نیرومند بر جامعه ای كه بر پایه ازدواج بزار گیری و تیره حق مادری قرار داشت، وارد آوردند. ازدواج بازگیری منصری نوين در خانواده وارد کرده بود. در کنار مادر طبیعی، پدر طبیعی معتبر قرار داده بود - پدری كه احتمالا از بسیاری از "پدر" های امروزی معتبرتر بود. تهیه غذا و ابزاری كه برای آن ضروری بود، و لهذا مالکیت آنها، بر

طبق تقسیم کاری که در آن زمان وجود داشت بهمه مرد افتاد؛ مرد هنگام جدائی آنها را با خود میبرد، همانطور که زن اسباب خانه را بر میداشت. بدین طریق برهنای رسم جامعه در آن زمان، مرد صاحب منابع جدید غذا - یعنی احشام - و پس از آن ابزار کار جدید - یعنی بردگان - بود. ولی برهنای رسوم همان جامعه فرزندان او نمیتوانستند از او ارث ببرند. زیرا از این نظر وضع بقرار زیر بود:

برهنای حق مادری، یعنی تا آنجا که نسب فقط از طریق تبار مادر شناخته میشد، و برهنای رسوم اصلی توارث در تیره، ورثه ضو متوفی در درجه اول وابستگان تیره ای بودند. مایطک میبایست در درون تیره باقی بماند. امکان دارد که مایطک در ابتدا، با در نظر داشتن ناچیزی اموال مورد نظر، صلابه نزد بکترین وابسته تیره ای - یعنی به وابسته خونی از جانب مادری - میرسید. ولی فرزندان مرد متوفی به تیره او تعلق نداشته بلکه متعلق به تیره مادر خود بودند. آنها در ابتدا، همراه با دیگر وابستگان خونی مادری، از مادر خود ارث میبردند، و بعداً، شاید، حق اول را بر مایطک او داشتند؛ ولی آنها نمیتوانستند از پدر خود ارث ببرند زیرا متعلق به تیره او نبودند و مایطک او میبایست در تیره اش باقی بماند. بنابراین هنگام مرگ گله دار، گله او اول از همه به برادران و خواهرانش و فرزندان خواهرانش، یا به اخلاف خواهران مادرانش میرسید. اما فرزندان خود او از ارث محروم بودند.

بدین طریق از دیاد ثروت، از يك جانب به مرد موضعی برتر از زن. در خانواده میداد، و از جانب دیگر انگیزه ای برای استفاده از این موضع مستحکم شده به مرد میداد تا ترتیب سنتی توارث را به نفع فرزندان خود موضی کند. اما این امر تا زمانی که نسب برهنای حق مادری بود، غیر ممکن بود. از اینرو این ترتیب باید منسوخ میشد و منسوخ هم شد؛ و انجام آن، بهماندازه ای که امروزه بنظر میرسد، مشکل نبود. زیرا این انقلاب - که از

تصمیم گفته قرین انقلابهایی بود که بشریت بخود دیده است - متعرض حتی يك ضرر زنده تیره هم نمیشد . تمام اعضا میتوانستند هم آن چیزی که در گذشته بودند، باقی بمانند . يك تصمیم ساده کافی بود که طبق آن درآینده، اخلاف اعضا مذکر در تیره باقی بمانند، ولی اخلاف اعضا مونث از تیره خارج شده و به تیره پدری خود منتقل گردند . تشخیص نسب از طریق خط زن، وحق توارث از طریق مادر، منسوخ شده و تبار مرد وحق توارث از طریق پدر برقرار گشت . در مورد اینکه این انقلاب چگونه و در چه زمانی در میان خلقهای متعدد انجام گرفت، چیزی نمیدانیم . این امر کلاً بر ضررهای ما قبل تاریخ انجام گرفت . اینکه این انقلاب عملاً انجام گرفت، از بقایای وافر حق مادری که بهخصوص توسط باکوفن جمع آوری شده است ثابت میشود . سهولت انجام این امر را میتوان از روی تعداد زیادی از قبایل سرخپوست که مخصوص تحت تاثیر ثروت زیاد شونده و شیوه های متغیر زندگی (تغییر محل اقامت از جنگلها به چمنزارها) و قسماً تحت تاثیر اخلاقی تمدن و مسیونرها، این عمل در میان آنها بتازگی انجام یافته و هنوز در جریان است - فهمیداز میان هشت قبيله مسوری^۱ شش عدد آنها تبار و توارث مذکر دارند، و دو عدد هنوز تبار و توارث مونث دارند . در میان شاونیهها^۲، میامی^۳ ها و دلوروا^۴ مرسوم شده است که فرزندان را توسط دادن یکی از نامهای تیره ای، به تیره پدر منتقل کنند، تا بتوانند از پدر ارث ببرند . " مغلطه گری^۵ جبلی انسان که سعی میکند چیزها را با تغییر دادن نام آنها تغییر بدهد ! و هر وقت که نفع مستقیم او انگیزه کافی را بوجود آورده باشد، مفری برای شکستن رسوم از میان خود رسوم پیدا کند ! " (مارکس). در نتیجه سردرگمی ناسامانی

1-Missouri 2-Shawnees 3-Miamis 4-Delawares

۵- Casuistry را در اینجا مجازاً مغلطه گری ترجمه کرده ایم . معنای درست آن تفسیر و تعبیر کشدار، کلاه شرعی گذاشتن، یا چیزی شبیه آن است.

بوجود آمد؛ و امور فقط با گذار به حق پدری می‌توانستند سر راست شوند و تا اندازه‌ای هم سر راست شدند. "به نظر می‌رسد که این رویه‌مرخته طبیعی-ترین گذار باشد" (مارکس). در مورد آنچه که متخصصین حقوق تطبیقی در مورد راه‌ها و وسائل انجام این گذار در میان خلقهای دنیای کهن به ما می‌گویند - که البته تقریباً صرفاً فرضیه هستند - به م. گوالکسکی، در طرح منشا و تطور خانواده و مالکیت، استکهلم، ۱۸۹۰، مراجعه کنید.

بر افتادن حق مادری، شکست جهانی - تاریخی جنس مونث بود. مورد فرمانروائی خانه را نیز بدست آورد؛ زن تنزل مقام یافت، برده شد، بنده شهوت مرد، و ابزاری صرف برای تولید فرزندان. این موضع تنزل یافته زن، که بخصوص در میان یونانیهای عهد نیم خدایان، و از آن هم بیشتر عهد کلاسیک، به چشم می‌خورد، به تدریج بزک شده و آراسته گشته، و تا اندازه‌ای در لفاف شکلهای ملایم‌تری پیچیده شد، اما بهیچوجه از بین نرفت.

اولین اثر حکومت مطلقه مرد، که اکنون پا بر جا شده بود، در شکل بینابینی خانواده که اکنون ظاهر میشود - خانواده پدر سالار - نشان داده میشود. صفت اصلی آن چند همسری - گو که بعداً چنین میشود - نیست، بلکه "سازماندهی تعدادی افراد، تحت تقید و آزاد، در یک خانواده، تحت قدرت پدر سالارانه رئیس خانواده است. این رئیس خانواده، در شکل سامی، بصورت چند همسری زندگی میکند، افراد تحت تقید، یک زن و چند فرزند دارند، و هدف تمام سازماندهی، نگهداری ربه و گله در یک منطقه محدود است". ویژگیهای اساسی، ترکیب افراد تحت تقید و قدرت پدر سالارانه است؛ بهمین سان خانواده رومی شکل کمال یافته این نوع خانواده است. لغت فامیلیا^۲ از ابتدا بمعنای آرمان فیلیستین مدرن ما، که ترکیبی

1- M.Kovalevsky, Outline of the Origin and Evolution of the Family and Property, Stockholm, 1890. 2-Familia

است از ظاهر به احساساتی بودن و ناسازگاری خانگی، نمیباشد. در میان رومی‌ها در ابتدا حتی به يك زوج مزوج و فرزندان آنها اطلاق نمیشد، بلکه فقط به بردگان اطلاق میگشت. فامولوس^۱ به معنای برده خانگی و فامیلیا^۲ به معنای تمامیت بردگانی است که متعلق به يك فرد هستند. حتی در زمان گیوس^۳، فامیلیا Id est Patrimanium (یعنی ارثیه) بر مبنای وصیت واگذار میشد. این اصطلاح توسط رومیها اختراع شد تا يك ارگانيسم اجتماعی نوین، که رئیس آن زن و فیرزندان و تعدادی غلام، تحت قانون پدر سالارانه رومی، با قدرت مرگ و زندگی بر تمام آنها، در اختیار داشت را تشریح کند. "بنا بر این، این واژه قدیمی‌تر از سیستم فامیلی آهنین قبائل لاتین نیست که پس از آغاز کشتکاری در مزرعه و پس از قانونی شدن بردگی و همچنین پس از جدائی یونانی‌ها و لاتین‌ها (آریائی) بوجود آمد". مارکس باین اضافه میکند: "خانواده نوین نه تنها نطفه بردگی (بندگی) بلکه نطفه سرواژ را نیز در خود دارد. زیرا از همان ابتدا به خدمات کشاورزی مربوط است. و در خود بصورت مینیاتور، شامل تمام تناقض‌هایی است که بعداً در يك سطح وسیع در جامعه و دولتش تکامل می‌یابد".

این نوع خانواده، گذار از خانواده پارگیر به یکتا همسری را نشان میدهد. برای تضمین وفاداری زن، یعنی تضمین ابویت فرزندان، زن تحت قیدرت مطلقه مرد قرار داده میشود؛ اگر مرد زن را بکشد، تنها حق خود را انجام داده است.

1- Famulus

2- Gaius

3 - Servitus

همراه با خانواده پدر سالار وارد عرصه تاریخ مکتوب میشویم، وارد عرصه‌ای میشویم که در آنجا علم حقوق تطبیقی میتواند به ما خدمت شایسته‌ای کند. و در حقیقت پیشرفت زیادی نیز در اینجا برای ما فراهم آورده است. ما اثبات این امر را که جماعت خانواری پدر سالارانه (Hausgenossenschaft) ^۱، به آنصورت که ما هنوز امروزه در میان صرب‌ها و بلغارها تحت عنوان زادروگا ^۲ (به معنایی شبیه اخوت) یا براتستوو ^۳ (برادری) و در میان خلق‌های شرقی، در یک شکل تعدیل یافته‌ای، می‌یابیم، صارت است از مرحله گذار بین خانواده حق مادری که از ازدواج گروهی بوجود آمده بود، و خانواده مفردی که دنیای جدید می‌شناسد، به ماکسیم کوالوسکی مدیون هستیم (همانجا، صفحات ۱۰۰ - ۶۰) بنظر میرسد که این امر لااقل در مورد خلقهای متحدن دنیای کهن، آریایی‌ها و سامی‌ها، ثابت شده باشد.

واژه زادروگای اسلاو جنوبی بهترین نمونه یک چنین جماعت خانوادگی را بدست میدهد؛ شامل چندین نسل از اخلاف یک پدر و زنان آنها میشود که همه با هم در یک خانوار زندگی میکنند، مزرعه‌شان را بصورت اشتراکی کشت میکنند، خورا و پوشاک خود را از یک انبار مشترک بر میدارند و تمام محصولات اضافی را بصورت اشتراکی در تعلق دارند. جماعت تحت اداره عالیّه ارباب خانسه (دماسین) ^۴ است که آنها در امور خارجی نمایندگی میکند، اشیاء کوچک را می‌فروشد و امور مالی را اداره میکند، و مسئول این عمل اخیر، و نیز اجرای منظم امور است. او [باین منصب] انتخاب میشود و بهیچوجه لازم نیست که پیرترین فرد باشد. زنان و کار آنها تحت رهبری بانوی خانه (دماسیکا) ^۵ هستند که معمولاً زن دماسین است. هنگام انتخاب شوهر برای دختران، او نظر مهم و غالباً تعیین کننده را دارد. ولی قدرت عالیّه در شورای خانوادگی، مجمع

1 - Serbs

2- Zadruga

3 - Bratstvo

4- Domâcin

5 - Domâcica

تمام اعضاء بالغ، مردان و زنان، نهفته است. ارباب خانه به این مجمع حساب پس می‌دهد؛ این مجمع تمام تصمیم‌های مهم را اتخاذ میکند، عدالت را در میان اعضاء خود مقرر می‌دارد، در مورد خرید و فروشهای مهم، بخصوص طلب زمینی تصمیم‌گیری میکند، و الخ. فقط حدود ۱۰ سال پیش وجود چنین جماعت‌های خانوادگی در روسیه نیز ثابت شد؛ اکنون معلوم شده است که آنها درست همانقدر در رسوم خلقی روسها ریشه دارند که اوشینا^۱، یا جماعت هگده ای آنها در قدیمترین مجموعه قوانین روسی - پراو دای یا روسلاو^۲ - به هم‌ان نام (ورو^۳) که در قوانین دالماسی^۴ می‌آیند - چشم می‌خورند؛ در منابع تاریخی لهستانی و چکی نیز ارجاعاتی به آنها میتوان یافت.

بنابر هوسلر (نهادهای حق ژمن^۵)، واحد اقتصادی در میان ژمن‌ها نیز در اصل خانواده مفرد به معنای کنونی آن نبود، بلکه جماعت خانگی بود که شامل چندین نسل یا چندین خانواده مفرد میشد، و غالباً تعداد زیادی از تحت‌تقدیدها را نیز در بر میگرفت. خانواده رومی نیز از همین نوع منشأ گرفته است، و در نتیجه قدرت مطلقه رئیس خانواده، و همچنین فقدان حقوق اعضاء دیگر خانواده در رابطه با او، اخیراً بطور جدی مورد سؤال قرار گرفته است. تصور می‌رود که به همین صورت جماعت‌های خانوادگی مشابهی در میان سلت‌ها در ایرلند وجود داشته است؛ در فرانسه^۶، در نیورن^۷، به نام پارسونری^۸ تا زمان انقلاب فرانسه وجود داشتند، در حالیکه در فرانسه کونته حتی امروزه نیز کاملاً از بین نرفته‌اند. در ناحیه لوآن^۹ (سائون و لوآر) آنها را میتوان

1- Obsčina 2-Pravda of yaroslov 3- Verv

4- Dalmatian 5- A.Heusler, Institutionen des deutschen Rechts. Bd. 1-11, Leipzig 1885-86-Ed.

6- Hausgenossenschaft 7-Nivernais 8-Parçomerie

9- Franche comté 10- Louhans (Saône et Loire)

در خانه‌های دهقانی بزرگ دید. خانه‌هایی با سالن مشترك مرکزی که ارتفاع آن باندازه ارتفاع کل خانه است و محصور در میان اطاقهای خوابی است که فقط توسط پلکانی که ۶ تا ۸ پله دارند میتوان بآنها رسید، و در هر پله‌آز این خانه‌ها چندین نسل از يك خانواده واحد اقامت دارند.

در هندوستان جماعت خانواری با زراعت اشتراکی زمین، توسط نیروی ^۱از زمان اسکندر کبیر ذکر شده است و تا امروزه نیز در همان منطقه، در پنجاب و تمام قسمت شمال غربی کشور، وجود دارد. کوالوسکی خود قادر بود که وجود آنرا در قفقاز مشاهده کند. هنوز در الجزایر در میان کابیل^۲ها وجود دارد؛ و گفته میشود که حتی در امریکا نیز وجود داشته است؛ کوشش میشود که آنرا با کالپولی^۳ در مکزیکوی کهن که توسط زوریتا^۴ توصیف شده است یکسان دانست. از جانب دیگر کونوو^۵ (در اوسلند، ۱۸۹۰، شماره‌های ۴۴ - ۴۲) بوضوح ثابت کرده است که نوعی ساخت مارک در پرو (جایی که با شگفتی تمام مارک را مارکا میخواندند) در زمان فتح امریکا وجود داشته است، و در آن زمین زراعی بطور ادواری واگذار میشد، یعنی زراعت فردی وجود داشت.

بهمرئواله جماعت خانواری پدر سالاری با مالکیت اشتراکی زمین و زراعت اشتراکی، اکنون اهمیتی بخود میگیرد که کاملاً از آنجا متفاوت است. ما دیگر نمیتوانیم در نقش مهمی که این در میان خلقهای متعدد و بسیاری از خلقهای دیگر جهان کهن، در گذار از خانواده حق مادری به خانواده یکتا همسر بازی کرد، تردید کنیم. ما در آینده به استنتاجات دیگر کوالوسکی باز خواهیم گشت، یعنی به این امر که این، همچنین مرحله گذاری بود که دهکده، یا مارک جماعت با زراعت فردی بدو ادواری، و سپس واگذاری دائمی زمینهای قابل کشت و چراگاه، از آن بوجود آمد.

1 - Nearchus

2 - Kabyles

3 - Calpulli

4 - Zurita

5 - Cunow

6 - (Ausland, 1890, Nos. 42-44)

در مورد زندگی خانوادگی در این جماعت‌های خانواری، بایستی توجه داشت که گفته میشود افلا در روسیه رئیس خانه از موضع خود در مقابل زنان جوان‌تر، و بخصوص عروس‌هایش، سوء استفاده میکند، و غالباً آنها را تبدیل به حرم خود میکند؛ این شرایط بطور رسائی در آوازهای فولکلوریک روسیه منعکس شده‌اند.

قبل از اینکه به یکتا همسری که بسرعت بعد از منسوخ شدن حق مادری بوجود آمد، بپردازیم باید چند کلمه دیگر در مورد چند همسری و چند شوئی بگوئیم. این هر دو شکل ازدواج را میتوان تنها استثنائات، با اصطلاح محصولات تجلطی تاریخی دانست؛ مگر اینکه آنها در کنار هم در کشور واحدی وجود داشته باشند، که همانطوریکه بخواهی میدانیم هرگز چنین نبوده است. بنا بر این مردهائی که از حالت چند همسری خارج شده بودند، نمیتوانستند به زنانی که از چند شوئی باقی مانده بودند، راضی باشند، و چون تعداد مردان و زنان، صرفنظر از نهادهای اجتماعی، تا کتون نسبتاً مساوی بوده است، واضح است که هیچ شکلی از این ازدواج‌ها نمیتوانسته شیوع عمومی داشته باشند. در حقیقت چند همسری از جانب مرد بطور وضوح محصول برداری است و محدود به چند مورد استثنائی میباشد. در خانواده پدرسالاری سامی، فقط پدر سالار، واحد اکثر یکی دو نفر از پسرانش، چند همسر بودند؛ دیگران مجبور بودند که هر کدام به یک زن راضی باشند. امروزه نیز در سراسر شرق چنین است. چند همسری امتیاز ثروتمندان و بزرگان است، زنان را عمدتاً توسط خرید بزرگان زن بدست می‌آورند؛ توده مردم در حالت یکتا همسری بسر می‌برند. در هندوستان و تبت چند شوئی بطور استثنائی وجود دارد، که منشاء جالب توجه آن از ازدواج گروهی محتاج بررسی دقیق‌تری است. به هر حال در حال نظر میرسد که خیلی بیشتر از حرم‌سراها، مطلوب از حسد مسلمانان تحمل میشود. لاقط در میان نیرهای هندوستان،

مردان در گروه های سه یا چهار نفره یا بیشتر، مجبورند که يك زن را بطور اشتراکی داشته باشند؛ ولی هر يك از آنها میتواند در عين حال با سه یا چهار مرد دیگر، يك زن دوم اشتراکی داشته باشد. و بهمين طريق يك زن سوم و چهارم و الی آخر. شگفت آور است که ملك لبنان در اين محفل های ازدواج که ضویت چند عدد آنها در آن واحد برای مردان میسر بوده و خود او آنها را توصیف کرده است، طبقه جدیدی - طبقه ازدواج محفلی - کشف نکرده است. ولی این مسئله ازدواج محفلی بهیچ وجه چند شوئی واقعی نیست؛ بر عکس همانطوریکه زیر وتولون توجه کرده است، این يك نوع خاص ازدواج گروهی است که در آن مردان چند همسر و زنان چند شوهر هستند.

۴- خانواده یکتاهمسر

همانطور که تا کنون نشان داده ایم این شکل از خانواده از دوران گذار از مرحله میانی به مرحله بالائی بربریت، از خانواده یارگیر نشأت گرفت، و پیروزی نهائی آن یکی از نشانه های آغاز عصر تمدن است. این شکل از خانواده متکی بر تفوق مرد است؛ هدف آشکار آن تولید فرزندان با ابویت مسلم است، این ابویت برای اینکه فرزندان در زمان لازم بتوانند ثروت پدرشان را بشابه ورثه طبیعی او به ارث ببرند، ضروری است. خانواده یکتا همسر از لحاظ سختی بسیار بیشتر طلاق ازدواج، که دیگر اکنون نمیتواند بدلخواه طرفین فسخ شود، از ازدواج یارگیری متفاوت است. اکنون طی القاعده فقط مرد میتواند آنرا فسخ کند و زنش را رها کند. حق بی وفائی در زناشوئی، حتی تا امروز، متعلق به مرد است، و حد اقل توسط رسم تقدیس شده است (مجموعه قوانین ناپلئون بطور وضوح این حق را به شوهر میدهد تا هنگامیکه رفیق خود را به خانه زناشوئی نیاورد) و با تکامل بیشتر جامعه، این امر بیش از پیش انجام میگیرد. اگر زن به یاد بکار بستن احوال جنسی کهن بیفتد و بخواهد که آنرا از نوزنده کند، با شدتی بیش از همیشه تنبیه خواهد شد.

ما این شکل از خانواده را بشدیدترین وضعی در میان یونانیان مشاهده میکنیم. در حالیکه همانطور که مارکس نشان میدهد موضع خدایان زن در اساطیر به یک دوران ابتدائی تر اشاره میکند، زمانی که زنان هنوز یک موضع آزادتر و محترمتر داشتند، در عهد نیم خدایان، زنانی را که در اثر تفوق مردان و رقابت بردگان زن، تنزل مقام یافته بودند، مشاهده می‌کنیم. میتوان در اودیسه مشاهده کرد که چگونه تلهماخوس به مادر خود نهیب میزند و او را ساکت میکند. در هومر زنان اسیر جوان تبدیل به اشیائی برای ارضاء شهوات فاتحین میشوند؛ روسای نظامی یکی پس از دیگری، بت‌ها بر درجه خود، زیباترین آنها را برای خود انتخاب می‌کنند. همانطور که میدانیم همه ایلایاد بر محور جنگ بین آشیل و آگاممنون بخاطر یک چنین برده زنی می‌چرخد. در ارتباط با هر قهرمان مهم هومری، از دختر اسیری که با او در چادر و رختخواب شریک است ذکر به میان می‌آید. این دخترکان (بعد از جنگ) به خانه، به خانه زناشویی برده میشوند. همانطور که کازاندر^۱ توسط آگاممنون در آتشفشیلوس برده شد. پسرانی که از این بردگان متولد میشوند سهم کوچکی از ملک پدرشان را دریافت میکنند و بخانه مردان آزاد تلقی میشوند. توکروس^۲ چنین فرزند نا مشروعی از تلامون^۳ بود و اجازه یافت که نام پدرش را بر خود نهد. زنی که به عقد عروسی در آمده است باید تمام اینها را تحمل کند ولی خود عفت شدید و وفاداری در زناشویی را مراعات کند. این درست است که در عهد نیم خدایان، زن یونانی محترم تر از دوران تمدن است؛ ولی از نظر شوهرش در واقع صرفاً مادر ورته مشروع اوست، خانه دار اصلی اوست و سرکرده بردگان زنی است که او هر لحظه بخواهد آنها را بصورت صیغه خود در می‌آورد. وجود برده داری در کناریکا همسری، وجود بردگان جوان زیبایی که با همسه آن

1- Odyssey

2- Telemachus

3- Casandra

4- Teukros

5- Telamon

چیزی که دارند متعلق به مرد هستند، از همان ابتدا، هر یکتا همسری و ویژگی خاص آن، یعنی یکتا همسری فقط برای زنان، و نه برای مردان، را مهر زد. و تا امروز نیز این خصیصه خود را حفظ کرده است.

در مورد یونانیان اصناف بعد، باید بین دوریان^۱ ها و ایونیان^۲ ها تمایز قائل شویم. دوریان ها که اسبارت نمونه کلاسیک آنرا بدست میدهند، از بسیاری جهات مناسبات ازدواجی کهن تری از آنچه که حتی هومر نشان میدهد داشته اند. در اسبارت يك نوع از ازدواج بارگیری - که توسط دولت در انطباق با مفاهیمی که در آن زمان رایج بوده تعدیل شده است - را میبایم که هنوز بسیاری از بقایای ازدواج گروهی را حفظ کرده است. ازدواج هایی که فرزند بسیار نمیآورد فسخ میشدند؛ پادشاه آناگزان دریداس^۳ (حدود ۶۵۰ قبل از میلاد) علاوه بر زن اولش که نازا بود، زنی گرفت و دو خانوار داشت؛ پادشاه آریستونز^۴ در همان عصر، يك زن سوم به دو زن عقیم گذشته خود اضافه کرد، و یکی از آن دو را رها نمود. از جانب دیگر چندین برادر میتوانند يك زن را بطور اشتراکی داشته باشند. شخصی که تمایلی به زن دوستش داشت میتواند با او شریک شود؛ و این عمل شایسته‌ای محسوب میشد هرآینه کسی زن خود را در اختیار يك "نر غول" ننموند قرار میداد. ولو اینکه همانطور که بیسمارک میگوید این شخص حتی يك شهروند هم نبود. قطعه‌ای از پلوتارک^۵ وجود دارد که در آن يك زن اسبارتی عاشق خود را که دائما با او توجه میکند به مصاحبه با شوهرش میفرستد، و این امر بنا بر قول شومان^۶ يك آزادی جنسی از اینهم وسیع تری را نشان میدهد. بدین طریق زنای واقعی، بی وفائی زن در درواز چشم شوهرش چیزی بود ناشی‌اندنی.

1- Dorians 2- Ionians 3- Anaxandridas

4 - Aristones

5- Plutrch

6 - Schomann

از سوی دیگر بردگی خانگی در اسپارت، لاقل در اوج شکوفائی آن، ناشناخته بود؛ سرف‌های هלות در روی املاک بصورت مجزا از دیگران زندگی میکردند و بنابراین برای اسپارتی‌ت‌ها وسوسه کتری وجود داشت که با زنان آنها نزدیکی کنند. این امر که در تمام این اوضاع و احوال زنان اسپارت موضعی بسیار محترم‌تر از تمام زنان یونانی دیگر داشتند کاملاً طبیعی است. زنان اسپارتی و برگزیدگان هتاره آتنی تنها زنان یونانی هستند که در عهد کهن از آنها به احترام یاد میشود و گفتارهای آنها درخور نگارش محسوب میگردد. در میان ایونیان‌ها - که آتن مشخصه آن است - مسائل بکلی متفاوت بودند. دختران فقط نخ‌ریسی، بافندگی و خیاطی را یاد میگرفتند و در بهترین شرایط کمی خواندن و نوشتن را. آنها عملاً در انزوا نگاهداشته میشدند و فقط با زنان دیگر معاشر میشدند. محل زندگی زنان يك قسمت مجزا و مشخص خانه بود. در طبقه فوقانی یا در ساختمان عقبی که به سهولت قابل دسترسی مردان، بخصوص غریبه‌ها، نبود؛ هنگامیکه میهمانان مرد به خانه میآمدند زنان به این بخش میرفتند. زنان بجز همراه با بردگان زن از خانه خارج نمیشدند؛ آنها در خانه در حقیقت تحت نظر بودند؛ آریستوفان از سگهای شکاری مولوسائی^۲ صحبت میکند که در خانه نگاهداشته میشدند تا زناکاران را بترسانند، در حالیکه لاقل در شهرهای آسیائی، خواجگانی نگاهداشته میشدند تا زنان را بپایند؛ این خواجگان را در همان زمان هرودت در چئوس^۳

۱- Spartiates طبقه شهروندان اسپارتی کهن، که از حقوق کامل مدنی برخوردار بودند. در مقابل Helots که این حقوق را نداشتند.

2- Molosian

3- Chios

برای فروش میساختند، و بنا بر گفته واشموت^۱ این امر فقط منحصر به بربرها نبود. در اورپیدا^۲ از زن بصورت اوپکروما^۳، چیزی برای خانداری (کلمه خنثی) و بدین ارتباط با مسئله زایش فرزندان نام برده میشود، زن برای آتنی ها چیزی بیشتر از سرگفت نبود. شوهر ورزش میکرد، به مشاغل عمومی غرض رسیدگی می نمود و زن از آن ها بدور بود؛ بعلاوه او غالباً بردگان زنی در اختیار داشت. در اوج شکوفائی آتن فحشاء و سیح وجود داشت که دولت، لااقل میتوان گفت به نظر خیلی بآن نگاه میکرد. دقیقاً بر مبنای این فحشاء بود که تنها زنان برجسته یونانی بوجود آمدند، زنانی که با درایت و سلیقه هنری خود آنقدر مافوق سطح عمومی زنان کهن قرار داشتند که زنان اسپاتی بت بخاطر فضائل خود بآنها رسیده بودند. اینکه، اینکه کسی مجبور بود که هتاره شود تا زن محسوب گردد، بزرگترین اذعاننامه طبع خانواده آتنی است.

بربر ایام این خانواده آتنی نمونه ای شد که بر مبنای آن نه تنها سایر ایونئیائی ها، بلکه همچنین یونانیان سرزمین اصلی و مستعمرات نیز، مناسبات خانگی خود را بنا نهادند. اما زنان یونانی، طیرغم تمام انزوا و تحت نظارت بودن، فرصت کافی برای فریب شوهران خود می یافتند. شوهران که از ابراز عشق بزنان خود خجلت میکشیدند، خود را با هتاره ها بانواع عشق بازی سرگرم میکردند. اما تنزل مقام زن، بخود مردان هم بازگشت و آنان را نیز تنزل داد تا اینکه آنها را به گرداب انحراف پسر بازی افکند، و هم آنان و هم خدا یانها را با اسطوره گانیمد^۴ سقوط داد.

این منشاء یکتا همسری، تا آنجائی است که میتوانیم در میان تمدن ترهیز و تکامل یافته ترین خلقهای عهد کهن بیابیم. یکتا همسری بهیچوجه ثمر عشق جنسی فردی نبود و به آن مطلقاً کاری نداشت، زیرا ازدواج مانع

۱- Wachsmuth

2- Euripides

3- Oikurema

۴- Ganymed

همیشه ازدواج مصلحتی بود. این اولین شکل خانواده است که نه بر شرایط طبیعی، بلکه بر شرایط اقتصادی مبتنی بود. یعنی بر غلبه مالکیت خصوصی بر مالکیت اشتراکی اولیه که بطور طبیعی بوجود آمده بود. فرمانروایی مرد در خانواده، تولید فرزندان که میتوانند تنها متعلق با و بوده و ورثه ثروت او باشند. این چیزها را یونانیان آشکارا و بی پرده به مثابه تنها هدفهای یکنا همسری میشمردند. از لحاظ دیگر ازدواج يك هال گردن، يك وظیفه نسبت به خدایان، به دولت و به اجداد بود که می بایست ایفا میشد. در آتن قانون نه تنها ازدواج را اجباری میکرد بلکه انجام يك حداقل وظایف زناشویی توسط فرد را نیز اجباری میدانست.

بدین طریق یکنا همسری بهیچوجه در تاریخ به مثابه آشتی مرد و زن، و به طریق اولی، بصورت عالیترین شکل چنین سازشی، پدیدار نمیشود. بلکه برعکس بصورت انقیاد يك جنس توسط جنس دیگر، به مثابه اعلام تضاد بین جنسها به شدتی که تاکنون در اعصار ماقبل تاریخ سابقه نداشته است، ظاهر میشود. در يك نوشته منتشر نشده قدیمی اثر مارکس و من در سال ۱۸۴۶، هارت زهر را می یابیم: "اولین تقسیم کار بین مرد و زن بخاطر تولید مثل است" و امروزه میتوانم اضافه کنم: اولین تناقض طبقاتی که در تاریخ بوجود میآید مقارن با تکامل تناقض بین مرد و زن در ازدواج یکنا همسری است، و اولین ستم طبقاتی. مقارن است با ستم جنس مذکر بر مونث. یکنا همسری يك پیشرفت عظیم تاریخی بود، ولی در عین حال، همراه با برده داری و ثروت خصوصی، عصری را آغاز کرد که تا امروز ادامه دارد، و در آن هر پیشرفتی در عین حال يك پسرفت نسبی است؛ که در آن رفاه و تکامل يك گروه بقیعت بدبختی و سرکوب گروهی دیگر بدست میآید. یکنا همسری شکل یاخته ای جامعه متمدن است، شکلی که در آن

میتوانیم ماهیت تناقضات و تضادهائی را که بعد از جامعه بطور کاملی رشد میکنند، مورد مطالعه قرار دهیم .

مقاربت جنسی نسبتاً آزاد قدیمی بهیچوجه با غلبه خانواده پارگیروحتی یکناهمسری ناپدید نشد . " سیستم زناشوئی قدیمی که اکنون محدوده‌های آن با نابودی تدریجی گروه‌های پونالوائی تنگتر شده بود ، هنوز در اطراف خانواده پیشرو وجود داشت و تا آغاز تمدن ادامه یافت و بالاخره در شکل جدید هتاریسم ، که هنوز بشریت را در عهد تمدن ، مانند سایه‌های تاریک هر خانواده ، دنبال میکند ناپدید شد . " منظور مورگان از هتاریسم نزدیکی جنسی خارج از زناشوئی بین مرد و زن ازدواج نکرده است که در کنار یکناهمسری وجود دارد ، و همانطور که میدانیم در طی تمام دوران تمدن به انواع مختلف پدیدار شده است و بطور دائم به فحشاء طنی تبدیل میشود . این هتاریسم مستقیماً از ازدواج گروهی ، از تسلیم قربانی وار زنان که توسط آن آنها حق خود به هفت را خریداری میکردند ، منشاء میگیرد . تسلیم به خاطر پول در ابتدا یک عمل مذهبی بود و در معبد خدای عشق انجام میگرفت و پول آن در ابتدا به خزانه معبد ریخته میشد . هیروودول‌های آنتییس در ارمنستان و معبد آفرودیت^۲ در کرینت^۳ و نیز دخترکان رقاد مذهبی معابد هندوستان — به اصطلاح بایودرها^۴ (این لغت تلفظ نادرست لغت پرتغالی بیلادرا^۵ به معنای رقاد است) — اولین فاحشگان بودند . این تسلیم قربانی وار که در ابتدا برای تمام زنان اجباری بود ، بعدها نیابتاً فقط توسط این کشیشان زن بجای تمام زنان دیگر انجام میگرفت . هتاریسم در میان خلقهای دیگر ، از آزادی جنسی که برای دختران قبل از ازدواج مجاز است

1- Haerodules زنان برده خدمتکار معابد

2- Aphrodite 3- Cornith 4- Bayaderes

5- Bailadeira

ناشی میشود. و بهمین صورت يك باقی مانده ازدواج گروهی است که از طریق دیگر بما منتقل میگردد. با پیدایش تمایزهای مالکیت - یعنی از همان مرحله بالائی بربریت - کار مزدوری بطور گاهگاهی در کنار کار بردگی پیدا میشود؛ و همزمان با آن، و بهشابه همزاد ضروری آن، فحشاء حرفه‌ای زنان آزاد در کنار تسلیم اجباری بردگان زن پدیدار میگردد. بدین طریق میراثی که از ازدواج گروهی برای تمدن بجا ماند و جانبه است، درست مانند همه چیزهاییکه توسط تمدن بوجود می‌آید، دوجانبه، دولیم، تضاد منبر و تناقض مند است: از يك طرف یکتا همسری، از سوی دیگر هتاریسم، و منجمله افراطی‌ترین شکل آن فحشاء. هتاریسم همانقدر يك نهاد اجتماعی است که هر نهادی دیگر؛ هارتست از تداوم آزادی جنسی کهن بسود مردان. هتاریسم گرچه در سخن محکوم میشود ولی در حقیقت نه تنها تحمل میشود بلکه با لذت تمام، بخصوص توسط طبقات حاکم، صورت میگیرد. ولی در واقع این محکومیت بهیچوجه شامل مردانی که بآن اقدام میکنند، نمیشود و فقط شامل زنان میگردد؛ آنها تکلیف شده و طرد میشوند تا بدینوسیله یکبار دیگر سلطه مطلق جنس مذکر بر جنس مونث، بهشابه قانون بنیادی جامعه، اعلام گردد.

ولی از اینجا يك تضاد دومی در خود یکتا همسری بوجود می‌آید. در کنار شوهر که زندگی او با هتاریسم زینت یافته است، زن فراموش شده قرار دارد. و همانقدر غیر ممکن است که نصف سیمی را خورد و با اینهمه تمام سیب را در دست داشت، که غیر ممکن است که يك طرف تضاد، بدون طرف دیگرش، را داشت. با اینهمه بنظر میرسد که مردان فکری دیگر در سرداشتند تا اینکه زنانشان بآنها درسی آموختند. دوقیافه اجتماعی دائمی که تا بحال ناشناخته بودند، بهمراه یکتا همسری به عرصه قدم مینهند - عاشق زن، و شوهر فاسق زن. زنان مغلوب مردان شده بودند، ولی این مغلوبین، تاج پیروزی را با نظر بلندی تمام بر سر مردان نهادند. زنا - که مطرود، بشدت قابل مجازات، ولی غیر قابل سرکوبی بود - در کنار یکتا همسری و هتاریسم بصورت

يك نهاد اجتماعی اجتناب ناپذیر درآمد. ابویت قطعی فرزندان، اکنون مانند قبل، در بهترین حالت، بر اعتماد معنوی قرار داشت؛ ماده ۳۱۲ مجموعه قوانین ناپلئونی برای حل این تضاد حل نشدنی مقرر میدارد که:

l'enfant conçu pendant le mariage a pour père le mari

پدر فرزندی که در دوران ازدواج نطفه میند، شوهر زن است. این است نتیجه نهائی سه هزار سال یکتا همسری.

بدین طریق در هر جا که خانواده یکتا همسر، بهیچ منشاء تاریخی خود را منعکس میکند، و تضاد حاد بین مرد و زن را که ناشی از غلبه انحصاری مرد است بوضوح آشکار میکند، ما تصویر مینیاتور وار همان تناقض ها و تضاد های را مشاهده میکنیم که جامعه که از ابتدای عهد تمدن به طبقات منقسم شده است — بدین آنکه قادر به حل و غلبه بر آنها باشد — گرفتار آنهاست. طبعاً من در اینجا فقط به مواردی از یکتا همسری اشاره میکنم که در آن زندگی زنانشویی واقعا بر مبنای قوانین حاکم بر خصیصه اصلی کل نهاد جریان دارد ولی زن طیه تسلط مرد قیام میکند. این که در مورد تمام ازدواج ها وضع چنین نیست را هیچ کسی بهتر از فیلیستین های آلمانی نمیداند؛ کسانی که همانقدر در اداره خانه بی لیاقتند که در اداره دولت. و کسانی که زنانشان، بنابراین بطور کاملاً موجهی، جامه ای را که آنها شایسته اش نیستند بتن میکنند. اما آنها من باب تسلی خاطر، خود را بسیار مافوق همطراز فرانسوی خود — که از آنها بسیار بد بخت تر است — میدانند.

البته خانواده یکتا همسر بهیچوجه در همه جا و همیشه به شکل خشن کلاسیکی که در میان یونانیان بخود گرفت ظاهر نمیشد. در میان رومی ها که به مثابه فاتحین آینده جهان، يك دید طولانی تر، گو که نا آراسته تر از یونانیها داشتند، زن آزاد تر و محترم تر بود. رومی تصور میکرد که وفاداری زنش در زنانشویی را، قدرت مرگ و زندگی که او بر زن داشت، باندازه کافی تضمین میکند. بعلاوه زن، درست مانند شوهرش، میتواندست پیوند ازدواج را به

دلخواه خود فسخ کند. اما بزرگترین پیشرفت در تکامل یکتا همسری بطور قطعی با ورود ژرمن ها به تاریخ انجام گرفت، زیرا در میان آنها، شاید بسبب فقرشان، ازدواج یارگیری هنوز به یکتا همسری منجر نشده بود. این امر را از سه شرطی که توسط تاسیتوس ذکر شده است نتیجه میگیریم: اولاً طیرغم احتقاد راسخ آنها به تقدس ازدواج — "هر مرد تنها به يك زن راضی است"، و زن محصور در هفت زندگی میکند — چند همسری برای مردان صاحب مقام و روسای قبیله وجود داشت، که وضعی است شبیه وضع امریکائی های که در میان آنها ازدواج یارگیری رواج داشت. ثانیاً گذار از حق مادری به حق پدری میتواند کمی قبل از آن انجام گرفته باشد، زیرا برادر مادر — نزدیکترین وابسته تیره ای مذکر بر منای حق مادری — هنوز تقریباً از پدر يك فرد هم به او نزدیکتر بود، و این نیز منطبق است با موضع سرخپوستان امریکائی که در میان آنها، مارکس، همانطور که خود مکرراً میگفت، کلید درك گذشته ماقبل تاریخ خودمان را کشف کرد. و ثالثاً زنان در میان ژرمن ها بسیار محترم بوده و در امور عمومی نیز متنفذ بودند — که این مستقیماً در تضاد است با غلبه مرد، که وجه مشخصه یکتا همسری است. تقریباً تمام این ها نکاتی است که بین ژرمن ها و اسپارتهایا — که در میان آنها نیز همانطور که دیده ایم ازدواج یارگیری کاملاً ناهود نشده بود — مشترك است. بدین طریق، در این رابطه نیز يك عنصر کاملاً نوین، به ظاهر ژرمن ها تفوق جهانی یافت. یکتا همسری نوین، که اکنون از آمیزش نژاد ها بر خرابه های جهان روم بوجود آمده بود، غلبه مرد را در شکلهای ملاحظه آراست، و بزنان اجازه داد که، حداقل در ظاهر، موضعی بسیار آزادتر و بسیار محترم تر از آنچه که عهد حقیق کلاسیک هرگز بخود دیده بودند داشته باشند. این امر برای اولین بار امکان بزرگترین پیشرفت معنوی را که ما از یکتا همسری گرفته و بدان مدیونیم، بوجود آورد. تکاطلی که در درون آن، موازی با آن، یا محتملاً در تقابل با آن بوجود آمد، یعنی عشق جنسی فردی نوین، چیزی که تا کنون در همه جهان ناشناخته بود.

ولی این پیشرفت قطعا از شرایطی که ژرمن ها هنوز در خانواده یارگیر میزیستند بوجود آمد، و تا آنجا که ممکن بود موضع زن را که منطبق با آن بود با یکتا همسری پیوند داد. این پیشرفت بهیچوجه در نتیجه خلوص معنوی شگرف و فضیلت افسانه ای ژرمن ها — که عملا صرفا با این معنی بود که خانواده یارگیر همان تضاد های معنوی چشم گیر یکتا همسری را بوجود نیاورده است — نبود. برعکس، ژرمن ها هنگام مهاجرت هایشان، بخصوص بطرف جنوب شرقی، بسمت چادر نشینان استپ های دریای سیاه، دچار فساد معنوی قابل توجهی شدند، و از آنها پلاویر سوارکاری، صوب غیر طبیعی جدی نیز — همانطور که به وضوح توسط آمیانوس^۱ در مورد تیفال^۲، و توسط پروکوپ^۳ در مورد هرول^۴ اظهار شده است — کسب کردند.

گرچه یکتا همسری تنها شکل شناخته شده ای از خانواده بود که عشق جنسی نوین میتواندست از آن بوجود آید، نباید نتیجه گرفت که این عشق انحصارا، و یا عدا تا، به شبهه عشق متقابل زن و مرد، از درون آن بوجود آمده است. کل ماهیت ازدواج یکتا همسری اکید، که در آن زن تحت غلبه مرد است، خلاف این را نشان میدهد. در میان تمام طبقات فعال تاریخی، یعنی در میان تمام طبقات حاکم، ازدواج بهمان صورتی که در زمان ازدواج یارگیری بود — یعنی امری مصلحتی که توسط والدین ترتیب داده میشد — باقی ماند. و اولین شکل عشق جنسی که تاریحا بصورت شور و شهوت ظاهر میشود، و بصورت شور و شهوتی که همه کس (لا اقل طبقات حاکم) حق درگیر شدن در آنرا به مثابه عالیترین شکل تحریک جنسی دارند — و دقیقا ویژگی خاص آن است — این شکل اولیه، یعنی عشق شوالیهوار قرون وسطائی، بهیچوجه بمعنای عشق زناشویی نبود. برعکس، در شکل کلاسیک^۵ در میان پروونسال ها، با سرعت

1- Ammianus

2-Taifali

3- Procopius

4- Heruli

5- Provençals

تمام بسوی زنا پیش میرفت. و شاعرانشان آنرا ستایش میکردند. ^۱آلباها در تاگه لیدر ژرمن [ترانههای سحرگاه] گلهای اشعار عاشقانه پروتسال هستند. آنها با رنگ آمیزی درخشانی نشان میدهند که چگونه شوالیه با معشوقه خود - زن يك شوالیه دیگر - همستر میشود، در حالیکه نگهبان در بیرون کشیک میدهد و بمجرد پیدا شدن اولین پرتوهای ضعیف سحرگاهی (آلبا) او را هشدار میدهد تا قبل از آنکه دیده شود، فرار کند. اوج در صحنه وداع است. ساکنان شمال فرانسه، و نیز زمینهای آبرومند، بهمینسان شیوه شعر را همراه با رفتار عشق شوالیه‌واری که مناسب با آن است، پذیرفتند؛ و لغزاف اشناخ^۳ نیکو طبع ما نیز، بهمین روال جالب، سه شعر عالی سحرگاهی سروده است، که من آنها را به سه شعر بلند حماسی اوترجیح میدهم.

ازدواج بورژوازی زمان ما بر دو نوع است. در کشورهای کاتولیک، والدین مانند گذشته، برای پسر جوان بورژوازی خود، زن مناسبی پیدا میکنند، و طبیعا نتیجه این کار، کاملترین بروز تضادهای ذاتی یکتا همسرپرست - هتاریسم رشد یافته از جانب مرد، و زنای رشد یافته از جانب زن. کلیسای کاتولیک، بدون تردید طلاق را از این جهت ممنوع کرد که قانع شده بود که برای زنا نیز مانند مرگ، هیچ راه علاجی وجود ندارد، از جانب دیگر، در کشورهای پروتستان، قاعده بر این است که پسر بورژوا اجازه دارد، از شخصی از طبقه خود را، کم و بیش آزادانه، انتخاب کند. بالنتیجه ازدواج ممکن است تا اندازه معینی مبتنی بر عشق باشد، که بخاطر رعایت نزاکت ناشی از بورژوازی پروتستانی، تصور میشود که همیشه مبتنی بر عشق است. در این مورد هتاریسم از جانب مرد کمتر نهال میشود، و زنان نیز از جانب زن يك قاعده نیست. ولی از آنجا که مردم، در طول هر نوع ازدواج، همان کسانی هستند که قبل از ازدواج

1- Albas

2- Tagelider

3- Wolfram Eschenbach

بودند، و از آنجا که شهروندان کشورهای پروتستان غالباً انسانهای بی فرهنگی هستند، این یکتا همسری پروتستانی - اگر حد متوسط بهترین موارد را در نظر بگیریم - صرفاً بیک زندگی زناشویی بسیار بی روحی منجر میشود که سمادات خانوادگی نام گرفته است. بهترین آئینه این دو نوع ازدواج، رمان است؛ رمان فرانسوی برای نوع کاتولیکی، و رمان آلمانی برای نوع پروتستانی. در هر دو مورد "اورا بچنگ می آورد": در رمان آلمانی، مرد جوان دختر را بچنگ می آورد؛ در رمان فرانسوی، شوهر کار فاسق را میازد. اینکه کدام یک از این دو بدتر است را، همیشه نمیتوان فهمید. بی روحی رمان آلمانی همانقدر برای بهره‌رِوای فرانسوی تنفر انگیز است که "بی اخلاقی" رمان فرانسوی برای آلمانی بی فرهنگ. گرچه اخیراً، از زمانیکه "برلن دارد یک شهر مرکزی میشود"، رمان آلمانی هم شروع کرده است که از هتاریسم و زناشیکه مدتهاست در آنجا وجود داشت، مباحتر سخن گوید.

اما در هر دو مورد، تعیین کننده ازدواج موضع طبقاتی طرفین است، و تا اینجا همواره ازدواج مصلحتی باقی میماند. در هر دو مورد، این ازدواج مصلحتی غالباً تبدیل به ناهنجارترین نوع فحشاء - گاهی از طرف جانبی، ولی معمولاً بیشتر از جانب زن - میشود، که تنها تفاوت او با فاحشه معمولی در این است که او مانند یک مزدور قطعه کار، تن خود را با جاره نمیدهد، بلکه یکبار برای همیشه به بردگی میفروشد. و این گفته فوریه برای تمام ازدواجهای مصلحتی صادق است: "درست مانند دستور زبان که در آن دو منفی یک مثبت را میسازند، در اخلاقیات ازدواج نیز، دو فحشاء یک هفت را میسازند. عشق جنسی زن و شوهر، فقط در میان طبقات ستمکش، یعنی امروزه در میان پرولتاریا، یک قاعده میتواند باشد و هست، چه این رابطه بطور رسمی تقدیس شده باشد و چه نشده باشد. اما در اینجا تمام پایه‌های یکتا همسری کلاسیک از میان رفته‌اند. در اینجا فقدان کامل همه نوع مالکیت

— که یکتا همسری و تسلط مرد برای تضمین و توارث آن بوجود آمده بود — وجود دارد. بنا براین در اینجا اهدا انگیزه‌ای برای اعمال تسلط مرد وجود ندارد. بعلاوه اسباب این کار نیز موجود نیست؛ قانون مهرزوانی که از این تسلط حراست میکند، فقط برای طبقات دارا و نحوه برخورد آنها با پرولتاریا وجود دارد؛ این قانون خرج برمی‌دارد، بنابراین بعلمت‌فکر کارگر هیچ اعتباری از نظر نحوه رفتار او با زنش ندارد. در اینجا عوامل تعیین کننده، مناسبات شخصی و اجتماعی کاملاً متفاوتی هستند. بعلاوه از آنجا که صنایع بزرگ زن را از خانه به بازار کار و کارخانه منتقل کرده، و او را بسی اوقات نان آور خانواده نموده است، آخرین بقایای تسلط مرد، در خانه پرولتری پایه‌های خود را از دست داده است — شاید تنها مقداری خشونت نسبت به زن باقی ماند باشد، خشونتی که پس از برقراری یکتا همسری بسیار ریشه دار شده است. بدین طریق خانواده پرولتری، دیگر بمعنای دقیق آن — حتی در موارد حادثین عشق و سخت‌ترین وفاداری طرفین، و طی رغم تمام تعمیدهای دنیوی و اخروی که ممکن است طرفین دریافت کرد باشند — یکتا همسرانه نیست. بنابراین، در اینجا، همزادان جاودانی یکتا همسری — هتاریسم و زنا — تقریباً نقشی ندارند؛ در حقیقت، زن حق جدائی را دوباره بدست آورد. هنگامیکه مرد و زن نتوانند با هم بسازند ترجیح می‌دهند که از یکدیگر جدا شوند. خلاصه ازدواج پرولتری تنها از نقطه نظر لغوی یکتا همسرانه است، ولی از نقطه نظر تاریخی بهیچوجه چنین نیست. البته حقوق دانان ما اظهار می‌دارند که پیشرفت قانون‌گذاری تا حد زیادی موجبات نارضایتی زن را از میان برمی‌دارد، و سیستم‌های متعین حقوقی نوین بیش از پیش باین نتیجه می‌رسند که اولاً، ازدواج برای اینکه موفقیت آمیز باشد باید بصورت قراردادی باشد که طرفین آنرا بصورت داوطلبانه منعقد میکنند؛ و ثانیاً، در اثنای ازدواج نیز، طرفین باید در مورد حقوق و وظائف یکسان باشند. آنها میگویند اگر این دو درخواست بطور پیگیری عطفی شوند، زنان، تمام آنچه را که طالبند، بدست خواهند آورد.

این نحوه استدلال خاص حقوق دانان ، دقیقاً همان استدلالی است که
 بهرژوای جمهورخواه رادیکال از آن استفاده میکند تا پرولتاریا را ساکت کند.
 بنا به فرض ، قرار داد کار را طرفین بطور داوطلبانه منعقد میکنند . ولی بمجرد
 آنکه قانون ، طرفین را بر روی کاغذ ، مساوی قلمداد کرد ، گفته میشود که آنها
 داوطلبانه آنرا منعقد کرده اند . قدرتی که یکطرف بخاطر موضع طبقاتی تفاوت
 خود دارد ، فشاریکه بر طرف دیگر اعمال میکند . موضع اقتصادی واقعی طرفین
 — بهیچ یک از اینها قانون کاری ندارد . در اینجا نیز دو طرف تصوراً در طول
 قرار داد کار ، حقوق مساوی دارند ، مگر اینکه یکی از آنها بطور واضح قرار داد
 را لغو کند . این امر که شرایط اقتصادی مشخص ، کارگر را مجبور میکند که
 حتی به این صورت ظاهر حقوق مساوی تن دهد — این نیز چیز است که قانون
 بآن کاری ندارد .

در مورد ازدواج ، حتی مشرقی ترین قانون نیز باین راضی است که
 طرفین بطور صوری داوطلب بودن خود را اعلام کنند . اینکه در پشت پرده های
 قانونی ، جائیکه زندگی حقیقی در جریان است ، چه میگذرد ، و اینکه توافق
 داوطلبانه چگونه حاصل شده — باینها نیز قانون و قانوندان کاری ندارد . و
 حال آنکه ساده ترین مقایسه قوانین میتواند به حقوق دان نشان دهد که
 معنای این توافق داوطلبانه واقعا چیست . در کشورهاییکه قانوناً برای
 فرزندان یک سهم اجباری از مایهك والدین تضمین میشود ، و بنابراین آنها
 را نمیتوان از ارث محروم کرد — در آلمان و در کشورهاییکه قانون فرانسوی دارند
 و غیره — فرزندان باید در امر ازدواج توافق والدینشان را جلب کنند .
 در کشورهاییکه قانون انگلیسی دارند ، که مطابق با آن از نظر قانونی در امر
 ازدواج ، جلسرضایت والدین ضروری نیست . والدین هنگام وصیت در مورد مایهك خود ،
 آزادی کامل دارند ، و اگر بخواهند ، میتوانند يك شیلینگ هم فرزندانشان ندهند .
 بنابراین واضح است که طیرغم این امر ، یا بهتر بگوئیم درست بهمین خاطر ،
 در میان طبقاتی که چیزی برای به ارث گذاشتن دارند ، آزادی امر ازدواج ،

در انگلیس و آمریکا ذره‌ای هم از فرانسه و آلمان بیشتر نیست .

در مورد تساوی حقوق مرد و زن در حین ازدواج هم وضع بهتر از این نیست. نابرابری طرفین در مقابل قانون - که میراث شرایط اجتماعی گذشته است نه طاعت، بلکه معلول سرکوب اقتصادی زنان است . در خانوار کمونیستی قدیمی که زوج‌های متعدد و فرزندان آنان را در بر می‌گرفت، اداره امور خانه که بمعهد زن بود، همانقدر يك صنعت عمومی و اجتماعاً ضروری تلقی میشد که تهیه غذا بوسیله مرد . این وضع با پیدایش خانواده پدرسالار - و از آنهم بیشتر با خانواده فردی یگانه همسری - تغییر کرد . اداره امور خانه خصلت عمومی خود را از دست داد، و دیگر امری نبود که مربوط به جامعه باشد؛ يك خدمت خصوصی شد . زن، اولین خد متکثر خانگی گشت، و از شرکت در تولید اجتماعی بیرون رانده شد . تنها، صنعت بزرگ نوین، راه تولید اجتماعی را - بروی زن - و آنهم تنها بروی زن پرولتر - مجدداً باز کرد؛ اما این امر چنان انجام گرفته است، که هنگامی که زن خدمت خصوصی خود را برای خانواده‌اش انجام میدهد، از تولید عمومی خارج است و نمیتواند چیزی کسب کند؛ و هنگامیکه میخواهد در صنعت عمومی شرکت کند و معاش خود را مستقلاً تأمین کند، در وضعی نیست که بتواند وظائف خانوادگی خود را انجام دهد . چیزیکه در مورد زن در کارخانه صادق است، در همه جا، حتی در طب و قانون نیز، برای او صادق است . خانواده فردی نوین، مبتنی بر بردگی خانگی آشکار یا پوشیده زن است؛ و جامعه نوین، توده‌ایست که ملکول‌های تشکیل دهنده آن منحصراً هارتند از خانواده‌های منفرد . امروزه، در اکثریت عظیم موارد، مرد، لااقل در میان طبقات دارا، روزی‌پرسا و نان‌آور خانواده است، و این امر با و يك موضع سلطه را میدهد، که احتیاجی به هیچ امتیاز قانونی خاصی ندارد . مرد، در خانواده، بورژواست؛ زن، پرولتاریاست . ولی در جهان صنعتی، ویژگی ستم اقتصادی که به پرولتاریا وارد میشود، فقط هنگامی که آشکار میگردد که امتیازات قانونی خاص طبقه سرمایه دار طغی شده و تساوی

حقوقی کامل هر دو طبقه مستقر شده باشد. جمهوری دموکراتیک، تناقض بین طبقات را از میان بر نمیدارد؛ برعکس عرصه را برای جنگ تدارک می‌بیند. و به همین ترتیب، غصلت ویژه تسلط مرد بر زن در خانواده نوین، و ضرورت و نیز طریقه ایجاد تساوی اجتماعی واقعی بین آندو، فقط هنگامی کاملاً واضح میشود که آنها کاملاً از نظر قانون یکسان باشند. آنگاه آشکار میشود که نخستین شرط‌رهایی زن، ورود مجدد تمامی زنان به صنعت صوری است؛ و از این امر نیز مستلزم اینست که خصوصیت خانوادگی فردی به‌شابه واحد اقتصادی جامعه، از میان برود.



بنا بر این سه شکل اصلی ازدواج وجود دارد، که حدوداً با سه مرحله عده تکامل انسانی منطبق اند. برای توحش - ازدواج گروهی؛ - برای برهیت - ازدواج یارگیری؛ - برای تمدن - یکتا همسری بانضمام زنا و فحشاء. در مرحله بالائی برهیت، بین ازدواج یارگیری و یکتا همسری، فرمانروائی مرد بر بردگان زن و چند همسری، خود را جا داده است.

همانطور که کل تشریح ما نشان داده است، پیشرفتی که در این ترتیب صورت گرفته در رابطه با این فاکت‌عجیب است که در حالیکه زنان بیش از پیش از آزادی جنسی ازدواج گروهی محروم میشوند، مردان محروم نمی‌شوند. در واقع ازدواج گروهی تا هم امروز برای مردان وجود دارد. آنچه که برای يك زن جنایت محسوب میشود و شد بدترین عواقب قانونی و اجتماعی را در بردارد، در مورد مردان امری افتخار آمیز تلقی میشود، و حد اکثر يك لکه اخلاقی کم‌رنگی است که اهل‌الت بر خود می‌پذیرد. هر اندازه که هتاریسم سنتی کهن در زمان ما با تولید کالائی سرمایه داری تغییر کرده و هر اندازه که بیشتر در انطباق با آن به فحشاء آشکار بدل میشود، بهمان اندازه نیز اثرات آن فساد انگیز تر

میگردد. و این مسئله مردان را بیش از زنان به فساد می‌فلتاند، در میان زنان، فحشاء فقط آن بینوایانی را که در دام آن میافتند پست و خوار میکند؛ و حتی اینان نیز تا آن حد که غالباً تصور می‌رود تنزل نمی‌یابند. ولی از جانب دیگر، این تمامی جهان مردان را تنزل میدهد. بدین‌طریق در نه دم موارِد، يك دوران درگیری طولانی در آن، عملاً يك مدرسه مقدماتی برای بیوفائی در زناشویی است.

ما اکنون به يك انقلاب اجتماعی نزدیک میشویم که در آن بنیادهای اقتصادی يک‌تا همسری که تاکنون وجود داشته‌اند، با همان قطعیتی که مکمل آن یعنی فحشاء ناپود شد، ناپود میگردند. يک‌تا همسری در اثر تراکم ثروت زیاد در دست يك نفر — در دست مرد — و از میل به باقی گذاشتن این ثروت برای فرزندان مرد، و نه بهیچکس دیگر، بوجود آمد. برای این منظور، يک‌تا همسری برای زن ضروری بود، ولی نه برای مرد؛ بطوریکه این يک‌تا شوهری زن، بهیچوجه چند همسری آشکار یا پنهان مرد را متوقف نکرد. ولی انقلاب اجتماعی قریب الوقوع، با تبدیل حد اقل، قسمت عمده ثروت قابل ارث دائمی — وسایل تولید — به مالکیت اجتماعی، تمام این نگرانی‌های موجود در مورد توارث را به حد اقل میرساند. از آنجا که يک‌تا همسری از طل اقتصادی نشأت گرفته، آیا هنگامیکه این طل از میان بروند، خود نیز از بین خواهد رفت؟

میتوان بدرستی جواب داد که: يک‌تا همسری نه تنها از میان نمیرود، بلکه آغاز به تحقق کامل خواهد کرد. زیرا با انتقال وسایل تولید به مالکیت اجتماعی، کار مزدوری، پرولتاریا، نیز از میان میرود، و بنابراین ضرورت تسلیم تعداد معینی از زنان — که از نقطه نظر آماری قابل محاسبه است — به خاطر پول، نیز از میان میرود. فحشاء ناپود میشود؛ يک‌تا همسری به جای زوال‌یافتن، سرانجام يك واقعیت میشود — و برای مردان نیز.

بهر حال موضع مرد بدین‌طریق دستخوش تغییرات فراوانی میشود. ولی وضعیت زن، وضعیت تمام زنان، نیز تغییرات مهمی می‌یابد. با انتقال وسائل

تولید به مالکیت اشتراکی، خانواده فردی دیگر واحد اقتصادی جامعه نخواهد بود. خانهداری خصوصی تبدیل به يك صنعت اجتماعی میگردد. تعلیم و تربیت فرزندان يك امر عمومی میشود. جامعه، با رعایت تساوی، از همه اطفال - بدون در نظر گرفتن اینکه آنها محصول پیوند ازدواج هستند یا نه - توجه میکند. بدینطریق نگرانی در مورد "عواری" که امروزه مهترین عامل اجتماعی - هم معنوی و هم اقتصادی - است که دختر را از تسلیم آزادانه به مرد مورد علاقهش باز میدارد، از میان خواهد رفت. آیا این امر برای رشد تدریجی مقاربت جنسی آزاد، و به همراه آن، مدارای بیشتر افکار عمومی در مورد حرمت بکارت و حیای زنانه، دلیل کافی نیست؟ و بالاخره آیا ماندید فایم که یکنا هسری و فحشاء، در جهان نوین، گرچه متضاد هستند، معی - متضاد های جدائی ناپذیر، قطب های يك شرایط اجتماعی واحد هستند؟ آیا فحشاء میتواند نابود گردد. بدون اینکه یکنا هسری را با خود به ورطه نابودی بکشاند؟

در اینجا عامل نوینی بعمل می پردازد، عاملی که حداکثر بصورت جنینی، هنگامیکه یکنا هسری بوجود آمد، وجود داشت - یعنی عشق جنسی فردی. قبل از قرون وسطی، چیزی بصورت عشق جنسی فردی وجود نداشت. اینکه زیبایی شخصی، معاشرت نزد يك، تشابه تعایلات و غیره، خواست مقاربت جنسی را در میان جنسهای مخالف برمی انگیزت. اینکه مردان نیز مانند زنان، کاملاً نسبت به این مسئله که با چه کسی چنین رابطه نزدیکی برقرار کنند، کاملاً بی تفاوت نبودند، امری است کاملاً بدیهی. ولی این هنوز تا عشق جنسی روزگار ما راهی طولانی دارد. در سراسر عهد کهن، ازدواج بوسیله والدین ترتیب داده میشد؛ و طرفین با آرامی تمکین میکردند. عشق زناشویی مختصری که در عهد حقیق شناخته شده بود بهیچوجه يك تعایل ذهنی نبود بلکه يك وظیفه منی بود؛ نه يك دلیل، بلکه يك همزاد ازدواج بود. در عهد کهن، عشق بازی بمعنای امروزی کلمه، فقط خارج از جامعه رسمی انجام میگرفت.

چوپانان که غم و شادی آنها در عشق را تثوکر بتوس^۱ و موشوس^۲ میخوانند، با در دافنیز^۳ و شلوئه^۴ اثر لا نگوس^۵ میآید، صرفا بردگان هستند که سهمی در دولت، مرصه شهروندان آزاد، ندارند. البته بجز در میان بردگان، عشقنازی را فقط بخانه محصولات تجزیه جهان کهن در حال زوال می‌یابیم؛ و در رابطه با زنانی که آنها نیز در ماهرا^۶ محدوده جامعه رسمی هستند، با هتاره‌ها، یعنی با زنان بیگانه یا آزاد شده؛ در آتن با شروع انحطاط، در روم در زمان امپراطوری. در واقع اگر عشقنازی بین شهروندان آزاد مرد و زن انجام میگرفت، فقط بشکل زنا بود. و عشق جنسی بمعنای امروز ما برای سراینده اشعار هاشقانه کلاسیک عهد کهن آناکرون^۷ پیر، آنقدر بی اهمیت بود، که حتی جنس معشوقه‌ها هم از نقطه نظر او کاملاً بی‌الیه بود.

عشق جنسی ما، اساساً از تعادل جنسی ساده، از اروس^۷ کهن، متفاوت است. اولاً این عشق، متضمن عشق متقابل از جانب معشوق است؛ از این جهت زن هبطراز مرد قرار می‌گیرد؛ در حالیکه در اروس عهد کهن، زن بهیچوجه مورد مشورت قرار نمی‌گرفت. ثانیاً عشق جنسی درجه‌ای از شدت و تداوم را در جایی پیدا میکند که طرفین، متارکه یا جدائی را بخانه بیک بدبختی بزرگ، و شاید بزرگترین بدبختی‌ها، تلقی می‌کنند؛ آنها برای تصاحب بیکدیگر، خطرات بزرگی را متحمل میشوند و حتی جانشان را بخطر میاندازند. چیزی که در عهد اخیر، در بهترین حالت، فقط در موارد زنا اتفاق می‌افتد. و بالاخره معیار اخلاقی نوینی برای داور در مورد مقاربت جنسی بوجود می‌آید. سوالی که پرسیده میشود تنها این نخواهد بود که آیا این مقاربت مشروع بود یا نامشروع، بلکه این نیز پرسیده خواهد شد که آیا

1- Theocritus

2- Moschus

3- Daphnis

4- Ciloe

5- Longus

6- Anacreon

7- Eros

از عشق متقابل برمیخاست یا نه . نگفته پیداست که در عمل فئودال یا بورژوا ، این معیار جدید نیز از سایر معیارهای اخلاقی دیگر بیشتر رعایت نمیگردد . صرفاً نادیده گرفته میشود . ولی از آنها هم بدتر نیست . در تئوری ، در روی کاغذ ، مانند آنهای دیگر پذیرفته میشود . و بیش از این نیز اکنون نمیتوان انتظار داشت .

در جائیکه عهد کهن پیشروی خود را بسوی عشق جنسی متوقف کرد ، قرون وسطی آنرا — بصورت زنا — مجدداً از سر گرفت . ما در بالا عشق شوالیه‌ای را که باعث موجد پیدایش ترانه‌های سحرگامی شد ، توضیح دادیم . هنوز يك دره وسیع بین این نوع از عشق که برای تلاشی از دواج میکوشید ، و عشقی که باید شالوده آن باشد ، وجود دارد ، دره‌ای که هرگز با کهنیت شوالیه‌گری کاملاً پر نشد . حتی هنگامیکه ما از لاتین‌های عاشق پشه به ژرمن‌های ^۱عفیف می‌رسیم ، در نیب‌لوگن‌لید^۱ مشاهده میکنیم که کریم هیلد^۲ — گرچه در خفا درست بهمان شدتی عاشق سیگ فریت^۳ بود که وی عاشق او بود — معیناً در جواب به اظهار گانتر^۴ منی‌بر اینک قول داده است که او را در اختیار شوالیه^۵ بگذارد که نامش را نمیرد ، او صرفاً جواب میدهد : " احتیاجی نیست که شما از من چیزی را بخواهید ؛ من همواره چنان خواهم بود که شما فرمان میدید . کسیکه شما ، ای آقای من ، برای شوهری من انتخاب میکنید ، من مشتاقانه خودم را در اختیارش خواهم گذاشت " . هیچگاه به مخیله او خطور نمیکند که عشق او را در این امر باید در نظر گرفت . گانتر خواستار برون هیلد^۶ است ، بدون اینکه هرگز وی را دیده باشد ، و اتزل^۷ نیز در مورد کریم هیلد چنین میخواهد . همین امر در گودران^۸ اتفاق میافتد که در آن اثر ، سیگ بانت^۸ ایرلندی خواستار

-
- | | | |
|-------------------|--------------|--------------|
| 1- Nibelungenlied | 2- Kriemhild | 3- Siegfried |
| 4- Gunther | 5- Brunhild | 6- Etzel |
| 7- Gudrun | 8- Sigebant | |

اوته^۱ نروژی است، اوتل از هگل انینگن^۲، هیلده^۳ ایرلندی را میخواستند؛ و بالاخره سیگ فرید مورلند^۴، هارتوت اورمانی^۵ و هرویگ سیلندی^۶، گودران را می طلبند؛ و در اینجا برای اولین بار، گودران بنا به میل آزادانه خود این فرد آخر را انتخاب میکند. طی القاطه عروسی یک شاهزاده جوان را، والدین او انتخاب میکنند. و اگر آنها زنده نیستند، او خودش با مشورت هالترین روسای واسال، که نظر آنها در تمام موارد وزنه بسیار سنگینی است، عروسیش را انتخاب میکند. و جز این هم نمیتواند باشد. برای شوالیه یا بارون، همانطور که برای خود شاهزاده، ازدواج یک عمل سیاسی، یک فرصتی است برای کسب قدرت از طریق پیوند های جدید؛ منافع خاندان، و نه تمایلات فردی، عامل تعیین کننده هستند. در اینجا عشق چگونه میتواند امیدوار باشد که در مورد زناشویی حرف آخر را بزند؟ برای اصناف شهرهای قرون وسطی نیز، همین امر صادق است. همان اهنایاتی که از آنها محافظت میکرد - نظامنامه صنف که با مقررات خاصش، خطوط تمایز تصنعی که قانوناً آنها را از اصناف دیگر، از هم صنفی های خود و از نوآموزان و شاگردان روزمزد جدا میکرد - محدوده های را که آنها میتوانند در آن همسر مناسب خود را بیابند بطور قابل توجهی تنگ میکرد. و این مسئله که چه کسی از همه مناسب تر است را، نه تمایلات فردی، بلکه منافع خانوادگی، بطور قطعی معین میکردند.

بنابراین تا آخر قرون وسطی، ازدواج در اکثریت عظیم موارد، همان چیزی که از ابتدا بود، باقی ماند، امری بود که بوسیله طرفین اصلی تصمیم گرفته نمیشد. در ابتدا، فرد بصورت ازدواج یافته بدنی میآمد، ازدواج یافته با یک گروه کامل از جنس مخالف. محتملاً مناسبت مشابهی در شکلهای بعدی

1- Ute 2- Hetel of Hegelingen 3- Hilde
 4- Siegfried of Morland 5- Hartmut of Ormany
 6- Herwig of Seeland

ازدواج گروهی وجود داشت، با این تفاوت که گروه بطور روزافزونی کوچکتر میشد. در ازدواج یارگیری، قانون براینست که مادران ازدواج فرزندان خود را ترتیب میدهند؛ و در اینجا نیز ملاحظات علائق جدید، مناسبتی که باید موضع زوجهای جوان را در تیره یا قبیله مستحکم کند، عامل تعیین کننده است. و هنگامیکه با غلبه مالکیت خصوصی بر مالکیت اشتراکی، و با در مد نظر داشتن توارث، حق پدری و یکتا همسری غلبه می یابند، ازدواج، بیش از همیشه، مبتنی بر ملاحظات اقتصادی میشود. شکل ازدواج بوسیله خریداری ناپدید میشود، خود معامله، بطور روزافزونی بطریقی انجام میگردد که نه تنها زن، بلکه مرد نیز ارزش گذاری میشود. و نه بر مبنای خصوصیات شخصی بلکه بر مبنای دارائیش. این فکر که تمایلات متقابل طرفین اصلی باید دلیل تعیین کننده ازدواج باشد، در عمل طبقات حاکم از همان ابتدا ناشناخته بود. چنین چیزهایی در بهترین حالت فقط در داستانهای عاشقانه واقع میشد - و یا در میان طبقات تحت ستم، که به حساب نمی آمدند.

وضع، تا هنگام پیدایش تولید سرمایه داری چنین بود، زمانی که پس از عصر کشفیات جغرافیائی، فتح جهان از طریق تجارت جهانی و صنعت آغاز شد. ممکن است تصور شود که این شیوه ازدواج کاملاً با آن مناسب بود، و در حقیقت هم چنین بود. ولی معبداً - ریشخند تاریخ را حدی نیست - این تولید سرمایه داری بود که شکاف قطعی را در آن بوجود آورد. با مبدل کردن تمام اشیاء به کالا، تمام مناسبات سنتی کهن را از بین برد، و بجای رسوم موروثی و حقوق تاریخی، خرید و فروش را گذاشت، قرار داد "آزاد" هد. س. ماین^۱، حتی بعد از انگلیسی، تصور میکرد که کشف عظیمی کرده است و تخیکه میگفت که کل پیشرفت ما در مقایسه با اعصار گذشته اینست که از موضع و مقام اجتماع^۲ی به قرارداد رسیدیم، از یک وضع امور موروثی به وضعی از امور که داوطلبانه

برقرار شده است - ابرازی که با همه درستی، خیلی پیش از آن درمانیست کمونیست آمده بود.

اما عقد قرارداد متضمن وجود مردمی است که آزادی بتوانند اختیار خود، اصال و دارائیشان را داشته باشند، و با یکدیگر بر منائی مساوی مقابل شوند. بوجود آوردن چنین اشخاص "آزاد" و "ساوی" دقیقاً یکی از تکالیف عده تولید سرمایه داری بود. گرچه در ابتدا این امر فقط بطریقی ناآگاهانه انجام گرفت، و بعلاوه تحت یک نقاب مذهبی بود، معبذ از زمان نهضت اصلاح طلبی لوتری و کالوینیستی، این امر بصورت یک اصل مسجل درآمد که یک فرد فقط در صورتی کاملاً مسئول اصال خود است که هنگام اجرای آن دارای آزادی کامل اراده باشد؛ و اینکه مقاومت در برابر اجبار به انجام اصال غیر اخلاقی، یک وظیفه اخلاقی است. اما این اصل چگونه با عملکرد گذشته ازدواج جور در میآید؟ بنا بر مفهوم های بورژوازی، ازدواج یک قرارداد، یک امر قانونی، و در حقیقت مهمترین آنها بود، زیرا تن و روح دو نفر را برای تمام طول زندگی واگذار میکرد. درست است که بطور صوری این معامله دواطلبانه انجام میگرفت، بدون رضایت طرفین انجام نمی یافت؛ ولی این مسئله که این رضایت چگونه بدست میآید، و ازدواج چگونه واقعا ترتیب داده میشود را همه بخوبی میدانستند. اما اگر آزادی واقعی انتخاب برای همه قرارداد های دیگر خواسته میشود، چرا برای این یکی خواسته نشود؟ آیا دوجوانی که میخواستند با هم ازدواج کنند این حق را نداشتند که خودشان، بدون نشان، و اندامهای آنها، آزادانه واگذار کنند؟ آیا عشق جنسی در اثر شوالیهگری مرسوم نشد؟ و آیا عشق زن و شوهری، در مقابل عشق زناکارانه شوالیه ها، شکل مناسب بورژوازی آن نبود؟ اما اگر این وظیفه همسران بود که یکدیگر را دوست داشته باشند، آیا این همانقدر وظیفه عاشقان نبود که فقط با یکدیگر ازدواج

کنند و نه با هیچکس دیگر؟ و آیا حق این عشاق بالاتر از حق والدین، بستگان و سایر میانجی‌ها و دلالهای سنتی ازدواج نبود؟ اگر حق بررسی و تمیز شخصی آزاد در امور کلیسا و مذهب، خود را بدون رعایت تشریفات تحمیل کرد، این حق چگونه میتوانست در مقابل ادعای غیر قابل تحمل نسلهای پیر، در واگذاری جسم و روح، مالکیت، شادی و غم نسلهای جوان متوقف شود؟

پیدایش این سئوالات، در دورانی که در آن تمام طلاق اجتماعی قدیمی سست شدند و شالوده‌های تمام مفاهیم سنتی بلزله درآمدند، اجتناب ناپذیر بود. اندازة جهان ناگهان تقریباً ده برابر شده بود، آنکه نه تنها یک چهارم کره، بلکه تمام کره زمین در مقابل چشمان خیره اروپائیان غریبی، که اکنون برای تصاحب هفت اقلیم دیگر شتاب میکردند، باز شده بود. و مرزهایی هم که شیوه تفکر مجاز قرون وسطایی بوجود آورده بود، بهمان سان که مرزهای باریک کهن سرزمین‌هایشان از میان رفت، ناپدید شدند. افق‌ی بینهایت وسیع‌تر، هم در مقابل چشمان بیرونی و هم در برابر نگاه درونی انسان، گشوده شد. احترامات و امتیازات فائده‌صنفی، که از طریق نسل‌ها رسیده بود، برای مرد جوانی که ثروت هندوستان و معاون طلا و نقره‌مکزیکو ویتوس^۱ او را خیره کرده بود، چه فایده‌ای داشتند؟ این دوران سرگردانی و شوالیهگری بهرزواری بود؛ و داستان‌های عشقی و رویاهای عاشقانه خود را نیز، گوچه بر صحنای، هرزواری و با اهداف بهرزواری در مقابل چشم، داشت.

بدین طریق بهرزواری نوحاسته، بخصوص در کشورهای پروتستان، جایی که نظام موجود از همه جا بیشتر متزلزل شده بود، بطور روزافزونی آزادی انعقاد قرارداد برای ازدواج را نیز برسمیت شناخت، و بطریقی که در بالا ذکر شد آنرا بمورد اجرا گذاشت. ازدواج، بصورت ازدواج طبقاتی باقی

ماند، ولی طرفین در محدوده‌های يك طبقه، تا درجه معینی آزادی انتخاب داشتند، و بر روی کاغذ، در تئوری اخلاقی، و در توصیف‌های شاعرانه، هیچ چیز بدینسان مسلم نبود که هر ازدواجی که بر بنیاد عشق جنسی متقابل و توافق واقعا آزادانه مرد و زن بنا نشده باشد، غیر اخلاقی است. خلاصه، ازدواج مبتنی بر عشق، يك حق انسانی اعلام شد؛ نه تنها حق مرد (droit de l'homme)، بلکه بطور استثنائی، حق زن نیز (droit de la femme).

اما این حق انسانی، از يك نظر با اصطلاح حقوق انسانی دیگر متفاوت بود. در حالیکه این حقوق دیگر، در عمل، محدود به طبقه حاکمه، یعنی بورژوازی بودند — طبقه تحت ستم، پرولتاریا، بطور مستقیم یا غیر مستقیم از آنان محروم بود — ریشخند تاریخ خود را بار دیگر نشان می‌دهد. طبقه حاکمه، هنوز تحت تسلط تاثیرات اقتصادی آشنا، باقی می‌ماند و بنابراین، فقط در موارد استثنائی، ازدواج‌های واقعا دواطلبانه می‌تواند وجود داشته باشد؛ در حالیکه همانطور که دیده‌ایم، این امر در میان طبقه مغلوب يك قاعده است.

بدین طریق آزادی کامل در ازدواج فقط هنگامی می‌تواند بطور عام عملی شود، که الغاء تولید سرمایه داری، و مناسبات مالکیتی که بوسیله آن ایجاد شده است، تمام آن ملاحظات اقتصادی فرعی، که هنوز يك چنین تاثیر قدرتمندی در انتخاب شریک بازی میکند، را از میان برده باشد. در آن هنگام هیچ انگیزه دیگری، بجز عاطفه متقابل باقی نخواهد ماند.

از آنجا که عشق جنسی، بنا بر نفس ماهیتش انحصاری است — گرچه این انحصار امروز فقط توسط زن کاملاً محقق می‌شود — بنابراین ازدواجی که مبتنی بر عشق جنسی است نیز بنا بر نفس ماهیتش، یکتا همسرانه است. ما دیدیم که باکوفن، هنگامیکه پیشرفت از ازدواج گروهی به ازدواج فردی را قصد کار زنان می‌دانست چقدر ذی‌حق بود؛ تنها پیشروی از ازدواج یارگیری به

یکتا همسری را میتوان به حساب مرد گذاشت ، و تاریخا این بطور عمده شامل بدتر شدن موضع زن و تسهیل بیوفائی از جانب مرد شد . با از میان رفتن ملاحظات اقتصادی که زن را مجبور میکند که بیوفائی مرسوم مرد را تحمل کند - نگرانی در باره معاش و حتی بیشتر از آن در مورد آتیه فرزندانش - تساوی زنانی که بدین طریق بدست میآید ، با اتکاء به تمام تجارب گذشته میتوان گفت که به نحو بسیار موثرتری باعث خواهد شد که مردان واقعا یکتا همسر شوند ، و نه اینکه زنان چند شوگردند .

اما چیزی که بطور قطعی در یکتا همسری از میان میروید ، تمام آن خصوصیات است که یکتا همسری از آنجهت که از مناسبات مالکیت نشأت گرفته است ، بها خود دارد . اینها عبارتند از ، اولاً تفوق مرد ، وثانیاً غیر قابل فسخ بودن ازدواج . تفوق مرد در ازدواج ، صرفاً یکی از نتایج تفوق اقتصادی اوست ، و بهرآنها آن ، خود بخود نابود میشود . غیر قابل فسخ بودن ازدواج ، تا اندازه ای مربوط به آن شرایط اقتصادی است که یکتا همسری از آن بوجود آمد ، و تا اندازه ای سنتی است مربوط به زمانی که ارتباط بین این شرایط اقتصادی و یکتا همسری هنوز کاملاً فهمیده نشده و توسط مذهب تشدید میشد . این امر امروز هزاران بار نقض شده است . اگر تنها ازدواج هایی که مبتنی بر عشق میباشند اخلاقی هستند ، پس تنها آنهایی نیز اخلاقی هستند که در آنها عشق ادامه می یابد . دوام میل عشق جنسی فردی ، برحسب فرد ، بخصوص در میان مردان ، بسیار متفاوت است ؛ قطع مسلم علاقه ، یا جانشینی آن با يك عشق پرشور جدید ، جدائی را ، هم برای طرفین و هم برای جامعه ، امری مبارك میسازد . تنها در آن زمان مردم از زحمت افتادن در گرداب بی سرانجام تشریفات انجام طلاق رها میشوند .

بدین طریق آنچه که در حال حاضر در مورد انتظام مناسبات جنسی - بعد از نابودی قریب الوقوع تولید سرمایه داری - میتوانیم حدس بزنیم عمدتاً يك خصوصیت منفی دارد ، و بیشتر محدود به آن چیزهایی است که از میان

خواهد رفت . اما چه چیزی بآن اضافه خواهد شد ؟ پاسخ این سؤال ، بعد از آنکه يك نسل نوین پرورش یافت ، معین خواهد شد : نسلی از مردانی كه هیچگاه در سراسر زندگیشان فرصت خریدن تسلیم زن را ، با پول یا با هر وسیله قدرت اجتماعی دیگر ، نداشته‌اند ، و يك نسل از زنانی كه هیچگاه مجبور نبوده‌اند خود را به هیچ مردی ، بخاطر هیچ ملاحظه‌ای بجز عشق واقعی ، تسلیم کنند ، یا از تسلیم خود به معشوقه‌های خویش بخاطر ترس از عواقب اقتصادی آن خودداری نمایند . هنگامیکه چنین مردمانی پیدا شدند ، آنچه را که ما می‌گوئیم آنها باید انجام دهند ، به پیشری نخواهند گرفت . آنها کردار خود ، و افکار عمومی خود در مورد رفتار هر فرد ، را برقرار خواهند ساخت . و السلام .

فعلا بگذارید به مورگان ، که از او اینهمه دور شده‌ایم ، بازگردیم . بررسی تاریخی نهاد های اجتماعی که در اثنای دوران تمدن بوجود آمد ، خارج از قلمرو کتاب اوست . بالنتیجه اوفقط بطور مختصر به سرنوشت یگانه‌مصری در این دوران می‌پردازد . او نیز تکامل خانواده یکتا همسر را ، به شاه يك پیشرفت ، به شاه يك شدن به تساوی کامل جنسها میدانند ، اما بدون این که تصور کند که به هدف رسیده است . ولی او می‌گوید " هنگامیکه این حقیقت پذیرفته شد که خانواده از چهار شکل متوالی گذشته است ، و اکنون در شکل پنجم است ، بلافاصله این سوال پیدا میشود که آیا این شکل میتواند در آینده نیز دائمی باشد . تنها جوابی که میتوان داد اینست که خانواده باید با پیشرفت جامعه پیشروی کند و باتغییر جامعه تغییر نماید . همانطور که در گذشته نیز چنین بوده است ، خانواده مخلوق سیستم اجتماعی است ، و فرهنگ آنرا منعکس خواهد کرد . همانطور که خانواده یکتا همسر از آغاز تمدن تا کنون ، و بطور کاملاً محسوس در عصرهای جدید ، پیشرفت زیادی کرده‌است ، لا اقل میتوان تصور کرد که هنوز میتواند بهبود بیشتری یابد تا اینکه تساوی جنسها بدست آید . اگر خانواده یکتا همسر نتواند ضروریات جامعه را در

آینده دور برآورده کند، مشکل بتوان ماهیت جانشین آنرا پیش‌بینی کرد.

تبرستان

www.tabarestan.info

فصل سوم تیره ایروکونی

اکنون به بررسی يك كشف دیگر مورگان میپردازیم که از نظر اهمیت، حداقل در ردیف طرحی است که اواز تجدید ساختمان شکل بدوی خانواده از سیستم همخونی بدست داده است؛ و آن اینست که پیکرهای همخون در قبیله سرخپوستان امریکا - که بنام حیوانات خوانده میشوند - در اساس باز نه‌آی یونانی و ژانتس رومی یکی هستند؛ اینکه شکل امریکائی شکل اصلی تیره بود، و شکل یونانی و رومی شکلهای بعدی و اشتقاقی بودند؛ اینکه تمامی سازمان اجتماعی یونانیان و رومیهای مصرهای اولیه، در تیره، فراتری و قبیله، معادل دقیق خود را در میان سرخپوستان امریکا می‌یابند؛ اینکه (تا آنجا که منابع کنونی ما نشان می‌دهد)، تیره نهادیست که در میان تمام بربرها، تا هنگام ورود آنها به تمدن، و حتی بعد از آن، مشترک بوده است - این کشف، ناگهان دشوارترین قسمتهای تاریخ اولیه یونان و روم را روشن کرد. و در همین حال پرتو غیر منتظره‌ای بروی ویژگیهای اساسی ساخت اجتماعی اعمار اولیه - قبل از ایجاد دولت - افکند. گرچه این امر هنگامیکه فهمیده میشود، خیلی آسان جلوه میکند. معیناً مورگان در همین اواخر آنرا کشف کرد. او هنوز در اثر اولیه‌اش که در سال ۱۸۷۱ منتشر شد، این راز را کشف نکرده بود. رازی که کشف آن، مورخین ماقبل تاریخی از خود مطمئن انگیزی را برای مدتی بسکوت بزدا نه‌ای و داشته بود.

واژه لاتینی gens، که مورگان آنرا بمشابه يك عنوان عام برای این پیکر همخون بکار میبرد، مانند معادل یونانی genos، از ریشه مشترک آریائی gan است (در ژرمن که g آریائی، طی القاعده به k مبدل میشود، این واژه تبدیل به kan میشود)، که بمعنای بوجود آوردن است. genos, gens،

واژه سانسکریت Janas ، واژه گوتیک kuni (برمنای همان قاعده فوق‌الذکر) ، واژه نورديك كهن و آنگلساکسون kyn ، انگلیسی kin واژه ژرمن طیبای میانه künne ، همه متساویا بمعنای خویشاوندی ، نسب ، هستند . ولی ، gens در لاتین و genos در یونانی ، همیشه در مورد آن پیکرهای همخونی بکار میروند که يك نسب مشترك دارند (در این مورد يك جد مشترك) و از طریق نهادهای اجتماعی و مذهبی معینی در يك جماعت خاص با يكدیگر پیوند دارند ، و منشأ و ماهیت آنها تاکنون برای تمام مورخین ما تاریك مانده بود .

ما در بالا ، در رابطه با خانواده پونالوآئی ، دیدیم که چگونه يك تیره در شکل اصلی‌اش تشکیل میگردد . تیره شامل تمام اشخاص است که بخاطر ازدواج پونالوآئی ، و در انطباق با مفاهیمی که ضرورتا در آنجا رایج بود ، شامل اخلاف شناخته شده يك جده فردی معین — بنیادگذار تیره — بود . از آن جا که در این شکل از خانواده ابویت ناسلم است ، فقط تبارزن معتبر شناخته میشود . از آنجا که برادران نه با خواهرانشان ، بلکه فقط با زنانی از نسب های متفاوت میتوانند ازدواج کنند ، فرزندی که از این زنان متولد میشوند ، برمنای حق مادری ، در خارج از تیره قرار میگیرند . بدین طریق فقط نوزادان دختران هر نسل در گروه خویشاندی باقی میمانند ، در حالیکه نوزادان پسرها به تیره‌های مادریشان تعلق میگیرند . این گروه همخون ، بعد از آنکه خودش را بصورت يك گروه جدا از گروه‌های مشابه داخل قبیله متشکل کرد ، چه میشود؟ مورگان ، تیره ایروکوئی ، بخصوص تیره قبیله سنکا را ، به‌شابه شکل کلاسیک تیره اصلی در نظر میگیرد . آنها هشت تیره دارد که بنامهای حیوانات زیر نامیده میشوند : ۱- گرگ ؛ ۲- خرس ؛ ۳- لاک پشت ؛ ۴- سگ آبی ؛ ۵- آهو ؛ ۶- نوک دراز (پاشله) ؛ ۷- مرغ ماهیخوار ؛ ۸- عقاب . رسوم زیر در هر تیره وجود دارد .

۱- ساجم (sachem) (رئیس‌زمان صلح) و رئیس (رهبر زمان جنگ)

خود را انتخاب میکرد. ساچم سالی یکبار در خود تیره بایست انتخاب میشد، و منصب او در تیره موروئی بود، به این معنا که بمجرد خالی شدن باید پسر میشد. رئیس جنگ میتواند از خارج تیره نیز انتخاب شود و منصب او میتواند برای مدتی خالی بماند. پسر ساچم قلبی هیچگاه انتخاب نمیشد زیرا در میان ایروکوئی ها حق مادری وجود داشت، و بنابراین پسر متعلق به يك تیره مختلف بود. ولی پسر برادر یا خواهر غالباً انتخاب میشدند. هنگام انتخابها، همه - هم مردان و هم زنان - رای میدادند، ولی این انتخاب میبایست بوسیله هفت تیره دیگر تأیید شود، و فقط در آن هنگام شخصی انتخاب شده با تشریفات برگارگمارده میشد، و این امر توسط شورای عمومی تمام کفدراسیون ایروکوئی اجرا میگشت. اهمیت این مسئله را بزودی خواهیم دید. قدرت ساچم در تیره، خصلتی پدرانه و مطلقاً معنوی داشت. او هیچ ابزار سرکشی در اختیار نداشت. او بخاطر موقعیتش يك عضو شورای قبیلهای سنکا، و همین طور عضو شورای کفدراسیون تمام ایروکوئی ها هم بود. رئیس جنگ فقط در ماموریت های نظامی میتواند فرمان دهد.

۲- تیره میتواند هر زمان که بخواهد، ساچم و رئیس جنگ را خلع کند. این نیز مشترکاً توسط مردان و زنان انجام میگرفت. پس از آن شخص خلع شده، مانند دیگران، بصورت يك جنگجوی ساده و شخص معمولی در میآمد. شورای قبیله نیز میتواند ساچم ها را، حتی طیرفم خواست تیره، خلع کند.

۳- هیچ عضوی اجازه ندارد که در درون تیره ازدواج کند. این قانون بنیادی تیره است. پیوندی است که آنها بهم نگاه میدارد؛ این، بیان منفی مناسبات خونی کاملاً مثبتی است که در اثر آن، افرادی که در آن مناسبت درگیر هستند، در واقع يك تیره میشوند. مورگان با کشف این فاکت ساده، برای اولین بار ماهیت تیره را آشکار ساخت. این امر که تا آن زمان، تیره چقدر کم شناخته شده بود، از گزارش های قلبی در مورد وحشیان و بربرها

ثابت میشود، که در آنها و پیکرهای مختلفی که سازمان تیره‌ای را میساختند، از روی نادانی بدون تمایز، قبیله، طایفه، نام thum و غیره خوانده میشدند؛ و گاه در مورد اینها اظهار میشد که در هریک از چنین پیکرهایی ازدواج ممنوع است. این مسئله باعث سردرگمی بی سرانجامی شد که آقای ملک‌النار توانست مانند ناپلئون در آن دخالت کند و با او امر خود نظم بیافریند: تمام قبائل تقسیم میشوند به آنهایی که در درون آنها ازدواج ممنوع است (برون همسر)، و آنها که در درون آنها ازدواج مجاز است (درون همسر). بعد از اینکه او بدین طریق امور را کاملاً در هم ریخت، توانست به عمیق‌ترین بررسیها در مورد اینکه کدامیک از دو طبقه مزخرف او قدیتر است - برون همسر یا درون همسر - بپردازد. این حرفچیزند، بمجرد کشف تیرمهرمنای مناسبات خوئی، و بالنتیجه عدم امکان ازدواج بین اعضاء آن، خود بخود از بین رفت. بدیهی است در مرحله‌ای که ایروکوئی‌ها را مشاهده میکنیم، قانونی که ازدواج در تیره را ممنوع میکند، کاملاً اجرا میگردد.

۴- مایملک اشخاص متوفی، در میان سایر اعضاء تیره تقسیم میشد - باید در درون تیره باقی میماند. با در نظر داشتن ناچیزی دارائی که ایروکوئی‌ها میتوانست از خود باقی بگذارد، ارثیه او در میان نزدیکترین وابستگانش در تیره تقسیم میشد؛ هنگامیکه يك مرد میمرد، در میان برادران و خواهران طبیعی و داییش تقسیم میشد؛ و قتیكه يك زن میمرد، در میان فرزندان و خواهران طبیعی، ولی نه در میان برادرانش. این امر دقیقاً دلیل آنست که چرا ارث بردن زن و شوهر از یکدیگر غیر ممکن بود، و چرا فرزندان نمیتوانستند از پدرشان ارث ببرند.

۵- اعضاء تیره باید بیکدیگر کمک میکردند، از هم حفاظت مینمودند، و بخصوص در انتقام گرفتن از ضایعاتی که توسط خارجیها وارد میآمد، از یکدیگر حمایت میکردند. يك فرد میتواند برای حفظ امنیت خود به حمایت تیره‌اش متکی باشد، و متکی هم بود. هرکس که با و صدمه وارد میآورد، به تیره صدمه

زده بود. الزام به انتقام خونی، از این — یعنی علائق خونی تیره — منشاء میگرفت، و ایروکوئی ها آنها بدون قید و شرط می پذیرفتند. اگر فردی که عضو تیره نبود، یکی از اعضاء تیره را میکشت، تمام تیره شخص کشته شده، متعهد به گرفتن انتقام خونی بود. در ابتدا کوشش میشد که وساطت شود. يك شورا از تیره شخص قاتل تشکیل میشد و پیشنهادات به شورای تیره شخص مقتول برای مصالحه میداد، که بیشتر به شکل ابراز تاسف و اهدای تحف بسیار با ارزش بود. اگر اینها پذیرفته میشدند، مسئله خاتمه یافته بود. اگر نه، تیره مصدرم، يك یا چند فرد را برای انتقام گیری معین میکرد، و وظیفه آنها این بود که جانی را تعقیب کرده و بکشند. اگر این عمل انجام میشد، تیره دوم حق شکایت نداشت؛ تصفیه حساب انجام یافته بود.

۶- تیره، نامها یا يك سلسله نامهای معینی دارد، که تنها آن تیره از میان تمام قبيله، میتواند از آنها استفاده کند، بطوریکه نام يك فرد نیز معرف تیره اوست. يك نام تیره ای، بصورت امری بدیهی و مسلم، حقوق تیره ای را با خود دارد.

۷- تیره میتواند بیگانگان را بدرون خود بپذیرد، و بدین طریق آنها را در کل مجموعه قبيله وارد کند. آن اسرای جنگی که کشته نمیشدند، با پذیرفته شدن بدرون يك تیره، عضو قبيله سنکا میشدند، و بدین طریق حقوق کامل قبيله ای و تیره ای را کسب میکردند. عمل پذیرفتن بنا به درخواست اعضاء منفرد تیره انجام میگرفت — مردان، شخص بیگانه را بصورت برادر یا خواهر می پذیرفتند؛ زنان بصورت فرزندان. برای تأیید، پذیرش تشریفات بدرون قبيله ضروری نبود. تیره هایی که بطور استثنائی کم جمعیت شده بودند، غالباً با پذیرفتن توده ای از قبيله دیگر — با رضایت آن تیره — کمبود خود را جبران میکردند. در میان ایروکوئی ها، تشریفات پذیرش بدرون تیره در يك جلسه عمومی شورای قبيله، که آنها عملاً تبدیل به يك مراسم مذهبی میکرد، انجام میگرفت.

۸- مشکل است که بتوان وجود مناسک مذهبی خاص را در میان تیره های

سرخپوست ثابت کرد- و معبدا مراسم مذهبی سرخپوستان، کم و بیش مربوط به تیره هستند. ایروکوئی ها، در شش مراسم مذهبی سالانه شان، ساچم ها و روسای جنگی هر تیره را، از لحاظ سمت، به‌شابه "نگاهد ارندگان ایمان" تلقی می‌کردند؛ و آنها نیز عملکردهای کشیش مآبانه داشتند.

۹- تیره يك گورستان اشتراکی دارد. گورستان ایروکوئی های ابالست نیویورك که از همه جهات توسط سفیدپوستان محاصره شده‌اند، اکنون نابود شده است ولی سابقا وجود داشته‌است. این گورستان اشتراکی هنوز در میان سایر قبائل سرخپوست وجود دارد مثلا در میان توسکارورها، قبایله‌ای که از نزد يك وابسته به ایروکوئی هاست، و گرچه مسیحی هستند ولی هنوز در گورستان خود يك ردیف خاص برای هر تیره نگاه می‌دارند، بطوریکه ما در، ولی نه پدر، در همان ردیفی دفن می‌شود که فرزندانش در میان ایروکوئی ها نیز تمام اعضا تیره، در مراسم تشییع جنازه، عزاداری می‌کنند، قبر را می‌کنند، مرثیه می‌خوانند، و غیره.

۱- تیره، يك شورا، مجمع دموکراتیک تمام مردان و زنان بالغ عضو تیره، دارد که همگی آراء مساوی دارند. این شورا، ساچم ها و روسای جنگی، و هم چنین سایر "نگاهد ارندگان ایمان" را انتخاب و خلع می‌کند، در مورد تاوان (ورجیلد)^۲، با انتقام خونی برای اعضا مقتول تیره، تصمیم‌گیری می‌کند. بیگانگان را بدرون تیره می‌پذیرد. خلاصه، قدرت عالی در تیره است.

اینها قدرتهای يك تیره تیبیک سرخپوست است. "تمام اعضا يك تیره ایروکوئی شخصا آزاد بوده و میبایست از آزادی یکدیگر دفاع کنند؛ آنها از نظر امتیازات و حقوق شخصی مساوی بودند، ساچم و روسا هیچ نوع برتری نداشتند؛ آنها (انجمن‌های) اخوت بودند که بوسیله علائق خویشاوندی بهم وابسته بودند. آزادی، برابری، برادری، گرچه هیچگاه فرمول بندی نشده بود، اصول اساسی تیره بود. تیره، واحد يك سیستم اجتماعی بود که جامعه

سرخپوستان بر بنیاد آن سازمان یافته بود. این امر، آن احساس استقلال و وقار شخصی، صفات جهانشمول سرخپوستان را، توضیح میدهد.^۱

سرخپوستان سراسر امریکای شمالی، هنگامیکه کشف شدند، بر مبنای حق مادری در تیره‌ها سازمان یافته بودند. فقط در چند قبیله، مانند داکوتاهای^۱، تیره‌ها بزوال گرائیده بودند، در حالیکه در سایر قبائل، مانند اوجیب‌واها^۲ و اوماهاها^۳، آنها بر مبنای حق پدری سازمان یافته بودند.

در میان قبائل سرخپوست بیشماری که بیش از پنج یا شش تیره داشتند، مشاهده میکنیم که سه، چهار یا تعداد بیشتری تیره در يك گروه خاص متحد شده اند، که مورگان — با ترجمه دقیق این واژه سرخپوستی به معادل یونانی آن — آنرا فراتری (برادری) میخواند. بدینطریق، سنگاها و دو فراتری دارند، که اولی تیره‌های يك تا چهار را در بر میگیرد، و دومی تیره‌های پنج تا هشت را. بررسی نزدیکتر نشان میدهد که این فراتری‌ها عمدتاً، نمایندۀ آن تیره‌های اصلی هستند که قبیلۀ در آغاز بآنها تقسیم شده بود؛ زیرا با ممنوعیت ازدواج در درون تیره، هر قبیلۀ ضرورتاً باید حداقل شامل دو تیره میشد تا بتواند مستقلاً موجودیت داشته باشد. با بزرگ شدن قبیلۀ، هر تیره مجدداً به دو یا تعداد بیشتری تیره تقسیم میشود، که هر يك از آنها اکنون بصورت يك تیره جداگانه ظاهر میشوند، در حالیکه تیره اصلی که تمام تیره‌های دختر را در بر میگیرد، بصورت يك فراتری در میآید. در میان سنگاها و غالب قبائل دیگر سرخپوست، تیره‌های يك فراتری، تیره‌های برادر هستند، در حالیکه آنهايکۀ در فراتری دیگر هستند تیره‌های پسر عموشمرده میشوند — اینها عنوانهای هستند که همانطور که دیده ایم، يك اهمیت خیلی واقعی و پر معنی در سیستم همخونی امریکائی دارند. در حقیقت در ابتدا هیچ سنگائی نمیتوانست در درون فراتری اش ازدواج کند؛ اما این ممنوعیت

مدهاست که برافتاده ، و فقط محدود به تیره است . سنکا ها رسمی داشتند که بر مبنای آن ، خرمن و آهو ، دو تیره اصلی بودند که تیره های دیگر از آنها برخاسته بودند . هنگامیکه این نهاد نوین کاملاً ریشه گرفت ، بر حسب ضرورت تعدیل می یافت . برای اینکه توازن حفظ شود ، گاهی کل تیره هائی از فراتری های دیگر ، به فراتری هائی که تیره های آنها از بین رفته بود ، منتقل میشدند . این امر نشان میده که چرا ما تیره هائی با يك نام واحد را در فراتری های قبائل مختلف می یابیم .

در میان ایروکوئی ها ، عملکرد های فراتری قسماً اجتماعی و قسماً مذهبی هستند . ۱- در بازی باکوی ، يك فراتری در مقابل فراتری دیگر قرار میگرفت ؛ هر فراتری بهترین بازیکنان خود را بحدان می آورد و سایر اعضا فراتری بصورت تماشاچی ، بر حسب فراتری ، در می آمدند ، که روی پیروزی طرف های خود با يك دیگر شرط بندی میکردند . ۲- در شورای قبيله ، ساچم ها و روسای جنگ هر فراتری ، با هم جمع میشوند ، و گروه در مقابل يك دیگر قرار میگیرند ، و هر سخنگو ، نمایندگان هر فراتری را بحثابه يك پیکر مجزا ، مخاطب قرار میده د . ۳- اگر در قبيله قتلی واقع شده باشد ، و مقتول و قاتل متعلق به يك فراتری واحد نباشند ، تیره هزاراد غالبا به تیره های برادر متصل میشود ؛ اینها يك شورای فراتری تشکیل میدادند و فراتری دیگر را ، بحثابه يك پیکر مخاطب قرار میدادند و از آن میخواستند که شورای برار اصلاح امر تشکیل دهد . در اینجا نیز فراتری بصورت تیره اصلی ، و با چشم انداز پیروزی بیشتری از تیره های منفرد ، نوزادانش ، ظاهر میشود .

۴- هنگام مرگ افراد مهم ، فراتری مقابل ، ترتیب تشییع جنازه و مناسك دفن را میداد ، در حالیکه فراتری شخص متوفی بعنوان هزاراد شرکت میکرد . اگر يك ساچم میرد ، فراتری مقابل ، شورای فدرال ایروکوئی ها را از خالی شدن منصب مطلع میکرد . ۵- شورای فراتری مجدداً برای انتخاب يك ساچم تشکیل میشود . تأیید بوسیله تیره های برادر ، يك امر مسلم بود ، اما تیره های فراتری

دیگر ممکن بود مخالفت کنند. در چنین مواردی شورای فراتری مقابل تشکیل جلسه میداد و اگر مخالفت تأیید میشد، انتخابات باطل بود. ^۶ درگذشته ایروکوئی ها اسرار مذهبی خاص داشتند که سفیدپوستان آنها را گزهای طبی میخواندند. در میان سنکاها این مراسم بوسیله دو [انجمن] اخوت مذهبی، یکی برای هر فراتری، ترتیب داده میشد. با اجرای مناسک معینی برای ورود اعضا جدید. ۷- اگر همانطور که تقریباً مسلم است، چهار تبار (گروه های خویشاوندی) که چهار اقلیم تلاسکالارا در زمان فتح در تصرف داشتند، چهار فراتری بوده باشند، این امر ثابت میکند که فراتری ها، مانند یونانیها و پیکرهای همخون مشابه در میان ژرمن ها، بشابه واحد های نظامی نیز عمل میکردند. این چهار تبار، هر یک بشابه یک گروه جنگی مجزا، با پرچم و یونیفرم خود و رهبر خود، به جنگ میرفتند.

همانطور که چندین تیره یک فراتری را تشکیل میدادند، همانطور نیز در شکل کلاسیک، چندین فراتری یک قبیله را تشکیل میدادند. در بسیاری موارد حلقه میانی- یعنی فراتری- در میان قبائل خیلی ضعیف شده، وجود نداشت. ویژگیهای مشخص قبائل سرخپوست در آمریکا کدامند؟

۱- داشتن سرزمینی برای خود و نامی برای خود. هر قبیله، علاوه بر منطقه اسکان بالفعل، دارای سرزمین وسیعی برای شکار و ماهیگیری بود. در ماوراء این سرزمین، یک حاشیه وسیع زمین قرار داشت که به سرزمین قبیله دیگر میرسید؛ حد این زمین بیطرف، در نقاطی که زبان دو قبیله بهم نزدیک بود، کوچک، و در غیر اینصورت بزرگ بود. جنگلهای مرزی ژرمن ها، زمینهای بایری کوه سوئوی^۲ های قیصر در اطراف سرزمین خود ایجاد کردند، ایسار نولت^۳ (جارن و^۴، لیمس دانیکوس دانمارکی) بین دانمارکیها و ژرمن ها، جنگل ساکسونی، و

1- Tlascalà 2- Suevi 3- Isarnholt

4- Jarnved 5- Limes Danicus 6- Saxon

برانی بر (جنگ دفاعی در زبان اسلاوی) — که براند نبرگ^۲ نام خود را از آن میگیرد — بین ژرمن ها و اسلاوها ، چنین سرزمین های بیطرفی بودند. ظروبی که بدین طریق بوسیله مرزهایی که کاملاً خوب مشخص نشده بود محدود میگشت ، زمین مشترک قبیله بود که قبائل همسایه نیز آنرا بهمین صورت میشناختند ، و قبیله در مقابل هر نوع تخطی از آن دفاع میکرد . در غالب موارد ، نامشخصی مرزها فقط هنگامی باعث يك درد سر علی میشد ، که جمعیت بسیار زیاد شده باشد . بنظر میرسد که نامهای قبیله ای ، بیشتر بر اثر تصادف انتخاب شده باشند تا یک آگاهانه . برور ایام غالباً اتفاق می افتاد که قبائل همسایه قبیله را بنا میخواندند بجز نامی که خود قبیله بر خود نهاده بود ، مثل مورد ژرمن ها — [die Deutschen] ، که اولین اسم جامع تاریخی آنها [Germanen] — را سلتی ها بآنها دادند .

۲ — يك لهجه محلی خاص تنها برای يك قبیله در حقیقت قبیله و لهجه محلی بطور عمده بیک حد وسعت دارند . در امریکا ، ایجاد قبائل و لهجه ها محلی جدید ، از طریق تقسیم مجدد ، تا همین زمانهای اخیر وجود داشت ، و حتی امروزه نیز بسختی میتواند کاملاً قطع شده باشد . هنگامیکه دو قبیله ضعیف شده در يك قبیله ادغام میشوند ، بطور استثنائی دیده میشود که دو لهجه محلی خیلی نزدیک بهم در يك قبیله واحد تکلم میشود . تعداد متوسط جمعیت قبیله امریکائی کمتر از دوهزار نفر است . اما چروکی^۳ ها تقریباً ۲۶ هزار نفرند — که بزرگترین تعداد سرخپوستان ایالات متحده هستند که بیک زبان واحد تکلم میکنند .

۳ — حق برگماری ساچمها و روسای جنگی که توسط تیره ها انتخاب شده اند ، و

۴ — حق عزل مجدد آنها ، حتی بر خلاف میل تیره شان . از آنجا که این ساچم ها و روسای جنگ ، اعضا شورای قبیله هستند ، این حق قبیله در

1- Branibor 2- Brandenburg 3- Cherokees

رابطه با آنها، خود بخود واضح میشود. هر جا که کنفدراسیون قبائل بوجود آمده بود و تمام قبائل در يك شورای فدرال نمایندگی میشدند، تمام حقوق فوق باین همگرا میسر منتقل میشد.

۵ - تصاحب ایدهای مذهبی (یا اساطیر) و مناسک عبادت مشترك.

"بر طبق نمونه بربرها، سرخ پوستان امریکا مردمان مذهبی بودند. اساطیر آنها هنوز بهیچوجه نقادانه مورد بررسی قرار نگرفته است. آنها در همان زمان ایدهای - انواع ارواح - مذهبی خود را بصورت شخص متجسم میکردند، اما در مرحله پائینی بربریت که آنها در آن بسر میبردند، هنوز نمایندگی شکل پذیر (پلاستیک) با اصطلاحات ها، وجود نداشت. این يك پرستش طبیعت و عنصر است که بسوی چند خدائی در حال تطور میباشد. قبائل مختلف، جشن های منظم، با شکل های مشخص عبادت، بخصوص رقص و بازی داشتند. رقص، بویژه يك قسمت اساسی تمام مراسم مذهبی بود، و هر قبیله آنها جداگانه انجام میداد.

۶ - يك شورای قبیله برای امور مشترك. این شامل تمام ساچم ها و روسا جنگی هر قبیله نمایندگان واقعی قبیله، زیرا همیشه قابل عزل بودند - میشد. شورا در حضور عام تشکیل جلسه میداد و اطراف آنها را سایر اعضاء قبیله میگرفتند، که حق شرکت در بحث را داشتند و میتوانند مطمئن باشند که به عقاید آنها توجه خواهد شد. تصمیمات را شورا اتخاذ میکرد. طی القاعده هر فرد حاضر میتواند شورا را مخاطب قرار دهد؛ حتی زنان میتوانند از طریق سخنگویانی که انتخاب میکردند، نظریات خود را بیان دارند. در میان ایروکوئی ها تصمیمات نهائی باید به اتفاق آراء اتخاذ میشد. تصمیم های جماعت های مارك ژرمنی نیز چنین بود. بطور خاص تنظیم روابط با قبائل دیگر بعهده شورای قبیله بود. این شورا سفرائی میفرستاد و می پذیرفت، اعلام جنگ و صلح میکرد. هنگامی که جنگ آغاز میشد، عمدتاً بوسیله داوطلبان انجام میگرفت. طی الاصول هر قبیله با هر قبیله دیگری که بطور صریح قرار داد صلح را امضاء نکرده بود، در حال جنگ بسر میبرد. ماموریت های نظامی طیبه

چنین دشمنانی، عمدتاً بوسیله چند جنگجوی برجسته سازماندهی میشد. آنها رقص جنگی میکردند، هر کس که بر قبیله پیوست قصد خود را برای شرکت در ماموریت اعلام کرده بود. فوراً واحدی تشکیل شده و به حرکت درمی آمد. هنگامی که سرزمین قبيله مورد تجاوز واقع میشد، دفاع از آن نیز به همین وضع عمدتاً بوسیله داوطلبان انجام میگرفت. اعزام و بازگشت این واحدها همیشه فرصتی بود برای جشن های صومی. برای چنین ماموریت هایی تصویب شورای قبيله ضروری نبود. نه تصویب آن طلب میگردد، و نه داده میشد. آنها دقیقاً مانند ماموریت های خصوصی جنگی ملازمین ژرمن بودند که تاسیتوس شرح آنها را داده است، با این تفاوت که در میان ژرمن ها هیأت ملازمین يك خصلت دائمی تر پیدا کرده، و شامل يك هسته قوی بود که در زمان صلح سازمان داده میشد، و به هنگام جنگ، باقی داوطلبان در حول آن جمع میشدند. چنین واحدها نظامی بندرت از نظر تعداد افراد زیاد بودند. مهمترین ماموریت های سر بوستان — حتی آنهایی که در مناطق بزرگ انجام میشدند —، توسط تعداد ناچیزی نیروی جنگنده انجام میگرفت. هنگامی که چنیبن ملازمینی برای يك درگیری مهم جمع میشدند، هر گروه فقط از رهبر خودش اطاعت میکرد. وحدت طرح مبارزه، کامابیش توسط شورای از این رهبران تامین میشد. این شیوه جنگی بود که بنا بر توصیف آمیانوس مارسلینوس^۱، آلامانها^۲ راین طی اواخر قرن چهارم بکار می بستند.

۷ — در بعضی قبائل يك رئیس اصلی^۳ وجود دارد که معبداً قدرتش خیلی کم است. او یکی از ساچمهاست که در مواردی که تصمیم گیری سریع لازم است تدابیر موقتی اتخاذ میکند تا اینکه شورا بتواند تشکیل شود و تصمیم نهائی بگیرد. این يك تلاش اولیه ضعیف، اما — همانطوری که تکامل

1- Ammianus Marcellinus 2- Alamanni of the Upper Rhine

3-Oberhauptling

بعدی نشان داد — عموما بی شرع، برای بوجود آوردن يك مقام رسمی، با قدرت اجرائی است؛ در عمل، همانطور که خواهیم دید، این عالیتترین فرمانده نظامی بود که در غالب موارد — اگر نگوییم همیشه — به چنین مقام رسمی دست می یافت.

ای
اکثریت عظیم سرخ پوستان امریکا هرگز فراسوی این مرحله از ادغام قبیله نرفتند. قبايلشان کم تعداد، مجزا از هم بوسیله مناطق وسیع مرزی، ضعیف شده بر اثر جنگهای دائمی بود. سرزمین فوق العاده وسیع — با مردمی اندک را در بر میگرفتند. اتحادهایی که بخاطر حالت فوق العاده، در اینجا و آنجا، بین قبائل خویشاوند بوجود می آمد، با از بین رفتن خطرات، دوباره از بین میرفت. ولی در بعضی نواحی، قبائلی که در اصل خویشاوند بوده و سپس از هم جدا شده بودند، در کفدراسیونهای پایدار دوباره متحد میشدند، و بدین طریق اولین گام را برای تشکیل ملت ها بر می داشتند. در ایالات متحده پیشرفتترین نوع چنین کفدراسیون هایی را در میان ایروکویی ها مشاهده میکنیم. آنها با مهاجرت از موطن اصلی خود در غرب میسیسیپی — که احتمالا در آنجا شاخه ای از خانواده بزرگ داکوتا را تشکیل میدادند — پس از سرگردانی معتد، در جایی که امروز ایالت نیویورک نامیده میشود، مقیم شدند. آنها به پنج قبیله تقسیم شدند: سنهکاها، کایوگاها، اونونداگاها، اونیوها و موهاوکها.^۲ آنها از طریق صید ماهی، شکار، و محصولات يك نوع بوستان کاری بدوی، در دهکدههایی که غالبا حصارى بدویر آن ها بود، زندگی خود را میگذراندند. آنها که تعدادشان هیچگاه از ۲۰۰۰ نفر تجاوز نمیکرد، تعدادی تیره داشتند که در هر پنج قبیله مشترك بودند؛ بلهجههای نزدیک بهم از يك زبان واحد تکلم میکردند، و يك قطعه زمين

1-Oberster Heerführer

2-Senecas, Cayugas, Onondagas, Oneidas, Mohawks

یکپارچه را ، که بین پنج قبیله تقسیم شده بود ، اشغال مینمودند . چون این قلمرو جدید ا فتح شده بود ، همکاری عاداتی بین این قبایل — طبله کسانی که خود جانشین آنها شده بودند — امری طبیعی بود . حد اکثر ، در ابتدای قرن پانزدهم ، این تبدیل شد به يك " اتحادیه دائمی " منظم ، کنفدراسیونی ، که با آگاهی از قدرت جدیدش — فوراً خصلتی تجاوز کارانه پیدا کرد . و در اوج قدرتش — حدود سال ۱۶۲۵ — مناطق وسیعی از سر — زمین های مجاور را فتح کرد ، بعضی از ساکنین را اخراج و بقیه را مجبور به دادن خراج نمود . کنفدراسیون ایروکوئی ، پیشرفته ترین سازمان اجتماعی بود که سرخ پوستانی که هنوز در مرحله پائینی بربریت بودند (یعنی — به استثنای مکزیکی ها ، نیومکزیکی ها و پروئی ها) بآن دست یافتند . ویژگی ها اساسی کنفدراسیون بقرار زیر بودند :

۱ — اتحاد دائمی پنج قبیله همخون بر مبنای تساوی کامل و استقلال در تمام امور داخلی قبیله . این مناسبت خونی پایه حقیقی کنفدراسیون را می — ساخت . سه قبیله از پنج قبیله ، قبیله پدر نامیده میشدند و برادر یکدیگر بودند ؛ دو قبیله دیگر قبیله پسر نام گرفتند و به همین طریق برادر یکدیگر بودند . سه تیره — قدیمی ترین تیره ها — هنوز در تمام پنج قبیله نماینده های زنده داشتند ، در حالیکه سه تیره دیگر فقط در سه قبیله نماینده داشتند . اعضاء هر يك از این تیره ها ، در تمام پنج قبیله ، برادر بودند . زبان مشترك — صرفاً با تفاوت های لهجه ای — بیانگر و اثبات کننده اصل و نسب مشترك بود .

۲ — ارگان کنفدراسیون يك شورای فدرال بود مرکب از پنجاه ساچم ، که همه مقام و شخصیت مساوی داشتند ؛ این شورا ، در مورد تمام امور مربوط به کنفدراسیون ، نظر نهائی میداد .

۳ — در هنگام بنیان کنفدراسیون ، این پنجاه ساچم ، بعنوان حامین مناصب جدید — که بطور خاص برای اهداف کنفدراسیون تشکیل شده بود —

بین قبایل و تیره ها توزیع شدند. هرگاه جاهای خالی بوجود می آمد، افراد توسط تیره مربوطه دوباره انتخاب میشدند و همیشه فقط توسط همان تیره قابل عزل بودند؛ ولی حق گذاشتن آنها در مناصب مربوطه، بعهدہ شورای فدرال بود.

۴ - این ساچم های فدرال^۱، در قبائل مربوطه خود نیز ساچم بودند و هر کدام در شورای قبیله يك كرسی و يك رای داشتند. ۵ - کلیه تصمیمات شورای فدرال، باید باتفاق آراء اخذ میشد.

۶ - رای گیری بر مبنای قبیله ای انجام میشد، بنا بر این هر قبیله و تمام اعضا شورا در هر قبیله بایستی توافق میکردند تا اینکه تصمیم لازم الاجرائی اتخاذ شود.

۷ - هر يك از پنج شورای قبیله ای میتواندست جلسه شورای فدرال را تشکیل دهد ولی شورای اخیرالذکر نمیتوانست رأساً تشکیل جلسه دهد.

۸ - جلسات آن در حضور عموم مردم تشکیل میشد: هر فرد ایروکوئی حق صحبت داشت؛ ولی فقط شورا حق تصمیم گیری داشت.

۹ - کسی در رأس کفدراسیون نبود، رئیس رسمی، و یا قوه مجریه وجود نداشت.

۱۰ - ولی کفدراسیون دو رئیس عالی جنگی داشت که اعتبار و قدرت مساوی داشتند ([نظیر] دو "پادشاه" اسپارت ها، دو کنسول رومی ها). این کل ساختمان اجتماعی بود که ایروکوئی ها چهارصد سال تحت آن میزیستند و هنوز هم زندگی میکنند. من این شرح مورگان را با ذکر پاره ای از جزئیات نقل کردم زیرا این بما فرصت میدهد که سازمان جامعه ای که هنوز دولت نمی شناسد را مورد مطالعه قرار دهیم. دولت متضمن يك قدرت صوموی خاص - جدا از تمامیت آنها - که آنرا تشکیل میدهند - می باشد؛ و

۱ - ساچم فدرال را شاید بتوان معادل ایلخان دانست، همانطور که ساچم میتوان "خان" زمان صلح، خواند.

مور^۱ با فریزه^۱ حقیقی، ساخت [اساسنامه] مارك ژرمن را فی حد ذاته يك نهاد صرفا اجتماعی میدانند که بطور اساسی با دولت متفاوت است، گرچه بعدها بصورت پایه آن [دولت] درآمد. بنا بر این مور در تمام نوشته‌هایش پیدایش تدریجی قدرت عمومی را از، و در کنار، ساخت مارك‌ها، دهکده‌ها، املاک اربابی و شهرها، بررسی میکند. سرخ‌پوستان آمریکای شمالی نشان میدهند که چگونه يك قبیله در اصل متحد، بتدریج در سطح يك قاره عظیم پراکنده شد؛ چگونه قبیله‌ها از طریق تقسیم، خلق‌ها، مجموعه‌های قبائل، را تشکیل دادند؛ چگونه زبان‌ها تغییر کردند، تا جایی که نه تنها بطور متقابل غیر قابل فهم شدند، بلکه تقریبا هر نشانه‌ای از یگانگی اولیه در آنها ناپدید گردید؛ و چگونه در عین حال هریک از تیره‌ها در داخل قبائل، به تیره‌های متحد تبدیل شدند؛ چگونه تیره‌های مادری قدیمی بصورت فراتری^۲ ادامه یافت، و اسامی این قدیمی‌ترین تیره‌ها هنوز در میان از هم جدا ترین و از هم دور افتاده‌ترین قبائل یکسان مانده است — گرگ و خرس، اسامی تیره‌ای، هنوز در میان اکثریت قبائل سرخ پوست وجود دارند. بطور کلی، ساختی که در بالا توصیف شد در مورد همه آنها صادق است — بجز اینکه بسیاری از آنها به حد يك کف در آسیون قبائل خویشاوند نرسیدند. ولی ما همچنین مشاهده میکنیم هنگامی که تیره بعنوان يك واحد اجتماعی معین بود، کل سیستم تیره‌ها، فراتری‌ها و قبیله، تقریبا بصورت يك ضرورت الزام‌آور از این واحد تکامل می‌یافت — زیرا که این يك امر طبیعی بود. این هرسه، گروه‌هایی هستند با درجات مختلف همخونی؛ هریک فی نفسه کامل و گرداننده امور خود، ولی هریک در عین حال مکمل دیگران. و میدان

۱ — Maurer

۲ — Phratry (اخوت) که شرح آن در گذشته آمد را، از بعضی لحاظ و در پاره‌ای از موارد میتوان طایفه نامید (و در این حال نباید با clan اشتباه شود)

امور مربوط به آنها، شامل تمامیت امور عمومی بربرهای مرحله پائینی بود. بنا بر این هر جا که تیره را بصورت واحد اجتماعی يك خلق كشف می کنیم، باید بدنبال يك سازماندهی قبیله، مشابه آنچه که در فوق آمد، بگردیم؛ و هر جا که منابع کافی در دست داشته باشیم — فی المثل در مورد یونانی ها و رومی ها — ما نه تنها این سازماندهی را می یابیم، بلکه حتی قانع میشویم که در آنجا هم که منابع کافی در اختیار نداریم، مقایسه با ساخت اجتماعی امریکائی، ما را برای رهایی از دشوارترین تردیدها و معماها یاری خواهد داد.

و این ساخت تیره ای، با تمام سادگی کودکانه خویش، چه شگرف است! همه امور — بدون سربازها، ژاندارمها یا پلیس، بخوبی میچرخد؛ بدون نجبا، پادشاهان، حکام، والی ها یا قاضی ها؛ بدون زندان ها؛ بدون محاکمات. تمام دعوای و مشاجرات بوسیله همه کسانی که به آنها مربوط است — تیره یا قبیله، یا هر تیره در میان خود — حل میشوند. انتقام خونی فقط بصورت یکی از موازن افراطی یا بینهایت نادر وجود دارد — که مجازات اعدامها، صرفا نوع متعدد و ار این انتقام خونی است با تمام محاسن و معایب تمدن. گرچه در مقام مقایسه با امروز، امور خیلی بیشتری بطور اشتراکی انجام میگیرند — خانه بصورت اشتراکی و کمونیست وار توسط تعدادی خانوار اداره میشود. زمین ملك قبیله است، فقط باغهای كوچك بطور موقت در اختیار خانوارها گذاشته میشوند — معینا حتی يك ذره از دستگاه اداری وسیع و پیچیده ما ضرورت پیدا نمیکند. طرفین يك قضیه در مورد آن تصمیم میگیرند، و در بیشتر موارد، رسوم دیرپای کهنسال همه چیز را تنظیم کرده است. فقیر و محتاج نمیتواند وجود داشته باشد — خانوار کمونیستی و تیره بوظائف خود در قبال پیران، بیماران و معلولین جنگ عمل میکنند. همه آزاد و برابر هستند — منجمله زنان. هنوز جایی نه برای برده ها وجود دارد، و نه طی القاعده برای انقیاد قبائل بیگانه. هنگامی که ایروکوئی ها در حوالی سال ۱۶۵۱، اری ها و "طل بيطرف" را فتح کردند، از آنها دعوت

نمودند که بعنوان اعضاء مساوی [الحقوق] به کنفد راسیون بپیوندند؛ فقط هنگامیکه مغلوبین از قبول این امر امتناع ورزیدند، از سر زمین خود رانده شدند. و این جامعه، چه مردان و زنانی را تحویل داده است! این امر را از احساس تحسین همه سفید پوستانی که با سرخ پوستان فاسد نشده در تماس بودند، می توان مشاهده کرد. تحسین از وقار و عزت نفس، صداقت و رک گوئی، خصال برجسته و شہامت این بربرها.

ما در همین اواخر، شواهدی از این شہامت را در آفریقا دیدیم. زولو کافیرها چند سال پیش مانند نهبانها در چند ماه قبل - دو قبیله ای که نهاد های تیره ای قبائل راهنوز حفظ کرده اند - چنان کاری کردند که هیچ ارتش اروپائی را برای آن نیست. آنها در حالیکه تنها به نیزه و سنان مسلح بودند و سلاح گرم در اختیار نداشتند، در زیر رگبار گلوله تفنگها، تا حد رسیدن به سر نیزه های پیاده نظام انگلیس - که بهترین جنگنده های جنگی از نزدیک در جهان شناخته شده اند - پیش رفتند، آنها را دچار آشوب کرده و بارها شکست دادند؛ و این طیرقم نا برابری سهمگین سلاح ها، و طیرقم این واقعیت بود که آنها از خدمت نظامی بی اطلاع بوده و نمیدانند که تعزین نظامی چیست. ظرفیت و پایداری آنها از اینجا ثابت میشود که انگلیسی ها شکایت میکنند که کافیر از اسب سریعتر می دود و ظرفیت و چهار ساعت فاصله ای طولانی تر را طی میکند. بقول یک نقاش انگلیسی، کوچکترین عضلات آنها، سخت و کشیده مانند زه بیرون میزند.

بشریت و جامعه انسانی، قبل از آنکه تقسیمات طبقاتی بوجود آید، چنین بود. و اگر ما شرایط آنها را با اکثریت عظیم خلقهای متعدد امروز

از صفحه قبل: 1-Eries ۲-چون در جنگ ایروکوئیا و هورونها ببطرف بودند.

۳- اشاره به جنگ انگلیسی ها علیه Zulu Kafirs ها در سال

۱۸۷۹ و طیه Nubians در سال ۱۸۸۳ است.

مقایسه کنیم ، شکافی عظیم بین پرولتر و دهقان خرده پای امروزی، و عضو آزاد يك تیره کهن مشاهده می نمائیم .

این يك طرف قضیه است . ولی فراموش نکنیم که این سازماندهی محکوم به ناپودی بود . این سازماندهی ، هیچگاه به فراسوی قبیله تکامل نیافت ؛ همانطور که بعداً خواهیم دید — و همانطور که تلاشهای ابروکوشی ها برای انقیاد دیگران نشان داده است — کثدراسیون قبائل ، خود نشانه انحطاط آن بود . چیزی که خارج از قبیله بود ، خارج از قانون بود . جائیکه قرار داد صلح به صراحت وجود نداشت ، جنگ بین قبیله ای با قبیله دیگر در میگر — با قسارتی که مشخص کننده انسان از همه حیوانات دیگر است — و فقط بعد ها ، بنا بر محاسبه سود و زیان فرومی نشست . همانطور که در مورد امریکا دیده ایم ، ساخت تیره ای در شکوفائی کامل ، متضمن يك شکل بهیمنی است . افتاده تولید بود ، یعنی يك جمعیت فوق العاده کم ، پراکنده در يك سرزمین وسیع ؛ و بنا بر این غلبه کامل طبیعت خارجی بر انسان ، که برای او بیگانه ، مخالف و غیر قابل فهم بود ، غلبه ای که در تصورات مذهبی کودکان و منعکس میشد . قبیله ، رمز انسان — در رابطه با خودش و نیز در رابطه با بیگانگان — بود : قبیله ، تیره و نهاد های آنها ، مقدس و تخطی ناپذیر بودند — يك قدرت عالیه ، که بوسیله طبیعت نهاده شده — و فرد در احساس ، پندار و کردار خود ، مطلقاً تابع آن بود . گرچه خلق های این عصر ممکن است شگفت انگیز بنمایند ، آنها بهیچ وجه تعامیز نیافته بودند — همانطوری که مارکس میگوید ، آنها هنوز به بند ناف جماعت بدوی متصل اند . قدرت این جماعت های بدوی بایستی شکسته میشد و شکسته شد . ولی این شکسته شدن تحت تاثیر چیزهایی بود که از ابتدا بصورت انحطاط ، بصورت سقوط از عظمت اخلاقی ساده جامعه تیره ای کهن ، بنظر میرسند . پست ترین تعامیلات — حرص فرومایه ، هوسبازی حیوان وار ، آزمندی و دین صفتانه غارت خود خواهانه منابع عمومی — جامعه متعفن جدید ، جامعه طبقاتی

را افتتاح میکنند؛ شنیع‌ترین وسیله‌ها - دزدی، تجاوز، فریب و خیانت -
جامعه تیره‌ای بی طبقه کهن را بی پایه کرده و سرنگون میکند. و جامعه نو،
در تمام طول هستی ۲۵۰۰ ساله‌اش، هرگز جز تکامل يك الهیت کوچک
بحساب ستم و استثمار يك اکثریت بزرگ، چیز دیگری نبوده است؛
و امروز، بیش از همیشه چنین است.

فصل چهارم تیره یونانی

یونانی‌ها مانند پلاس‌جین‌ها و خلق‌های دیگری که از يك منشاء قبیله‌ای واحد بودند، از عصرهای ماقبل تاریخ در همان سلسله‌های ارگانیک-ی متشکل بودند که امریکائی‌ها: تیره، فراتری، قبیله، کنفدراسیون قبائل، فراتری ممکن است - مانند مورد دوریان‌ها^۲ - وجود نداشته باشد؛ کنفدراسیون قبائل ممکن است در همه موارد کاملاً تکامل نیافته باشد؛ ولسی تیره در همه جا بمشابه واحد بود. در زمانی که یونانیان وارد تاریخ شدند، آنها در آستانه تمدن بودند. تقریباً دو دوره بزرگ کامل تکامل بیمن یونانی‌ها و قبائل امریکائی فوق‌الذکر وجود دارد، که معرف پیشی داشتن یونانی‌های عصر نیم خدایان نسبت به ایروکوئی‌هاست. باین دلیل تیره یونانی دیگر خصلت باستانی تیره ایروکوئی را نداشت؛ جایای ازدواج گروهی بنحو قابل توجهی محو میشد. حق مادری جای خود را به حق پدری داده بود؛ از اینرو، ثروت خصوصی فزون یابنده، اولین شکاف را در ساخت تیره‌ای بوجود آورد. شکاف دوم، طبعاً پس از شکاف اول بوجود آمد؛ پس از برقراری حق پدری، ثروت يك وارث مونت معمول، در اثر ازدواج، به شوهرش تعلق میگرفت، یعنی به يك تیره دیگر؛ و بدین ترتیب، بنیاد کل قانون تیره‌ای در هم شکسته میشد، و در يك چنین مواردی، دختر نه تنها اجازه ازدواج در درون تیره را پیدا میکرد، بلکه مجبور به آن بود، تا بدین ترتیب، تیره‌اش بتواند ثروت را حفظ کند.

بنا بر کتاب تاریخ یونان نوشته گروت^۳، تیره آتنی، بهم پیوستگی خود را

1-Pelasgians 2- Dorians

3- History of Greece, Grote

بوسیله نهاد های زیر محفوظ نگاه داشته بود :

۱ - جشن های مذهبی مشترک، و امتیاز انحصاری عبادت و پرستش يك خدای معین، که متصوراً جد اولیه تیره بود، و با يك لقب خاص در این ظرفیت مشخص میشد .

۲ - گورستان مشترک . (به اوبولیدس اثر دموستنس مراجعه شود) .

۳ - حق وراثت متقابل .

۴ - التزام متقابل به تعاون، دفاع و محافظت در مقابل زور .

۵ - حق و التزام متقابل به ازدواج در درون تیره در مواردی معین، بخصوص برای دختران یتیم و ورثه مونث .

۶ - داشتن - لا اقل در بعضی موارد - مایطك اشتراکی، و يك آرگون^۲

(قاضی)، و يك خزانه دار مخصوص بخود .

فراتری که چندین تیره را بهم می پیوست، کتراز این بهم نزدیک بود، ولی در اینجا نیز حقوق و تکالیف متقابلی می یابیم که خلصتا به این شبیه هستند، بخصوص در زمینه اشتراك در مناسك مذهبی خاص و حق داد خواهی اگر یکی از اعضا فراتری کشته شود . همینطور تمام فراتری های يك قبیله بطور ادواری، مراسم مقدس مشترك معینی تحت ریاست يك قاضی که فیلپازیلئوس^۳ (قاضی قبیله ای) نام داشت و از میان نجبا (اوپاتریدها) انتخاب میشد، انجام میدادند .

این است آنچه گروت میگوید - و مارکس اضافه میکند : " در تیره یونانی، وحشی (فی المثل ایروکوئی)، بهوضوح نمایان است^۴. و هر چه بررسی خود را وسیعتر کنیم، بیشتر به چنین تشخیصی میرسیم .

I-Eubulides, Demosthenes 2-Archon 3- Phylobasileus

4- Eupatrides

۲- حاکم عرقد عالیترین قاضی

۵ - آرشیو، صفحه ۱۳۴

در واقع تیره یونانی دارای مشخصات زیر نیز میباشد :

۷ - اصل و نسب هر منای حق پدری .

۸ - ممنوعیت ازدواج در درون تیره بجز در مورد ورثه مونث . این استثناء

و فرموله شدن آن بصورت يك دستور حقوقی ، اعتبار قانون قدیمی را بوضوح ثابت میکند . این همچنین از قانون مورد پذیرش جهانشمول ، منی بر اینکه يك زن بدنبال ازدواج ، از مناسك مذهبی تیره خود چشم می پوشد و مناسك مذهبی شوهرش را - که او در فراتری اشوارد شده - کسب میکند ، معلوم میشود . این ، و نیز يك قطعه مشهور در دیگانه آرکون^۱ ، ثابت میکنند که ازدواج در خارج از تیره قاعده بود . بکر در چارنگز^۲ مستقیماً اظهار میدارد که هیچ زن و مردی مجاز نبودند که در تیره خود ازدواج کنند .

۹ - حق پذیرش در تیره ؛ این امر ، توسط پذیرش بداخل خانواده انجام

میگرفت - ولی با تشریفات عمومی ، و فقط در موارد استثنائی .

۱۰ - حق انتخاب و عزل رؤسا . ما میدانیم که هر تیره آرکون^۳ خودش را

داشت ؛ ولی در هیچ جا تصریح نشده است که این منصب ، در خانواده ها^۴

معینی ارشی بوده است . تا پایان دوره بربریت ، احتمالات همیشه طیه ارشی بودن اکید است ، چون این امر تکلا با شرایطی که غنی و فقیر در آن از حقوق کاملاً مساوی در تیره برخوردار بودند ، ناسازگار است .

نه تنها گروت ، بلکه نیه بوهر^۵ ، مومسن^۶ و تمام مورخین عهد باستان کلاسیک

نیز نتوانستند مسئله تیره را حل کنند . گرچه آنها بدرستی بسیاری از ویژگی ها^۷

مشخصه آنها مورد توجه قرار دادند ، ولی همیشه آنها بصورت يك گروه

از خانواده ها تصور میکردند ، و [با اینکار] فهم ماهیت و منشأ تیره را برای

خود غیر ممکن میساختند . تحت سازمان تیره ای ، خانواده هیچگاه يك

1-Dicaearchus 2- Becker 3-Charicles 4-Niebuhr

5- Mommsen

واحد از سازمان نبود، و نمیتوانست باشد، زیرا مرد و زن الزاماً به دو تیره متفاوت تعلق داشتند. تیره کلا متعلق به فراتری بود، فراتری به قبیله؛ ولی خانواده نهی متعلق به تیره شوهر، و نهی متعلق به تیره زن بود. دولت نیز خانواده را در قانون صوملی [برسمیت] نمی شناسد - تا هم امروز خانواده فقط در قانون مدنی وجود دارد. معیناً تمام تاریخ مکتوب تا کنون از این فرض مبطل - که در قرن هجدهم بصورت امری غیر قابل ردول شد - حرکت میکند و آن اینکه، خانواده انفرادی یکتاهمسری - نهادی که چندان قدیمتر از تمدن نیست - هسته ایست که جامعه و دولت بتدریج بدور آن تبلور یافتند.

مارکس اضافه میکند "آقای گروت هم لطفاً توجه میفرمایند که گرچه یونانی ها تیره های خود را از اساطیر مشتق میکنند، این تیره ها قدیمتر از اساطیر - با خدایان و نیمه خدایانی که آنها خود آفریده بودند - میباشند."

مورگان ترجیح میدهد از گروت بشاید يك شاهد معتبر و كاملاً مطمئن نقل قول کند. بعلاوه گروت اظهار میدارد که هر تیره آنتنی نامی داشت که از جد متصور او گرفته شده بود؛ قبل از زمان سولون^۱ بعنوان يك قاعده صوملی، وبعد از آن، اگر مردی بدون وصیت میمرد، هم تیره های - های او (زنت) مایطکس را به ارث میبردند؛ اگر مردی کشته میشد، اول بستگان، بعد هم تیره های او، و آخر الامر هم فراتری های او، حق و وظیفه داشتند که قاتل را به دادگاهها بکشانند؛ "همه آنچیزی که ما از کهن ترین قوانین آنتنی میدانیم بر مبنای تقسیمات تیره های و فراتری بنا شده است."

نسب تیره ها از اسلاف مشترك، بقول مارکس برای "قبایستین های فضل فروش" معمای عذاب آوری بوده است. طبعا از آنجا که آنها ادعا میکنند

1- Solon 2- Gennētes 2-Grote, 1869, III, 60

3-Phrators

این اجداد صرفاً افسانه‌ای هستند، هنگامی که می‌خواهند شرح بدهند که چگونه تیره‌ها از خانواده‌های مجزای مشخصی بدو کاملاً غیر وابسته بوجود آمده‌اند، سردرگم میشوند؛ معیناً — اگر تنها بخاطر این هم شده باشد که وجود تیره‌ها را توضیح دهند — باید این کار را بنحوی انجام دهند. بدین طریق آنها در گردابی از کلمات می‌چرخند و از حد این صارت پیشتر نمی‌روند: تیره شناسی حقیقتاً افسانه‌ای بیش نیست، ولی تیره يك واقعیت است. و بالاخره گروت می‌گوید — صارت داخل گروه‌ها از مارکس است —: "ما حرف این تیره شناسی را می‌شنویم ولی، بندرت زیرا فقط در موارد ((تیره‌های)) ممتاز و محترم در معرض عموم قرار می‌گیرد. ولی تیره‌های پست‌تر نیز، همانند تیره‌های معروف، مناسب مشترك داشتند [عجیب است، آقای گروت!] و جد فوق بشری و تیره شناسی مشترك [چقدر عجیب است، آقای گروت، این تیره‌های پست‌تر!] طرح و پایه تصویری [آقای عزیز من! تصویری نه، بلکه جسمانی! Germanice fleischlich] در همه تیره‌ها یکی بود."

مارکس جواب مورگان را باین صورت خلاصه میکند: "سیستم همخوانی منطبق بر این تیره، در شکل اصلیش — کمیونانیها مانند فناپذیرهای دیگر، زمانی صاحب آن بودند — شناخت مناسب متقابل تمام اعضا تیره را حفظ میکرد. آنها این فاکت با اهمیت تعیین کننده برای خودشان را در عمل از اوان کودکی یاد می‌گرفتند. با فرا رسیدن خانواده یکناهمسری، این امر به فراموشی سپرده شد. نام تیره‌ای، يك تیره شناسی بوجود می‌آورد، که در مقایسه با آن، تیره شناسی خانواده یکناهمسری غیر مهم جلوه می‌نمود. این نام برای حامطین آن، جد و آباء مشترك آنها را گواهی میداد. ولی تیره شناسی تیره، آنقدر به عقب باز می‌گشت که اعضا آن دیگر نمیتوانستند

خویشاوندی واقعی متقابل خود را اثبات نمایند، بجز در مورد تعداد محدودی از اجداد مشترك اخیر. نام، فی نفسه دلیل وجود جد و آباء مشترك، و اثبات قطعی آن - بود، بجز در موارد فرزند خواندگسی. از جانب دیگر نفی بالفعل هر نوع خویشاوندی بین اعضا تیره، به سیاق گروت و نیه بوهر - که تیره را به چیزی مطلقاً توهمی، مخلوق پندار تبدیل کرده اند - چیزی است سزاوار دانشمندان " ایده آل ها"، یعنی کرم کتابها گوشه نشین. از آنجا که تداوم نسل ها به خصوص با پیدایش یکتا همسری - بدور دست رانده میشود، و واقعیت گذشته، در پندارهای اساطیری انعکاس می یابد، بنا بر این فیلیستین های نیکدل از آن نتیجه گرفتند - و همچنان نتیجه میگیرند - که تیره شناسی پندار آلود، تیره های واقعی را بوجود آورده است!^۱

فратری - مانند مورد امریکائیان - يك تیره مادری بود که به چند تیره دختري تقسیم شده بود، و در عین حال موجد اتحاد آنها بود، و غالباً همه آنها را به يك جد مشترك میروساند. بدین طریق، بنا به نظر گروت تمام اعضا هم عصر فراتری هکاتائوس^۲ يك خدای مشترك بهشابه جد شانزد همشان داشتند. " از این رو، تمام تیره های این فراتری بمعنای واقع کلمه تیره های برادر بودند. هومر از فراتری بعنوان يك واحد نظامی یاد میکند. در آن گفته مشهور که نستور^۳ به آگام نون چنین اندرز میدهد که: نیروها را از قبائل و فراتری ها چنان نظم ده که فراتری از فراتری حمایت کند و قبيله از قبيله. فراتری همچنین حق و وظیفه دارد که قاتل يك عضو فراتری را پیگرد کند، و این نشان میدهد که در اعصار پیشین، حق انتقام خونی وجود داشته است. به علاوه فراتری اماکن مقدس و اعیاد مشترك داشته است؛ زیرا

تکامل کل اساطیر یونانی از کیش طبیعت آریائی کهن، اساسا مشروط به تیره‌ها و فراتری‌ها بود و در درون آنها انجام گرفت. فراتری همچنین يك رئيس داشت (فراتری آرکوس)^۱، و به عقیده کولانگس^۲، مجالس عمومی — که تصمیم‌های لازم الاجرا میگرفت — و يك دادگاه و يك دستگاه اداره کننده را^۳. حتی دولت دوران بعدی‌ها وجود آنکه تیره را در نظر نمیگرفت، معینا برای فراتری عملکردهای عمومی معینی قائل بود.

تعدادی از فراتری‌های خویشاوند يك قبیله را میساختند. در آتیكا چهار قبیله وجود داشت که هر يك سه فراتری داشتند و هر فراتری شامل سی تیره بود. این تقسیم قرینفوار گروه‌ها، متضمن دخالت آگاهانه و برنامه‌دار در نظم چیزهایی است که بطور خود بخودی شکل گرفته اند. از اینکه این امر چگونه، چه وقت و به چه طریقی انجام یافت تاریخ یونان چیزی فاش نمیکند، زیرا یونانی‌ها خود (تنها) خاطراتی را حفظ کرده‌اند که فراتر از عصر نیم خدایان نیرومند.

تفاوت لهجه یونانیان که در يك سر زمین نسبتا کوچک متراکم بودند، کمتر از آنهایی که در جنگل‌های وسیع امریکا تکامل یافتند، چشم میخورد. معینا حتی در اینجا نیز فقط قبائلی که لهجه صده واحد دارند را، در يك مجموعه بزرگتر، متحد می‌یابیم؛ و حتی آتیكای کوچک نیز لهجه خاصی خودش را داشت — که بعدها زبان غالب در نثر یونانی شد.

در حماسه‌های هومری، معمولا قبائل یونان را بصورت متحد شده در خلق‌های کوچک می‌بینیم، ولی در درون آنها تیره‌ها، فراتری‌ها و قبائل هنوز استقلال کامل خود را حفظ کرده‌اند. آنها در همان زمان، در شهر

I- Phratriarchos 2- Coulanges

۳ — در مقابل Administration دستگاه اداره کننده گذاشتیم — با توجه به مرحله تاریخی مورد بحث — تا با دستگاه اداری بمعنای امروز کلمه‌اش اشتباه نشود.

های حصاردار زندگی میکردند. میزان جمعیت، با رشد گله‌ها، کشاورزی در مزرعه و آغاز صنعت دستی، افزایش می‌یافت. همراه با این، اختلاف ثروت بالا گرفت و باعث پیدایش يك عنصر اشرافیت در بطن دموکراسی بطور طبیعی رشد یافته قدیمی شد. خلق‌های کوچک مختلف، برای تصاحب بهترین زمین و نیز برای غارت، در جنگ دائمی با یکدیگر بسر میبردند. به بردگی گرفتن اسرای جنگی، در همین زمان، نهادی شناخته شده بود.

ساخت این قبائل و خلق‌های کوچک بطریق زیر بود:

۱- مرجع قدرت دائمی، شورا (بوله)^۱ بود، که با احتمال زیاد در ابتدا از روسای تیره‌ها تشکیل میشد، ولی بعدها - هنگامی که تعداد اینها خیلی زیاد شد - انتخابی شدند که این خود فرصت تکامل و تقویت عنصر اشرافیت را بوجود آورد. دیونیسیوس^۲ بطور قطعی از شورای عصر نیم خدایان که مشکل از رجال (کراتیست‌ها)^۳ بود، سخن میگوید. در آئیسسیگوس، شورای تبس^۴ در مورد معین تصمیم لازم الاجرائی اتخاذ میکند مبنی بر اینکه جسد اتئوکلس^۵ با احترامات تمام بخاک سپرده شود، و جسد پولی^۶ نیست - بدر انداخته شود تا طعمه سگان گردد. بعدها با پیدایش دولت، این شورا به سناتیدیل گشت.

۲- مجلس خلقي (آگورا)^۷. ما در میان ایروکوئی‌ها دیدیم که مردم - مرد و زن - دایره وار به گرد جلسات شورا جمع می‌شدند و با حفظ نظم در مباحثات شرکت میکردند و بدین طریق، در تصمیم‌گیری‌ها تاثیر می‌گذاشتند. در میان یونانی‌های هومری، این اوستاند‌ها^۸ - برای اینکه همان حقوقی ژرمن کهن را بکار برده باشیم - تبدیل به يك مجلس خلقي کامل شده بودند؛ و در نزد ژرمن‌های کهن نیز بدینگونه بود. این مجلس توسط شورا برای تصمیم

1-Bule 2-Dionysius 3-Kratistoi 4-Thebes 5-Eteocles

6-Polyneices 7-Aroga 8-Umstand کسانی که در اطراف می‌ایستند.

گیری در مورد امور مهم فراخوانده میشد؛ هر فردی حق سخن داشت. تصمیم‌گیری‌ها بلند کردن دست یا با هلهله کردن اتخاذ میشد (آئشیلوس در کتاب مستد همان^۱). مجلس (مرجع) عالی و نهائی بود، زیرا که شومان در کتاب حقیقه‌های یونان^۲ میگوید: "هرگاه که مسئله‌ای مورد بحث است که اجرای آن مستلزم همکاری مردم است، هومر هیچ وسیله‌ای را بمانشان نمیدهد که از طریق آن همه مردم را بر خلاف میلشان، مجبور به انجام آن کند. در این زمان که هر عضو یک قبیله یک جنگجو بود، هنوز هیچ مرجع مقتدر عمومی جدا از خلق وجود نداشت که توانسته باشد طبعه خلق اقدام کند. دموکراسی بدوی هنوز در شکوفائی تام بود؛ و این باید بعنوان نقطه عزیمت برای قضاوت در مورد قدرت و موقعیت شورا و بازیلئوس باشد."

۳- فرمانده نظامی (بازیلئوس). ملاحظات مارکس در مورد این موضوع چنین است: "فضای اروپائی - که اکثر آنها از بد و تولد، آلت دست شاه زادگان هستند - بازیلئوس را بعنوان یک پادشاه، بمعنای جدید کلمه، نمایش میدهند. مورگان - جمهریخواه یانکی - با این تفسیر مخالف است. او بطور ریشخند آمیز، ولی بدرستی در مورد گلاستون چرب زبان و کتاب "جوانی جهان"^۳ او میگوید: آقای گلاستون روسای یونانی عصر نیم‌خدا یان رابضابه پادشاهان و شاهزادگان - و مضافا بعنوان جنتلمن‌ها - به‌خوانندگانی خود معرفی میکند، ولی خود او مجبور است که اعتراف کند که: در مجموع نظر میرسد، که ما رسم یا قانون تعلق ارث به فرزند ارشد را می‌یابیم، که

1-Suppliants

2-G.F. Schömann, Griechische Alterthümer, Bd. I-II, Berlin, 1855- 59

3-W.E. Gladstone, Juventus mundi. The Gods and Men of the Heroic Age, London 1869

باندازه کافی - ولی نه کاملاً دقیق - تصریح شده است.^۱ در حقیقت خود آقای گلا دستون باید متوجه شده باشد که چنین سیستم ابهام آمیز تعلق ارث به فرزند ارشد، که باندازه کافی - ولی نه کاملاً دقیق تصریح شده است - بود و نبودش يك ارزش دارد.

ما چگونگی مسئله ارث در مورد مناصب روستا در میان ایرکوئی ها - و نیز سایر سرخ پوستان - را تا کنون دیده ایم. نظر باینکه تمام منصب داران بیشتر از داخل تیره انتخاب میشدند، [میتوان گفت که] آنها تا آن حد در تیره موروئی بودند. بتدریج، جای خالی مانده، ترجیحاً توسط نزدیکترین وابسته تیره ای فرد پر میشد - برادر یا پسر خواهر - مگر اینکه دلیل محکمی برای صرف نظر کردن از او وجود میداشت. بنا بر این اگر در یونان، تحت تسلط حق پدری، منصب بازیلئوس بتدریج به فرزند مذکر یا یکی از اولاد ذکور او منتقل شد، فقط نشان دهنده این است که احتمال جانشینی - توسط انتخابات عمومی - بنفع اولاد ذکور بود؛ ولی این بهیچوجه بمعنای جانشینی قانونی، بدون انتخابات عمومی، نیست. در اینجا ما در میان ایرکوئی ها و یونانیان، اولین جوانه های خانواده های اشرافی خاص در تیره ها را می یابیم، و نیز اولین جوانه های صدارت یا سلطنت را. از اینرو میتوان تصور کرد که در میان یونانی ها، بازیلئوس یا توسط مردم انتخاب میشد، و پساً حد اقل توسط ارگان سازمانی آن - شورا یا آگورا^۱ - مورد تأیید قرار میگرفت، و در مورد "پادشاه" (رکس)^۲ در روم نیز به همین ترتیب عمل میشد.

در ایللیاد، آگام نون - فرمانده انسانها - بصورت پادشاه عالیرتبه یونانی ها ظاهر نمیشود، بلکه بصورت فرمانده عالی يك ارتش فدرال در مقابل يك شهر محاصره شده، نمایان میگردد. و هنگامی که اختلافات بی - یونانیان بروز کرد، ادیسه^۳ شوس در گفته مشهور خود، باین صفت اوست که

اشاره میکند: تعدد فرماندهی بد است؛ بگذارید يك فرمانده واحد داشته باشیم"، و غیره (که شعر معروف در باره چوگان، بعداً به آن اضافه شد).
 "ادیسس" نوس در اینجا در باره شکل حکومت موصّفه نمیکند، بلکه میخواهد که از فرمانده عالی ارتش در میدان جنگ اطاعت شود. زیرا برای یونانی ها که در مقابل تروی، تنها بصورت يك ارتش ظاهر میشوند، امر در آگرا (شورا) باندازه کافی بنحود مکرراتیک جریان دارد. هنگامی که از هدایا - یعنی تقسیم فئام - صحبت میشود، آشیل هرگز آگامنون با يك بازیلئوس دیگر را بعنوان تقسیم کننده انتخاب نمیکند، بلکه همیشه "پسران آچائیان ها"، یعنی مردم را باین کار می گمارد. القاب "خلف زئوس"^۲، "پرونده زئوس" چیزی را ثابت نمیکند، زیرا هر تیره از خدائی نسب دارد، و تیره رئیس قبیله، از يك خدای "برجسته" - در این مورد از زئوس - نسب می برد. حتی تحت رقبت ها - مانند یومائوس^۴ خوک چران و دیگران - "الهی" (theioi یا dioi) هستند، حتی در اودیسس^۵ که مربوط است به دوران خیلی بعد از ایلیاد - چنین است. در همین اودیسس، بینیم که نام نیم خدایان به مولیوس^۶ قاصد و نیز دمود^۷ و کوس، را مشرکگر، اعطا میشود. بطور خلاصه، واز بازیلئیا^۸ که نویسندگان یونانی آنرا برای با اصطلاح پادشاهی هومر (زیرا هبری نظامی علامت مشخصه آن است) همراه با شورا و مجلس خلقي، بکار میبرند صرفاً بمعنای مد مکرّاسی نظامی است. "مارکس"^۹.
بازیلئوس علاوه بر عملکردهای نظامی، عملکردهای کشیشی و قضائی نیز داشت؛ این عملکرد اخیر [کشیشی و قضائی] کاملاً مشخص نبود، ولی عملکرد اولی را در ظرفیت خود - بشابه عالیتیرین نماینده قبیله، یا کنفدراسیون

1-Troy 2-Zeus 3-Bondsmen 4-Eumaeus 5-Odyssey
 6-Mulios 7-Demodocus 8-Basileia

قبائل - انجام میداد . در هیچ جا اشاره‌ای به ملوک‌های مدنی و اداری به چشم نمی‌خورد ؛ ولی بنظر میرسد که او از لحاظ سمت يك عضو شورا بود . از نظر واژه شناسی کاملاً درست است که بازیلئوس را پادشاه ترجمه کنیم ، زیرا پادشاه (King-Kuning) از Künne, Kuni مشتق شده بمعنای رئیس يك تیره است ولی واژه یونانی قدیمی بازیلئوس basileus بهیچ وجه منطبق بر معنای جدید واژه پادشاه (King) نیست . توسی - دیدن صراحتاً بازیلیا قدیمی را Patrikē میداند - یعنی مشتق از تیره - و اظهار میدارد که آن ملوک‌های مشخص ، و بنابراین محدود داشت . و ارسطو میگوید که بازیلیای مصر نیم خدایان ، رهبر آزاد مردان بود ، و اینکه بازیلئوس ، يك رئیس نظامی ، قاضی و کشیش عالی مقام بود . از اینرو بازیلئوس هیچ قدرت حکومتی ، بمعنای اخیر آن ، نداشت .^۲

بدین طریق ، در ساخت [اجتماعی] یونانی مصر نیم خدایان ، ما هنوز

I-Thucydides

۲ - رئیس نظامی آزتک Aztec - مانند بازیلئوس یونانی - به اشتباه بصورت يك شاهزاده ، بمعنای جدید آن ، معرفی شده است مورگان اولین کسی بود که گزارش‌های اسپانیائی‌ها - که در ابتدا چیزها را بد فهمید و مخالفه آمیز میکردند ، و سپس صدا آنها را تحریف میکردند - را مورد نقد تاریخی قرار داد ؛ او نشان داد که مکزیک‌ها در مرحله میانی بربریت بودند - ولی در سطح بالاتری از سرخ پوستان پهلوی نیکومکزیک - و ساخت آنها ، تا جایی که توصیف‌های درهم و برهم اجازه قضاوت میدهند ، چنین بودند يك کنفدراسیون از سه قبیله ، که تعدادی از قبائل دیگر را خراج گذار خود کرده بودند ، و توسط يك شورای فدرال و يك رئیس نظامی فدرال - که اسپانیائی‌ها آنرا يك "امپراطور" جلوه میدادند - اداره میشد .

(انگلس)

سیستم تیره ای قدیمی را، زنده و در کمال قدرت می بینیم؛ ولی ما همچنین آغاز زوال آنرا نیز مشاهده میکنیم: حق پدری و توارث مایطک توسط فرزندان، که به تراکم ثروت در خانواده منجر شد، و به خانواده در مقابل تیره قدرت داد؛ اختلاف در ثروت، بنوع خود، با وجود آوردن اولین جوانمهای يك نجیب زادگی و يك سلطنت موروثی، بر ساخت اجتماعی تاثیر گذاشت؛ برده داری - در ابتدا محدود به اسرای جنگ - اکنون راه را برای برده کردن هم قبیلهای ها و حتی هم تیره ای ها هموار میکرد؛ جنگهای بین قبیلهای قدیمی، به هجومهای سیستماتیک از زمین و دریا - بمنظور تصرف گله، برده، و گنج - بخانه يك وسیله معمولی برای تامین معاش، انحطاط یافت. خلاصه اینکه، ثروت بخانه نفیس ترین چیزها مورد ستایش و احترام قرار میگرفت، و نهاد های قبیلهای قدیمی - برای توجیه بزرگ دزدیدن ثروتها - تحریف می شدند. فقط جای يك چیز کم بود: نهادی که نه تنها مایطک تازه بدست آمده افراد خصوصی را در مقابل سنت های کمونیستی نظام تیره، حفظ کند، نه تنها مالکیت خصوصی را، که در گذشته آنقدر بی اهمیت بود، تقدیس کند، و این تقدیس را عالیه ترین هدف جامعه بشری اعلام دارد، بلکه به شکل های جدید تدریجاً تکامل یابنده برای کسب مالکیت - و بالنتیجه افزایش دایما متزايد ثروت - مهر شناسائی کل اجتماع را بزند؛ نهادی که نه تنها تقسیم طبقاتی جدید التاسیس جامعه، بلکه حق طبقه متعول به استثمار طبقات بی چیز، و حکمروائی اولی بر دومی را جاودانی کند.

و این نهاد، فرا رسید. دولت اختراع شد.

فصل پنجم پیدایش دولت آتن

چگونگی تکامل دولت، تبدیل پاره‌ای از ارگانهای ساخت تیمسره‌ای آن، جا نشین شدن پاره‌ای دیگر بوسیله دخالت ارگانهای جدید، و بالاخره جایگزینی همه آنها توسط قدرت‌های حکومتی واقعی — در حالیکه جای "خلق مسلح" واقعی که از طریق تیره‌هایش، فراتری‌هایش و قبائلش از خود دفاع میکرد را يك "نیروی عمومی" مسلح در خدمت این مقامات گرفت، که در نتیجه میتواند طیه خود این مردم هم بکار گرفته شود — تمام اینها را، لا اقل مرحله اولیهشان، در هیچ جا بهتر از آتن کهن نمیتوان مشاهده کرد. شکل‌های تغییر را عمدتاً مورگان شرح داده است؛ در مورد محتوی اختصاصی — که باعث پیدایش آنها شد — من مجبورم قسمت عمده آنرا اضافه کنم.

در عصر نیم خدایان، چهار قبیله آتنی هنوز در قسمتهای مجزای آتیکا سکونت داشتند. حتی بنظر میرسد که دوازده فراتری تشکیل دهندگان آنها، مقرهای جداگانه‌ای در دوازده شهر سرسرویس داشتند. ساخت اجتماعی، متعلق به عصر نیم خدایان بود: يك مجلس خلقی، يك شورای خلقی، يك بازیلئوس. تا جائیکه تاریخ مکتوب وجود دارد، مشاهده می‌کنیم که زمین دیگر تقسیم شده و تبدیل به ملك خصوصی شده بود؛ این امر با مرحله نسبتاً تکامل یافته تولید کالائی و تجارت کالائی متناسب با آن در اواخر مرحله بالائی بربریت، منطبق است. علاوه بر غلات، شراب و روغن نیز تولید میشدند. تجارت دریائی در دریای اژه، بیش از پیش، از فینیقی‌ها به آتیکائی‌ها میرسید. در نتیجه، خرید و فروش زمین و ادامه تقسیم کار میان کشاورزی و صنایع دستی، تجارت و دریانوردی، اعضاء تیره‌ها، فراتری‌ها و قبائل، خیلی زود با هم

آمیخته شدند. در منطقه فراتری و قبیله، کسانی ساکن شدند که گرچه هموطن بودند، باین پیگرها تعلق نداشتند، و بنا براین در محل سکونت خود، بیگانه بشمار میرفتند. زیرا در زمان صلح، هر فراتری و هر قبیله امر خود را به تنهایی، و بدون مشورت با شورای خلق یا بازپلئوس درآتن، اداره میکرد. ولی آن ساکنینی از منطقه فراتری یا قبیله که به آنها تعلق نداشتند، طبعا نمیتوانستند در اداره امر سهیم شوند.

این وضع چنان کارکرد تنظیم یافته ارگانهای نهاد تیره‌ای را مغشوش کرد که از همان عصر نیم خدایان هم درمانی برای آن جستجو میشد. اساسنامه ای که منتسب به تزئوس^۱ است، بوجود آمد. ویژگی عمده این تغییر، برقراری يك اداره مرکزی در آتن بود، یعنی، بعضی از امور که تا کتون بطور مستقل توسط خود قبائل انجام می یافتند، بعنوان امور صومی اعلام شده و به يك شورای صومی — که در آتن تشکیل جلسه میداد — محول گردیدند. بنابراین آتنی ها گامی فراتر به پیش گذاشتند که هیچك از خلق های بومی امریکا هرگز بر نداشته بودند: فدراسیون ساده تمام قبائل همسایه، اکنون توسط الحاق تمام قبائل در يك ملت تکمیل شد. این امر باعث پیدایش يك سیستم از قانون صومی خلقی آتنی شد، که بالاتر از رسوم قانونی قبائل و تیره ها قرار میگرفت. شهروند آتنی، حقوق معین و حمایت قانونی بیشتری — حتی در منطقه ای که متعلق به قبیله خود او نبود — بدست می آورد. اما این اولین گام، گامی بود در جهت تحلیل بردن ساخت تیره ای؛ زیرا که این اولین گام در راه پذیرش بعدی شهروندانی شد که نسبت به تمام قبائل آتیکا بیگانه بودند، و کاملاً خارج از محدوده ساخت تیره ای آتن بوده و باقی ماندهبودند. نهاد دومی که به تزئوس منسوب است تقسیم تمام خلق — بدون در نظر گرفتن تیره ها، فراتری ها و قبائل — به سه طبقه بود: پورتیدها، یا نجبا؛

ژئومورویا زارمین زمین؛ و دمی پورجی^۲، یا صنعتگران؛ و حق انحصاری انتصاب بمناسک عمومی بمنجباتفویض شده است. البته درست است که این تقسیم بندی - بجز در مورد اختصاص دادن حق انحصاری مناصب عمومی به نجبا - غیر صلی باقی ماند، چون هیچ تمایز قانونی دیگری، بین طبقات بوجود نمی آورد. اما این (نهاد) با اهمیت است، زیرا عناصر اجتماعی نوینی را که به آرامی تکامل یافته بودند، بر ما آشکار میکند. نشان میدهد که رسم مبتنی بر اعطاء مناصب تیره به بعضی از خانوادهای معین، به یک امتیاز این خانوادها تبدیل شده، که بندرت مورد اعتراض قرار میگیرد؛ (نشان میدهد) که این خانوادها که بخاطر ثروتشان قدرتمند بودند، شروع به متحد شدن در خارج از تیره هایشان - بصورت یک طبقه ممتاز کردند؛ و (نشان میدهد) که دولت جدید الولاده، این فصب را تقدیس میکرد. بعلاوه نشان میدهد که تقسیم کار بین کشاورزان و صنعتگران، بقدر کافی نیرو گرفته بود که بتواند تفوق اجتماعی تقسیم بندی قدیمی به تیره ها و قبائل را بهارزه بطلاند. و بالاخره (این نهاد) تناقض آشتی ناپذیر بین جامعه تیره ای و دولت را اعلام میداشت. اولین کوشش برای تشکیل دولت شامل شکستن تیره ها، بوسیله تقسیم اعضا، هر یک به یک طبقه ممتاز و یک طبقه زیر دست، بود، که این طبقه اخیر الذکر، بنوعی خود، از نظر حرفه ای به دو طبقه تقسیم میشد، و بدین طریق یکی در مقابل دیگری قرار میگرفت.

تاریخ سیاسی بعدی آتن، تا زمان سولون، بطور ناکامل شناخته شده است. منصب بازیلئوس بلا استفاده افتاد؛ آرکون ها، که از میان نجبا انتخاب میشدند، تبدیل به رئیس دولت شدند. حکمرانی نجبا همچنان دایما افزایش یافت تا اینکه در حوالی سال ۶۰۰ قبل از میلاد، بصورت غیر قابل تحملی در آمد. وسیله عمده برای سرکوب آزادبهای اجتماع - پول ورها

خواری بودند . نجباء مدتاً در آتن و اطراف آن زندگی میکردند ؛ جایشکه در آن تجارت دریائی - و گهگاهی دزدی دریائی در کنار آن - آنها را غنی تر میساخت و ثروت پولی را در دست آنها متراکم میکرد . از این نقطه بود که سیستم پولی تکامل یافت و مانند يك اسید تحلیل برنده بجان زندگی سنتی اجتماعات روستائی - که بر پایه اقتصاد طبیعی قرار داشتند - افتاد . ساخت تیره‌ای مطلقاً با سیستم پولی ناسازگار است . تباهی وضع دهقانان خردمهای آتیکا ، همزمان با سست شدن پیوندهای قدیمی تیره‌ای بود که از آنها محافظت میکرد . ورقه سفته و اقساط قرضه - زیرا در آن وقت آتنی‌ها خریدن به اقساط را نیز اختراع کرده بودند - نه برای تیره و نه برای فراتری حرمتی قائل نبود . ولی ساخت تیره‌ای کهن از پول ، اعتبار و قرض پولی چیز نمیدانست . از اینرو حکمرانی پولی دائماً توسعه یابنده نجباء باعث پیدایش قانون - رسم - جدیدی شد مبنی بر حفاظت از وام دهنده در مقابل وام گیرنده ، و مجاز دانستن استثمار دهقان خرده پا توسط صاحب پول . تمام مناطق روستائی آتیکا مطلوب بود از ستون‌هایی که بروی آن نوشته‌ای بچشم میخورد مبنی بر اینکه ، این قطعه زمینی که ستون مربوطه در آن قرار داشت ، به اقساط به فلان و بهمان شخص به فلان و بهمان مقدار ، واگذار شده‌است . مزارعی که چنین علامت‌گذاری‌هایی را نداشتند ، مزارعی بودند که به علت نپرداختن قسط یا نپرداختن بهره در سر موعد ، فروخته شده و بصورت ملك نجبای ربا خوار درآمده بودند ؛ دهقان می‌بایست شکر گزار بود که باو اجازه داده میشد که بصورت مستاجر روی زمین بماند و با يك ششم محصول کارش زندگی کند ، و پنج ششم آنرا بعنوان اجاره به ارباب جدیدش بپردازد . بدتر اینکه : اگر مبلغ حاصله از فروش زمین ، باندازه مبلغ قرض نبود ، یا اینکه اگر چنین قرضی پشتوانه تضمین شده‌ای نداشت ، شخص مقروض مجبور بود که فرزندان خود را بعنوان برده در خارج بفروشد ، تا اینکه قرض - به اعتبار دهنده را بپردازد . فروش فرزندان توسط پدر - این بود اولین

شعره حق پدري و يكتا همسري ! و اگر خون آشام هنوز سير نشده بسود،
ميتوانست شخص مقروض را به بردگي بفروشد . اين بود سحرگاه دل انگيز
تمدن ، در ميان مردم آتن .

در گذشته ، هنگامی که شرايط زندگي مردم هنوز با ساخت تيره‌ای ساز-
گاري داشت ، يك چنين انقلابي غير ممكن بود ؛ و اينك در اينجا بوجود
آمده بود ، هي آنكه کسی بداند بچه نحو . يك لحظه به ابروگوئي‌ها ب-
گرديم . در ميان آنها ، قضایا به نحوی که خود را به آتني‌ها تحميل کرد-
و باصطلاح تقصير خودشان هم نبود ، و قطعاً ظريف خواست آنها بود - غير
قابل تصور است . در آنجا شيوه توليد وسائل معيشت ، که در طول تمام
سالها بلا تخيير باقی ماند ، اهدا ممکن نبود باعث چنين برخورد ها ثسي
شود ، که گوئي از خارج بآنها تحميل شده بود . به آنتاگونيسم بين غني و
فقير ، بين استثمار کننده و استثمار شونده . ابروگوئي‌ها هنوز از تسلط بر-
نيروهای طبيعت ، بسيار دور بودند ؛ ولي در محدوده‌ای که طبيعت برای
آنها معين کرده بود ، ارباب توليد خود بودند . صرفنظر از بدی برداشت
محصول در باغهای کوچک خودشان ، ته کشيدن منابع ماهی در رود ها و
درياچه‌هايشان ، يا شکار در جنگل‌هايشان ، آنها ميدانستند که محصول
شيوه کسب معيشت آنها چه خواهد بود . محصول عارت بود از : وسائل
امرار معاش - کم يا زياد ؛ ولي اين محصول ، هرگز قيام‌های اجتماعي
بلامقدمه ، قطع علائق تيره‌ای ، يا تقسيم اعضاء تيره‌ها و قبائل به طبقات
آنتاگونيسمي که با يکديگر بجنگند ، نميتوانست باشد . توليد در محدوده‌های
بسيار تنگی در جريان بود ، ولي توليد کنندگان ، حاکم بر محصول خودشان
بودند . اين مزيت عظيم توليد بربري بود که با آغاز تمدن از دست رفت ؛
بدست آوردن مجدد آن ، بر مبنای تسلط فوق‌العاده‌ای که اکنون انسان بر
نيروهای طبيعت دارد ، و معاشرت آزادی که اکنون ميسر است ، کسار
نسل‌های آینده است .

در میان یونانیان چنین نبود. پیدایش مالکیت خصوصی، در گله احشام و اجناس لوکس منجر به مبادله بین افراد، تبدیل محصولات به کالا ها شد. در اینجا ست ریشه کل انقلابی که بعداً بوجود آمد. از هنگامیکه تولید کنندگان محصول خود را دیگر بطور مستقیم مصرف نمیکردند، بلکه آنها را در جریان مبادله از دست میدادند، دیگر کنترلی بر آن نداشتند. آنها دیگر نمیدانستند که بر سر آن چه میآید، و این امکان بوجود آمد، که محصول روزی طیه تولید کننده، بعنوان وسیله‌ای برای استثمار و سرکوب او، به کار گرفته شود. از اینرو، هیچ جامعه‌ای، در هیچ مدتی نمیتواند بر تولید خود سیادت کند و به کنترل اثرات اجتماعی روند تولید آن ادامه دهد، مگر اینکه مبادله بین افراد را ملغی کند.

ولی آتنی‌ها بزودی آموختند، که بعد از اینکه مبادله فردی برقرار شده و محصولات تبدیل به کالاها میشوند، با چه سرقتی محصول تسلط خود را بر تولید کننده آشکار میکند. همراه با تولید کالا، زراعت زمین توسط افراد کشتکار، برای خود، بوجود آمد، و بلافاصله پس از آن مالکیت فردی زمین. سپس پول ظاهر شد، آن کالای جهانی که تمام کالاهای دیگر با آن قابل مبادله‌اند. ولی هنگامیکه انسان پول را اختراع کرد، ابدان گمان نمیکرد که دارد یک نیروی اجتماعی جدید - نیروی جهانی منحصر بفردی که کل جامعه باید در مقابل آن تعظیم کند - را می‌آفریند. این نیروی نوین، که بدون خواست یا آگاهی خالقین خود، بهستی درآمده بود را، آتنی‌ها، در تمام خشونت دوران جوانیش احساس میکردند.

چه میبایست کرد؟ سازمان تیره‌ای کهن، نه تنها در مقابل حرکت به پیش پیروزمندانه پول ناتوان از آب درآمده بود، بلکه مطلقاً قادر نبود که در چهار چوب خود جایی برای چیزهایی مانند پول، وام دهنده، وام گیرنده و استرداد اجباری وام را بگنجاند. با اینحال نیروی اجتماعی جدید وجود داشت، و نه خواستهای زاهدانه، و نه آرزوهای مشتاقانه برای بازگشت

به روزگاران خوش گذشته ، میتوانست موجودیت پول و رباخواری را از میان بر دارد . از این گذشته ، شکافهای جزئی دیگری هم در ساخت تیره‌ای بوجود آمده بود . اختلاط بدون تمایز اعضا تیره‌ها و فراتری‌ها در سراسر آتیکا — و بخصوص در شهر آتن — از نسلی به نسل دیگر افزایش یافت ؛ طیرقم اینکه يك آتنی ، در حالیکه مجاز بود که قطعه زمینی را به خارج از تیره‌اش بفروشد ، معبدا نمیتوانست خانه سکونیش را بفروش‌رساند . با پیشرفت صنعت و بازرگانی ، تقسیم کار بین شاخه‌های مختلف تولید — کشاورزی ، صنایع دستی ، حرفه‌ها — بشمار در صنایع مختلف ، تجارت ، دریانوردی و غیره — تکامل بیشتری یافته بود . اکنون نفوس بر صنای اشتغالات خود به گروه‌هایی که نسبتاً خوب مشخص شده بودند ، تقسیم میگشتند ، گروه‌هایی که هر يك از آنها منافع جدید و مشترکی داشتند که در تیره و فراتری جایی برای آنها نبود ، و در نتیجه ضرورت بوجود آوردن مناصب جدیدی را برای رسیدگی به امورات آنها ایجاب میکرد . تعداد بردگان بعد قابل توجهی افزایش یافته بود ، و حتی در این مرحله ابتدائی ، باید تعدادشان از آتنی‌های آزاد بسیار بیشتر بود . ساخت تیره‌ای ، در اصل ، بردگی را نمی شناخت ، و بنا بر این هیچ وسیله‌ای برای در انقیاد نگاه داشتن این توده غلامان در اختیار نداشت . و بالاخر بازرگانی ، و ده بسیار زیادی از بیگانگان را به سکونت در آتن جلب کرده بود زیرا در آنجا آسانتر میشد پول ساخت ، و بر صنای اساسنامه قدیمی این بیگانگان نه از حقوق و نه از تامین قانونی برخوردار بودند ، و طیرقم مدارای سنتی ، همچنان بصورت يك عنصر مزاحم و بیگانه در میان مردم باقی میماندند . خلاصه اینکه ، ساخت تیره‌ای ، به پایان خود نزدیک میشد . رشد جامعه هر روز از حدود آن فراتر میرفت ؛ این ساخت قادر نبود که حتی پریشان کننده ترین مصائبی را که در مقابل چشمانش میگذشت ، جلوگیری کرده یا تخفیف دهد . ولی در همین حال ، دولت‌های سرودا بوجود آمده بودند . گروه‌های جدیدی که بر اثر تقسیم کار — نخست میان شهر و روستا ، سپس

میان شاخه‌های مختلف صنایع شهری — بوجود آمده بودند، ارگانهای جدیدی برای حراست از منافعشان آفریده بودند. مناصب عمومی، به انواع مختلف، بوجود آمدند. و سپس دولت جوانسال بیش از همه به نیروی جنگنده‌های برای خود احتیاج داشت، که در میان آتنی‌های دریا نورد، در آغاز، تنها میتوانست بصورت نیروی دریائی بمنظور جنگهای کوچک گهگاهی و حراست از کشتی‌های تجارتی تجلی کند. در يك زمان نا معلوم — قبل از سولون — نوکری^۱ ها تشکیل شدند که بخش‌های زمینی کوچکی بتعداد دوازده عدد در هر قبیله بودند. هر نوکری مجبور بود که يك کشتی جنگی با تجهیزات و نفرات و بعلاوه دو اسب سوار، را آماده کند. این ترتیب، حمله‌ای دو جانبه به ساخت تیره‌ای بود. اولاً يك نیروی عمومی بوجود آورد که دیگر صرفاً با خلق مسلح در تمامیتش، یکی نبود؛ ثانیاً، برای اولین بار مردم را بمنظور اهداف عمومی تقسیم کرد — نه بر مبنای گروه‌های خویشاوندی، بلکه بر مبنای سرزمین، بر مبنای موطن مشترك. ما بعداً اهمیت این امر را خواهیم دید.

از آنجا که ساخت تیره‌ای نمیتوانست به کمک مردم استثمار شونده بیايد، لذا آنها فقط ميتوانستند به دولت در حال پیدایش چشم بدوزند. و دولت، کمک را بصورت اساسنامه سولون ارائه داد، در حالیکه، در همین حال خود را مجدداً، به‌قیمت از بین رفتن اساسنامه قدیمی، مستحکم میکرد. سولون — شیوه‌ای که اصلاحات او در سال ۵۹۴ قبل از میلاد بوجود آمد، اکنون مورد توجه مانیت — يك سلسله انقلابهای بااصطلاح سیاسی را، با تجاوز به مالکیت، آغاز کرد. تمام انقلابها، تاکنون، انقلابهای بوده‌اند برای حراست از يك نوع مالکیت در مقابل نوعی دیگر از مالکیت. اینها نمیتوانند بدون تجاوز به یکی از دیگری حراست کنند. در انقلاب کبیر فرانسه، مالکیت فئودالی قربانی شد تا مالکیت بورژوازی نجات یابد؛ در انقلاب سولون، مالکیت وام‌دهندگان باید فدای مالکیت وام‌گیرندگان میشد. قرض‌هایسادگی ملغی شدند. ما با جزئیات دقیق امر آشنا نیستیم، ولی سولون در شعرهای

خود ماهات میکند که ستونهای اقطاع را از زمینهای مقروضی برداشت و رجعت همه کسانی که فرار کرده بودند، یا به خارج فروخته شده بودند، را به خانه‌هایشان میسر ساخت. این کار فقط با نقض طنی حقوق مالکیت امکان پذیر بود. و در حقیقت، مسئله تمام انقلاب‌های با اصطلاح سیاسی، از اولین آنها تا آخرین‌شان، حراست از يك نوع مالکیت، بوسیله مصادره - که دزدی هم گفته میشود - نوع دیگری از مالکیت است. بنابراین، این مطلقا درست است که بعد از ۲۵۰۰ سال، مالکیت خصوصی، فقط با نقض حقوق مالکیت، خود را حفظ کرده است.

ولی اکنون باید راهی یافته میشد که از بردگی مجدد آتنی‌های آزاد جلوگیری بعمل آید. این امر در ابتدا توسط تدابیر عمومی انجام گرفت - فی الخلل مضموعیت قراردادهائی که شامل گروه‌گذاشتن شخص و ام‌گیرنده میشد. بعلاوه برای مقدار زمینی که يك نفر میتواند داشته باشد حدی مقرر شد، تا لا اقل برای اشتهای نجبا برای زمین دهقانان، مهاری بوجود آید. سپس متمم‌های اساسنامه‌ای بوجود آمدند که مهمترین آنها برای ما بقرار زیرند:

شورا به چهارصد نفر افزایش یافت، که هر صد نفر از يك قبیله بودند. پس در اینجا قبیله هنوز به‌شابه پایه بود. ولی این تنها جنبه اساسنامه قدیمی بود که در بدنه سیاسی جدید راه یافته بود. از سایر لحاظ، سولون شهروندان را برحسب میزان زمینی که داشتند و محصول آن به چهار طبقه تقسیم کرد. پانصد، سیصد، و صد و پنجاه مدیمینوس^۱ غله (هر مدیمینوس تقریباً معادل (۱ لیترا)^۲ حد اقلی محصول برای سه طبقه اول بود؛ هر کس که زمین کمتری داشت یا زمین نداشت، متعلق به طبقه چهارم بود. فقط اعضاء سه طبقه اول میتوانند منصب داشته باشند: مناصب عالی در اختیار طبقه اول بود. طبقه چهارم فقط حق صحبت و رای دادن در مجمع خلقی را داشت؛ ولی

در اینجا تمام منصب داران انتخاب میشدند، در اینجا بود که اینها میبایست حساب پس بدهند، در اینجا بود که تمام قوانین تهیه میشد، و طبقه چهارم، در اینجا اکثریت داشت. امتیازات اشرافی قسماً بصورت امتیازات ثروت تجدید میشدند، ولی مردم قدرت تعیین کننده را در دست داشتند. طبقه چهارم همچنین پایه یک سازماندهی جدید نیروهای جنگنده را تشکیل میداد. دو طبقه اول سواره نظام را فراهم می‌دیدند؛ طبقه سوم در پیاده نظام سنگین خدمت میکرد؛ طبقه چهارم در پیاده نظام سبک - بدوین سلاح - و پیادار نیروی دریایی خدمت میکرد، و محتملاً مزد دریافت میداشت.

بدین طریق عنصر کاملاً نوینی در اساسنامه داخل شده بود: داریایی خصوصی. حقوق و تکالیف شهروندان بر مبنای وسعت زمینی که داشتند درجه بندی میشد؛ و بهمان اندازه که طبقات متعلق نفوذ پیدا میکردند، گروه‌های همگون قدیمی به قهقرا می‌رفتند. ساخت تیره‌ای شکست دیگری متحمل شد. ولی درجه بندی حقوق سیاسی بر مبنای مالکیت، یک نهاد غیر قابل جایگزینی برای وجود دولت نبود. گرچه این امر، در تاریخ قانون اساسی دولت‌ها میتواند نقش مهمی ایفاء کرده باشد، معیناً دول متعددی - و تکامل یافته‌ترین آنها - فاقد آن بودند. حتی در آتن این فقط یک نقش‌گذرا داشت. از زمان اریستیدس^۱، تمام مناصب بروی کلیه شهروندان باز بود.

طی هشتاد سال بعد، جامعه آتنی بتدریج راهی را پیش گرفت که در قرنهای بعد، در آن راه تکامل بیشتری یافت. به رهاخواری روی زمین، که در زمان ماقبل سولون زنجیر گسسته بود، مهار زده شد، و بهمین نحو تمرکز مالکیت بی حد و حصر زمین کنترل گشت. بازرگانی و صنایع دستی و هنری که بهمن کار بردگی، بیش از پیش رونق می‌یافت، بصورت رشته‌های اشتغال صده در آمد - روشننگری پیشرفت یافت. بجای استثمار هم شهری‌های خود

به شیوه خشن گذشته، آتنی ها اکنون صد تا برده ها و کلیات های غیر آتنی را استثمار میکردند. مایطك منقول، ثروت پولی، و ثروت بصورت برده ها و کشتی ها، همچنان افزایش می یافت؛ ولی بجای اینکه - مانند دوران بدو با محدودیت هایش - صرفا يك وسیله برای خرید زمین باشد، برای خود بصورت هدفی درآمد. این از جانب دیگر باعث پیدایش رقابت موفقیت آمیز طبقه ثروتمند صنعتی و بازرگانی جدید با قدرت قدیمی نجباء شد، ولی از جانب دیگر اساسنامه تیره های قدیمی را از آخرین جای خود محروم کرد. تیره ها، فراتری ها و قبائل، که اعضاء آنها اکنون در سراسر آتیکا پراکنده شده بودند و کاملاً با هم مخلوط شده بودند، بدین طریق - بعنوان بیکرهای سیاسی - کاملاً بلااستفاده شدند. تعداد کثیری از شهروندان آتنی، متعلق به هیچ تیره ای نبودند؛ آنها مهاجرینی بودند که به شهروندی پذیرفته شده بودند ولی نه در هیچیک از بیکرهای همخون قدیمی. بعلاوه يك تعداد روز افزون از مهاجرین خارجی وجود داشتند که فقط از حفاظت برخوردار بودند.

در این فاصله، مبارزه دسته ها جریان خود را طی میکرد. نجباء میکوشیدند که امتیازات سابق خود را مجدداً بدست آورند و برای مدت کوتاهی تفوق خود را مجدداً کسب کردند، تا اینکه انقلاب کلاسیک^۳ (۵۰۹ قبل از میلاد) سقوط نهایی آنها را سبب شد؛ و همراه با آنها آخرین بقایای ساخت تیره ای نیز سقوط کرد.

کلاسیک تنس در اساسنامه جدیدش، چهار قبیله قدیمی را، که بر مبنای تیره ها و فراتری ها بود، بحساب نیاورد. جای آنها را سازمان کاملاً جدیدی گرفت که منحصر ابر مبنای تقسیم شهروندان بر حسب محل سکونتشان قرار داشت، و در

گذشته نیز با تشکیل نوکراری ها کوششی در آن جهت شده بود اکنون دیگر نه عضویت پیکر همغون ، بلکه محل سکونت ، عامل تعیین کننده شده بود . اکنون دیگر نه مردم ، بلکه سر زمین تقسیم شده بود ؛ سکنه ، از نظر سیاسی ، فقط بصورت زائده های زمین در آمدند .

سراسر آتیکا به صد شهرستان یا دِم تقسیم شد که اداره امور خود را راساً بر عهده داشتند . شهروندان (باد موت های) یک دِم ، برای خود ، رئیس رسمی (د مارش)^۳ ، یک خزانه دار ، و سی قاضی با حق قضاوت در امور جزئی را انتخاب میکردند . آنها همچنین معبد خاص خود و یک خدای محافظ ، یا هروس^۴ خود را داشتند ، که کشیش های آنها ، خودشان انتخاب میکردند . قدرت عالیّه در دِها ، مجمع دِ موت ها بود . این ، همانطور که مورگان بدرستی میگوید ، نخستین نمونه بخش های (شهرستانهای امریکائی) - که امور خود را راساً اداره میکنند - میباشد . دولت نوین ، در عالیتین حد تکاملش به آن واحدی منتهی میشود ، که نقطه عزیمت دولت در حال تولد ، در آتن بود .

ده عدد از این واحدها (دِها) یک قبیله را تشکیل میدادند ؛ ولی بعنوان تمایز با قبیله تیره ای قدیمی^۵ اکنون قبیله محلی^۶ نامیده میشد . قبیله محلی نه تنها یک پیکر سیاسی بود که امور خود را راساً اداره میکرد ، بلکه یک پیکر نظامی نیز بشمار میرفت . آن (قبیله محلی) یک فیلارش^۷ با رئیس قبیله انتخاب میکرد که فرمانده سوار نظام بود ، یک تاکسی آرش^۸ که فرمانده پیاده نظام بود ، و یک استراتگوس^۹ که فرمانده تمام

1- Deme 2- Demot 3- demarch 4- Heros

5- Geschlechtstamm 6- Ortsstamm 7- Phylarch

8- Taxiarch 9- Strategos

نیروهای نظامی بود که در سرزمین قبیله‌ای تشکیل میشد. به علاوه [قبیله محلی] پنج کشتی جنگی، با جاشویان و فرمانده تهیه میکرد؛ و يك هرو من آتیکی را (بعنوان رب النوع) می پذیرفت که نام او بروی قبیله می ماند، و قدیس محافظش بود. و بالاخره پنجاه عضو شهرا برای شورای آتن انتخاب میکرد.

در راین دولت آتن قرار داشت که بوسیله يك شورای مرکب از پانصد نفر — که توسط ده قبیله انتخاب میشدند — اداره میگشت، و در آخرین مرحله بوسیله مجمع خلقی که هر شهروند آتنی میتوانست در آن شرکت کند و رای دهد. آرکون ها و دیگر کارمندان به بخش های مختلف اداری و قضائی منصوب میشدند. در آتن هیچک از کارمندان، قدرت اجرایی نداشت.

بوسیله این قانون اساسی جدید، و بوسیله وارد کردن تعداد کثیری از وابستگان — که قسمتی از مهاجرین و قسمتی از بردگان آزاد شده بودند — ارگانهای ساخت تیره‌ای از امور عمومی حذف شدند. آنها تا حد مجامع خصوصی و جوامع مذهبی واپس رفتند. ولی اثرات معنوی آنها، مفاهیم سنتی و دید دوران تیره‌ای قدیمی، تا مدت های طولانی باقی ماند و فقط بتدریج از میان رفت. ما شواهدی از این راه در نهاد دولتی دیگری که بعداً بوجود آمد، مشاهده میکنیم:

ما دیده ایم که يك ویژگی اساسی دولت، يك قدرت عمومی مجزا از توده های مردم است. در آن زمان آتن فقط دارای يك ارتش خلقی و يك نیروی دریایی بود که تجهیزات و نفقات آن مستقیماً توسط مردم تامین میشد. اینها حفاظت در مقابل دشمنان خارجی را برعهده داشتند، و برده هارا — که در آن زمان اکثریت عظیم مردم را تشکیل میدادند — به اطاعت وامیداشتند. برای شهروندان، این نیروی عمومی در ابتدا فقط بصورت نیروی پلیس وجود داشت، که قدرت آن باندازه قدمت دولت است، و از اینروست که

فرانسوی های ساده لوح قرن هجدهم از ظل تحت کنترل پلیس —————
 (Nations Policiées) صحبت میکردند و نه از ظل متصدن
 بدین طریق آتنی ها همزمان با دولت خود ، يك نیروی پلیس ، يك ژاندارمری
 واقعی مرکب از کمانداران پیاده موسواره — که در جنوب آلمان و سو —————
 لاندژاگر^۱ گفته میشود — درست کردند . ولی این ژاندارمری از بردگان
 ترکیب یافته بود . آتنی آزاد ، این وظیفه پلیسی را چنان خفت آور میدانست
 که ترجیح میداد توسط يك برده مسلح توقیف شود ، تا اینکه به چنین حرفه
 کثیفی تن در دهد . این هنوز ، يك بیان طرز تفکر تیره ای کهن بود . دولت
 بدون نیروی پلیس نمیتوانست وجود داشته باشد ، ولی هنوز جوان بود و
 احترام معنوی کافی برای حیثیت دادن به شغلی — که لزوماً برای تیره ای های
 قدیمی بد نام بود — را نداشت .

اینکه این دولت که اکنون از لحاظ خطوط کلی کامل شده بود — چقدر
 مناسب شرایط اجتماعی آتنی ها بود را ، از رشد سریع ثروت ، بازرگانی
 و صنایع ، میتوان فهمید . تناقض های طبقاتی که نهادهای اجتماعی و سیاسی
 بر مبنای آن قرار داشتند ، دیگر تناقض های بین نجباء و عامه مردم نبود ،
 بلکه تناقض بین بردگان و مردان آزاد ، بین وابستگان و شهروندان بود .
 هنگامی که آتن در اوج خجستگی بود ، تعداد کل شهروندان آزاد آتنی ،
 منجمده زنان و کودکان ، حدود ۹۰ هزار نفر بود ؛ برده ها ، از هر دو
 جنس ، مجموعاً ۳۶۵ هزار نفر بودند ، و وابستگان — مهاجرین و بردگان
 آزاد شده — ۴۵ هزار نفر . بنا بر این در مقابل هر شهروند مذکر بالغ
 حداقل ۱۸ برده و بیش از دو وابسته وجود داشت . تعداد زیاد بردگان
 از طریق این امر قابل توضیح است که بسیاری از آنان ، همراه با هم در
 مانوفاکتور هائی با اطاقهای بزرگ ، زیر نظارت مراقبین ، کار میکردند . با

تکامل بازرگانی و صنایع، انباشت و تمرکز ثروت در دست حده معدودی بوجود آمد؛ و توده شهروندان آزاد فقیر شد و مجبور گشت که بین رقابت با کار بردگی - از طریق رفتن بطرف صنایع دستی که بی آبرو کننده و پست تلقی میشد و بعلاوه موفقیت چندانی نداشت - و فقر کامل، یکی را انتخاب کند. آنها بحکم شرایط موجود، راه دوم را انتخاب کردند و نظر باینکه اکثریت توده را تشکیل میدادند، تمامی دولت آتن را با خود به سقوط کشاندند. بر خلاف آنچه که مورخین اروپائی کاسه لبس شاهزادگان بهما میگویند، ایمن د مکراسی نبود که باعث سقوط آتن شد. بلکه برده داری بود که کار شهروندان آزاد را خفت آور جلوه میداد.

پیدایش دولت در میان آتنی ها، يك نمونه بسیار تپیک از ساختن دولت بطور عام، را نشان میدهد؛ زیرا از يك طرف، بشکل خالص انجام گرفت، بدون دخالت قهر خارجی یا داخلی (دوران کوتاه غصب توسط پیسیستراتوس^۱ اثرات آن از خود بجا گذاشت)؛ از جانب دیگر، آن نمایشگر پیدایش يك شكل بسیار تكامل یافته دولت، يك جمهوری د مكراتيك^۲ است كه مستقیما از جامعه تیره ای بیرون می آید؛ و بالاخره، ما باندازه کافی با تمام جزئیات اساسی آشنا هستیم.

۱ - در ۵۶۰ قبل از میلاد، پیسیستراتوس Pisistratus که از يك خانواده اشرافی بی خانمان شده بر خاسته بود، قدرت را در دست گرفت و يك دیکتاتوری بر پا داشت. هر چند که سیاست پیسیستراتوس مواضع نجابی تیره ای را برانگیزد، ولی ساختمان سیاسی دولت آتنی را بطور جدی تغییر نداد.

فصل ششم تیره و دولت در روم

بنا بر افسانه پایه گذاری روم، اولین اسکان توسط تعدادی (صد تیره، بروایت افسانه) از تیره های لاتین انجام گرفت که در يك قبیله متحد بودند. يك قبیله سابلانی^۱ — که گفته میشود آن نیز مرکب از یکصد تیره بود — بزودی به آنها پیوست، و بالاخره قبیله سوم از عناصر مختلف — که باز هم یکصد تیره داشت — به آنها ملحق شد. کل داستان در اولین نظرنشان میدهد که در اینجا چیزی، بجز تیره، يك محصول طبیعی نبود؛ و اینکه خود تیره، در بسیاری از موارد، صرفاً يك مشتق از تیره مادری بود که هنوز در موطن اصلی بحیات خود ادامه میداد. این قبائل، نشانه ساخت تصنی را بر جبین دارند، گرچه مدتها از عناصر خویشاوند تشکیل میشدند و بر مبنای يك مدل قدیمی بطور طبیعی پیدا شده قبیله — و نه تصنعاً ساخته شده — شکل گرفته بودند؛ با اینحال غیر محتمل نیست که يك قبیله قدیمی اصیل، هسته هر يك از این قبائل را تشکیل میداده است. حلقه اتصال، فراتری، شامل ده تیره بود و کوریانا میده میشد. بنا بر این سی کوریانا وجود داشت.

مسلم شده است که تیره رومی نهادهای بود همانند با تیره یونانی؛ اگر تیره یونانی، ادامه واحد اجتماعی شکل بدوی بود که سرخ پوستان امریکائی نشان میدهند، پس طبیعتاً همین امر در مورد تیره رومی نیز صادق است. از اینرو، میتوانیم، با رعایت اختصار بیشتری به آن بپردازیم.

ساخت تیره رومی، لااقل در زمانهای اولیه شهر، بشرح زیر بود:

۱ — حق متقابل وراثت مایطك عضو متوفی تیره؛ مایطك، در تیره باقی

1- Sabellian

2- Curia

میانند . از آنجا که حق پدری در تیره رومی ، مانند تیره یونانی ، وجود داشت ، نوزادان تبار مونث^۱ از آن [حق وراثت] محروم بودند . بنا بر قانون دوازده جدول^۲ - قدیمترین قانون مکتوبی که از روم می شناسیم - فرزندان طبیعی ، حق تقدم را نسبت به مایطک داشتند ؛ در مواردی که فرزند طبیعی وجود نداشت ، خویشاوندان پدری^۳ (خویشاوند تبار مذکر) جای آنها را میگرفتند ، و در غیاب اینها ، هم تیره های ها . در تمام موارد ، مایطک در تیره باقی میماند . در اینجا ما نفوذ تدریجی مقررات قانونی جدید را بدخل عمل تیره های مشاهده می کنیم که در اثر ازدیاد ثروت و یکتا همسری بوجود آمده است : حق توارث تیره های در اصل مساوی ، در ابتدا - محتملاً همانطور که گفته شد در زمانهای دور - در عمل محدود به ——— خویشاوندان پدری شد ، و بعدها به فرزندان و اخلاف آنها در تبار مذکر محدود گشت . البته در دوازده جدول ، این امر برترتیب معکوس آمده است .

۲ - داشتن يك گورستان مشترك - تیره پاتریسین کلودیای ، در مهاجرت از رگیلی^۴ به روم ، يك قطعه زمین و يك گورستان عمومی ، در خود شهر ——— دریافت کرد . حتی در زمان آگوستوس^۵ ، سِر واروس^۶ - که در جنگل توتیهورک^۸ کشته شده بود - به روم آورده شد و در حصار تیره^۹ دفن گشت ؛ بنابراین ، تیره او (کک تیلیا^{۱۰}) هنوز گورستان خود را داشت .

تبار زن یا نسب از زن در بخش خانواده تشریح شده است. 1- female Lineage

۲- قانون "دوازده جدول" Twelve Tables ، در اواسط قرن پنجم قبل

از میلاد ، بدنبال مبارزات عوام و اشراف بوجود آمد .

3- Agnates

4- Claudia 5- Regilli 6- Augustus 7- Varus

8- Teutoburg 9- Gentilitius Tumulus 10- Quinctilia

۴ - مناسك مذهبي مشترك . اين اعياد بنام ساكرا ژانتی لیتا شهرت

دارند .

۵ - اجبار به ازدواج نکردن در درون تیره . در روم بنظر نمیرسد که این هرگز بصورت قانون مکتوب در آمده باشد ، بلکه بصورت رسم باقی مانده بود . از میان نامهای بهشمار زوج های مآهل رومی که تا روزگار ما هم باقی مانده است ، حتی يك مورد واحد هم وجود ندارد که شوهر و زن يك نام تیره ای داشته باشند . قانون توارث نیز این قاعده را ثابت میکند . يك زن با ازدواج ، حقوق خویشاوندی پدری خود را از دست میداد ، تیره خود را ترك میکرد ، و نه او و نه فرزندانش نمیتوانستند مایك پدر او و یا برادران پدرش را به ارث ببرند ، زیرا در غیر اینصورت ، تیره پدر مایك را از دست میداد . این قاعده فقط زمانی معنی دارد که فرض شود زن نمیتوانست با يك عضو تیره خود ش ازدواج کند .

۶ - تصاحب اشتراکی زمین - در اعمار اولیه از هنگامی که سرزمین قبيله در آغاز تقسیم بود ، این امر همیشه وجود داشت . در میان قبایل لاتینی مشاهده میکنیم که قسمتی از زمین در تصاحب قبيله ، قسمتی در تصاحب تیره ، و قسمتی در تصاحب خانوارهایی است که در آنزمان بسختی میتوانند خانواده های واحدی باشند . این اعتبار به رومولوس^۲ داده میشود که او اولین کسی بود که زمین را بین افراد واحد - حدود يك هکتار (دو ژوگر^۳) به هر فرد - تقسیم کرد . معبذ ا بعد ها هنوز مشاهده می کنیم که زمین در دست تیره هاست ، زمین های دولتی که کل تاریخ داخلی جمهوری حول آنها میچرخید ، که جای خود دارند .

۷ - الزام متقابل اعضاء تیره به مساعدت و کمک در تر میم جراحات بتاریخ

1- Sacra gentilitia

2- Romulus 3- Jugera

مکتوب، فقط بقایای نا چیزی از اینرا بماند؛ دولت روم از همان آغاز، چنان برتری خود را بنمایش گذاشت که بزودی وظیفه ترمیم جراحات بمعهده او محول شد. هنگامی که آپوس کلودیوس^۱ دستگیر شد، تمام تیره‌ها، منجمله دشمنان شخصی اش، عزاداری کردند. هنگام جنگ دوم پونیک^۲ تیره‌ها متحد شدند تا هم تیره‌های خود را که اسیر شده بودند با دادن فدیّه آزاد کنند؛ سنا انجام این کار را ممنوع کرد.

۷- حق بر خود داشتن نام تیره‌ای - این حق تا زمان امپراطوری وجود داشت. بردگان آزاد شده اجازه داشتند که نام اربابان پیشین خود را بر خویشتن نهند، هر چند که حقوق تیره‌ای نداشتند.

۸- حق پذیرفتن بیگانگان بداخل تیره. این کار بسوسیله پذیرفتن بداخل يك خانواده انجام میشد (مانند سرخ پوستان)، که درین حال، شامل پذیرش بداخل تیره هم بود.

۹- حق انتخاب و عزل روسا در هیچ جا اظهار نشده است. ولی از آنجا که - در مرحله اول وجود روم - تمام مناصب، از پادشاه منتخب تا پائین از طریق انتخاب یا انتصاب اشغال میشدند، و از آنجائی که کوپاها نیز کشیش‌های خود را انتخاب میکردند، موجه خواهد بود که تصور کنیم که همین امر در مورد روسای تیره (پرنسپ‌ها^۳) نیز صادق بود - صرفنظر از اینکه، قاعده انتخاب نامزد ها از يك خانواده واحد، چقدر استوار بود.

اینها حقوق يك تیره رومی بودند؛ به استثناء گذار کامل به حق پدری، اینها تصویر اصلی از حقوق و وظائف يك تیره ایرکوئی بشمار میروند. در اینجا نیز "ایروکوئی بوضوح قابل تشخیص است." (مارکس)

I- Appius Claudius

۲- جنگ دوم Punic بین سالهای ۲۱۸ تا ۲۰۱ قبل از میلاد بین رومی‌ها و کارتاژی‌ها واقع شد و با پیروزی رومی‌ها پایان یافت.

3- Principes

سردرگمی هنوز موجود، حتی در میان معتبرترین مورخین ما، در مورد مسئله نظام تیره‌های رومی، از مثال زیر آشکار است: ماسن^۱ در رساله‌اش در مورد اسمهای خاص رومی در عهد جمهوری و اگوستینی^۲ (بررسی‌های روم، برلین ۱۸۶۴، جلد اول)^۳ چنین مینویسد: "نام تیره‌ای را نه تنها تمام اعضاء مذکر تیره، منجمله افراد پذیرفته شده و تحت قبیومت^۴ ها - البته به استثنای برده‌ها - برخوردار داشتند، بلکه زنان نیز برخوردار داشتند قبیله^۵ (که ماسن در اینجا آنرا تیره ترجمه میکند) اجتماعی است مشتق از يك جد مشترك - واقعی، فرضی و یا حتی اختراعی - متحد است بوسیله مناسک، گورستان و توارث مشترك. تمام افرادی که شخصاً آزاد هستند - و از اینرو زنان نیز - میتوانند و باید عضو آن باشند. ولی تعیین نام تیره‌ای يك زن شوهردار، اشکالاتی دارد. این اشکال در حقیقت، تا زمانی که زنان از ازدواج با هر کسی بجز با اعضاء تیره خود ممنوع بودند، وجود نداشت؛ و ظاهراً زنان برای مدتهای مدید، ازدواج خارج از تیره را بسیار مشکل تر از درون تیره می‌یافتند. این حق، یعنی ازدواج خارج از تیره^۶، هنوز در قرن ششم بصورت يك امتیاز شخصی اعطاء میشد ولی در عصرهای اولیه هر جا که چنین ازدواج های خارجی صورت میگرفت، زن مجبور بود که به قبیله شوهرش منتقل گردد. هیچ چیز مسلم تر از این نیست که زن در اثر ازدواج مذهبی قدیمی، کاملاً بمجماعت قانونی و مذهبی شوهرش ملحق میشد و جماعت خود را ترك میکرد. کیست که نمیداند زن شوهر دار، حق توارث فعال و منفعل خود را در قبال هم تیره‌ای هایش از دست میدهد و وارد گروه توارث شوهرش، فرزندانش، هم تیره‌ای های آنها میشود؟

1- Mommsen

2- Augustinian

3- Th. Mommsen, Römische Forschungen, Ausg. 2. Bd, I-II,

Berlin 1864-78

4- Wards 5- Stamm 6- gentis enuptio

و اگر شوهرش او را به فرزند خواندگی بپذیرد و او را بداخل خانوادهاش بیاورد آن زن چگونه میتواند از تیره مرد جدا بماند؟ (صفحات ۱۱ - ۹) .

بدین طریق ماسون اظهار میدارد که زنان رومی که متعلق به يك تیره معین بودند، در ابتدا آزاد بودند که فقط در درون تیره خود ازدواج کنند؛ پس بنا بر اظهار او، تیره رومی درون همسر بود، نه برون همسر. این عقیده که با تجربه تمام خلق‌های دیگر متضاد است، صدتا - اگر نه مطلقا - صحتی بر صرفا يك قطعه مورد اختلاف در لیوی^۱ (کتاب ۳۹، فصل ۱۹) است، که بنا بر آن، سنا در سال ۵۶۸ بنیاد روم، یعنی سال ۱۸۶ قبل از میلاد، چنین مقرر داشت:

uti Peceniae Hispallae datis, deminutio, gentis
enuptio, tutoris optio item esset quasi ei vir
testamento dedisset; utique ei ingenuo nubere
liceret, neu quid ei qui eam duxisset, ob id fraudi
ignominiaeve esset-

بدین معنا که فسنیا هیسپالا حق دارد که مایلك خود را واگذار کند، تقلیل دهد، در خارج از تیره ازدواج کند، برای خود قیم بیاورد، درست همانطوری که شوهر (متوفی) او این حق را توسط وصیت خود به او داده بود؛ اینکه او اجازه خواهد داشت که با يك مرد آزاد ازدواج کند، بدون اینکه این امر برای مردی که با او ازدواج میکند يك تقصیر یا تنگ تعلق شود.

بدون تردید در اینجا فسنیا - يك برده آزاد شده - اجازه ازدواج در خارج از تیره را بدست آورد. و طبق این متن، در این امر نیز تردیدی وجود ندارد که شوهر حق داشت با وصیت حق ازدواج خارج از تیره بعد از مرگ خودش را، به زن اعطا کند. ولی در خارج از چه تیره‌ای؟

اگر آنطور که ماسون تصور میکند، يك زن مجبور به ازدواج در داخل تیره‌اش بود، بنابراین بعد از ازدواجش در این تیره باقی می‌ماند. ولی اولاً این ابراز که تیره درون همسر بود - درست چیزی است که خود احتیاج به اثبات دارد. ثانیاً اگر زن مجبور به ازدواج در درون تیره بود، پس طبیعتاً در مورد مرد هم همینطور بود، وگرنه او هرگز نمیتوانست زنی پیدا کند. باین ترتیب، ما به وضعی می‌رسیم که يك مرد میتواند بر اثر وصیت به زنش حق بدهد که خود او از آن برخوردار نبود؛ و این از نظر حقوقی چرند است. ماسون متوجه این مسئله میشود و از این نظر است که حدس می‌زند که: "برای ازدواج خارج از تیره با احتمال زیاد میبایست از نظر قانونی، نه تنها رضایت شخصی که با و این اجازه داده شده بود، بلکه مهتر از آن رضایت تمام اعضاء تیره جلب شود." (حاشیه صفحه ۱۰). اولاً، این يك حدس بسیار جسورانه است؛ و ثانیاً، بانص صریح عبارت در تضاد میباشد. سنا، این حق را به‌شابه وکیل و نماینده شوهرش به او (فستیا) میدهد؛ به او، مشخصاً چیزی نه بیشتر و نه کمتر از آن میدهد که شوهرش میتواند داده باشد؛ ولی چیزی که او به زنش میدهد يك حق مطلق است، آزاد از هرگونه محدودیتها، بطوریکه اگر او بخواهد از آن استفاده کند، شوهر جدیدش دچار عواقب ناگوار آن نشود. سنا حتی به کنسول‌ها و حکام^۱ کنونی و آینده دستور میدهد که متوجه باشند که برای او (فستیا) در اثر استفاده از این حق، مزاحمتی ایجاد نشود. بنابراین فرض ماسون بکلی غیر مجاز است.

و با اینکه فرض کنید يك زن با يك مرد از تیره ای دیگر ازدواج میکرد ولی در تیره خود باقی می‌ماند. بر مبنای هارتی که در فوق نقل شد، در این صورت، شوهر او حق می‌داشت که به زنش اجازه دهد که در خارج از تیره‌اش ازدواج کند. یعنی او (مرد) حق می‌داشت در مورد امر يك تیره - که

ابدا متعلق به او نبود. مقرراتی وضع کند. این امر چنان مطلقا بی پایه است، که لازم نیست چیزی بیشتری راجع به آن بگوئیم.

پس چیزی جز این فرض باقی نمی ماند که زن در ازدواج اولش با مردی از تیره ای دیگر ازدواج میکرد و بنابراین فورا به عضویت تیره شوهرش در می آمد؛ که خود ماسون این امر را در چنین مواردی می پذیرد. در این هنگام کل مسئله فورا روشن میشود. زن که توسط ازدواج از تیره خودش جدا شده، و به گروه تیره ای شوهرش پذیرفته شده است، موضع خاصی را در تیره جدید اشغال میکند. او اکنون يك هم تیره است ولی نه خوبشاوند خونی؛ روش پذیرفته شدن او از همان ابتدا، تمام ممنوعیت های ازدواج در درون تیره ای را که وی در اثر ازدواج بدان وارد شده است، از میان بر میدارد. بعلاوه او بداخل گروه ازدواجی تیره پذیرفته شده است و هنگام مرگ شوهرش قسمتی از مایطك او را به ارث میرسد، یعنی مایطك يك هم تیره ای را. چه چیزی از این طبیعی تر، که این مایطك در تیره باقی بماند، و یا اینکه او مجبور باشد که با يك عضو تیره شوهر اولش ازدواج کند و نه با دیگری؟ ولی اگر باید استثنائی قائل شد، برای دادن چنین اجازه ای چه کسی صالح تر از مردی است که ثروتش را برای او نهاده است، یعنی شوهر اولش؟ هنگامیکه او قسمتی از ثروتش را برای زن بجای گذاشت و همزمان با آن به وی اجازه داد که این مایطك را بوسیله ازدواج — یا در اثر آن — به تیره ای دیگر منتقل کند، او هنوز مالك این مایطك بود؛ از اینرو او فقط داشت ثروت خود را، بمعنای واقع کلمه، واگذار میکرد. در مورد زن و رابطه اش با تیره شوهر، باید گفت که این شوهر بود که بنا بحیل آزادانه خود — ازدواج — او را به داخل تیره خود آورد. بدین طریق این نیز کاملا طبیعی بنظر میرسد که هم او (مرد)، شخص صالح برای اعطاء اجازه به وی (زن) — در ترك این تیره توسط يك ازدواج دیگر — تلقی گردد. بطور خلاصه، بمجرد اینکه مفهوم عجیب و غریب يك تیره رومی درون همسر را بدور بیفکنیم — و همراه با

مورگان آنرا در اصل برون هوسر بشماریم — مسئله بصورت ساده و بدیهی درخواهد آمد .

بالاخره ، هنوز نظر دیگری هم وجود دارد که احتمالا مدافعین آن بیش از همه هستند ؛ یعنی این نظر که قطعه فوق در لیوی فقط چنین معنایی میدهد : " که دختران برده آزاد شده (لیبرتائ^۱) ، نمیتوانند بدون کسب اجازه خاص ، در خارج از تیره ازدواج کنند^۲ یا گامی بردارند که با کوچکترین اتلاف حقوق خانوادگی منجر به این شود که لیبرتائ^۳ گروه تیره ای را ترك کند . " (لانگ ، حقیقه های روم ، برلین ۱۸۵۶ ، جلد اول صفحه ۱۹۵^۴) ، که در آن در رابطه با عارتی که از لیوی آوردیم ، به هوشک^۵ مراجعه داده میشود . اگر این فرض درست باشد ، پس این قطعه در مورد موقعیت زنان آزاد رومی ، هیچ چیزی را ثابت نمیکند ، و زمینه بسیار کتری هم برای صحبت در مورد الزام آنها ، مبنی بر ازدواج در درون تیره ، وجود دارد .

اصطلاح انوپسیوزانتیسم^۶ فقط در این عارت واحد آمده است و در هیچ جای دیگر در سراسر ادبیات روم دیده نشده است . واژه انوپس^۷ ، ازدواج در خارج ، نیز فقط سه بار ، مجددا در لیوی ، به چشم میخورد و آنهم نه در اشاره به تیره . این تصور موهوم که زنان رومی فقط اجازه ازدواج در درون تیره خود را داشتند ، موجودیت خود را صرفا مدیون همین عارت واحد است . ولی این تصور بهیچوجه بجا نیست ؛ زیرا ، با این قطعه مربوط است به محدودیت های خاص برای زنان برده آزاد شده ، که در اینصورت در مورد آزاد زنان (اینجه نوا)^۸ هیچ چیزی را اثبات نمیکند ؛ و یا اینکه در مورد

1- libertae 2- e gente enubere

3- Capitis diminutio minima

4- L. Lange, Römische Alterthümer, Bd. I-III, Berlin 1856-71

5- Huschke 6- enuptio gentis 7- enubere 8- Ingenuae

آزاد زنان نیز صادق است، که در این صورت، برعکس اثبات میکند که زنان طی القاطنه خارج از تیره ازدواج میکردند، و بر اثر ازدواج، به تیره شوهرانشان منتقل میشدند. بنابراین، این عبارت طیبه ماسن وله مورگان است.

تقریباً سیصد سال پس از پایه گذاری روم، طلاق تیره‌های هنوز چنان قوی بودند که يك تیره پاتریسین^۱، یعنی تیره فابیان‌ها^۲، با کسب اجازه از سنا توانست راساً به اعزام قوا طیبه پسی^۳ - شهری که در همسایگی قرار داشت - صادرات هرزد. گفته میشود که سیصد و شش فابیان به جنگ رفتند که در يك کمین بقتل رسیدند. تنها فرد بازمانده - يك پسر - هستی تیره را تداوم بخشید.

همانطور که اشاره کرده‌ایم ده تیره يك فراتری را میساختند - که در این جا کوپریا نامیده میشد - و عملکردهای مہتری از فراتری یونانی را برعهده داشت. هر کوپریا مناسک مذهبی، اماکن مقدس و کشیش‌های خاص خود را داشت. کشیش‌ها در مجموع یکی از انجمن‌های کشیشی روم را تشکیل میدادند. ده کوپریا يك قبیلہ را میساختند، که محتلاً در ابتدا - همچون سایر قبائل لاتینی - رئیس منتخب - فرمانده جنگ و کشیش اعظم - خود را داشتند. سه قبیلہ تواما خلق روم - پاپولوس رومانوس^۴ - را تشکیل میدادند.

بدین طریق فقط کسانی میتوانند جز خلق روم بشمار روند که عضو يك تیره - و بنابراین يك کوپریا و قبیلہ - باشند. اولین قانون اساسی این خلق بشرح زیر بود:

امور عمومی بوسیله سنا اداره میشد که - همانطور که نیه بوهر برای اولین بار بدرستی بیان کرد - مرکب از روسای سیصد تیره بود؛ آنها بخشابه پیران تیره،

1-Patrician 2- Fabians 3- Veii

4- Populus Romanus

پدران، پاترس^۱، خوانده میشدند، و مجموعه آنها را سنا می نامیدند (شورای پیران، از لغت سنکس^۲، یعنی کهنسال، است). در اینجا نیز انتخاب مرسوم مردان از یک خانواده واحد در هر تیره، اولین نجبای موروثی را بوجود آورد. این خانواده ها خود را پاتریسین می خواندند و حق انحصاری به کرسی های سنا و تمام مناصب دیگر را برای خود قائل بودند. این امر که در طول زمان مردم به چنین ادعائی مجال دادند تا اینکه بصورت حق بالفعل درآمد، در افسانه ای که منی برآن، رومولوس مقام پاتریسین و امتیازات آنرا به اولین سناتورها و اخلاف آنها اعطاء کرد، بیان میشود. سنا مانند بوله^۳ آتنی، قدرت تصمیم گیری در مورد امور بسیاری را داشت و میتوانست بحث مقاماتی در زمینه امور محترم، بخصوص در قوانین جدید را بعهده بگیرد. مجلس خلق که کمیته کوریاتا^۴ (مجمع کوریا) نامیده میشد، در مورد این قوانین جدید تصمیم میگرفت. خلق مجتمع، بوسیله کوریا گروه بندی میشود، و در هر کوریا محتملا بوسیله تیره ها؛ و هنگام تصمیم گیری در مورد مسائل، هر یک از سی کوریا یک رای داشت. مجلس کوریا قوانین را تصویب یار میگرد، تمام صاحب منصبان عالی منجمله رکس^۵ (باصطلاح پادشاه) را انتخاب میکرد، اعلام جنگ میداد (ولی در مورد صلح کردن، این سنا بود که تصمیم میگرفت)، و بهشابه یک دیوان عالی در مورد فرجام خواهی طرفین، و در تمام موارد مجازات اعدام شهروندان رومی، تصمیم گیری میکرد. بالاخره در کنار سنا و مجمع خلقی، رکس قرار داشت، که دقیقاً معادل بازیلئوس یونانی بود، و نه

1- Patres 2- senex

3- Bulé 4- Comitia Curiata

5- rex

آباد مانند سلطان مطلق که مامسن اظهار میدارد^۱. رکس همچنین فرمانده نظامی، کشیش اعظم و ریاست برخی از دادگاه ها را برعهده داشت. او هیچ عملکرد مدنی نداشت و نمی توانست هیچ قدرتی برزندگی، آزادی و مالکیت هیچ يك از شهروندان اعمال کند، بجز آنچه که مربوط بود به قدرت انضباطی او بعنوان فرمانده نظامی، یا از قدرت او به صدور حکم بمشابه رئیس دادگاه. منصب رکس موقتی نبود؛ بالعکس او را ابتدا — احتمالاً پس از نامزد شدن توسط سلف خود — توسط مجمع تیریا انتخاب میشد و سپس توسط يك مجمع دوم رسماً بر مسند قرار میگرفت. او قابل عزل بود، مینوشت تارکینیوس سهر — بوس^۲، گواهی است بر این امر.

رومی ها — مانند یونانی های عصر نیم خدایان، در زمان باصطلاح پادشاهان، تحت يك دموکراسی نظامی — برمنای تیره ها، فراتری ها و قبائلی که از آن بوجود آمده بودند — زندگی میکردند. گرچه کیریا و قبایله ممکن است اسماً شکل بندیهای تصنعی بوده باشند، ولی آنها برمنای مدلی

۱- رکس در لاتین معادل واژه *rex* (رئیس قبایله) سلتی — ایرلندی و واژه *reiks* گوتمیک است. این که این واژه مانند *Fürst* (*First* انگلیسی و *Förste* دانمارکی)، در اصل بمعنای رئیس تیره ای یا قبایله ای بود، از این حقیقت روشن میشود که *Goth* ها در همان قرن چهارم واژه خاصی برای آنچه که بعدها پادشاه دورانهای بعدی، رئیس نظامی کل يك خلق، یعنی *thiudans* نامیده شد، داشتند. در ترجمه *Ulfila* از انجیل، اردشیر و *Herod* هیچگاه *reiks* خطاب نشده بلکه *thiudinassus* نامیده میشوند. تحت نام *Thiudans* گوتمیک، یا بصورتی که ما به خطا "*King*" ترجمه میکنیم، *Theodorich, Thiudareiks* یعنی *Dietrich* هر دو واژه با هم متصل میشوند. (انگلس)

اصل و طبیعی جامعه‌ای که از آن منشاء گرفته بودند... و هنوز از همه جهت آنها را محصور میکرد - قالب گرفته شده بودند . و گرچه نجیبانه پاتریسین ، که بطور طبیعی بوجود آمده بودند ، هم اکنون پیشرفت کرده بودند ، گرچه رگ ها بتدریج کوشش میکردند که طیف قدرت خود را وسعت دهند - [با اینحال] این خصلت اولیه و اساسی اساسنامه را تغییر نمیدهد ، و تنها چیزی هم که اهمیت دارد ، همین است .

در این اثنا جمعیت شهر رم و سرزمین رومی که با کشور گشائی گسترش یافته بود ، قسماً بوسیله مهاجرت ، و قسماً از طریق ساکنین بخش‌های تحت انقیاد - غالباً لاتینی - ازدیاد یافت . تمام این رعایای جدید (ما فعلاً از مسئله کلیات هافر نظر میکنیم) خارج از تیره‌های قدیمی ، کوریا و قبائل قرار داشتند ، و بنابراین جزو پاپولوس رومانوس - خلق اصلی روم - نبودند . آنها شخصاً آزاد بودند ، میتوانند زمین داشته باشند ، باید مالیات میپرداختند و مشمول خدمت نظامی بودند ، اما برای احراز هیچ منصبی واجد شرایط نبودند ، و نه میتوانند در مجمع کوریا شرکت کنند ، و نه در توزیع زمین های دولتی فتح شده ، سهم شوند . آنها پلب ها را تشکیل میدادند که از تمام حقوق عمومی محروم بودند . بر اثر تعداد روزافزونشان ، تعلیمات نظامی و تسلیحاتشان ، در مقابل پاپولوس قدیمی - که اکنون صفوف خود را مطلقاً در مقابل ازدیاد بسته بودند - بصورت عامل تهدید کننده ای درآمدند . بعلاوه بنظر میرسد که زمین بطور نسبتاً متعادلی بین پاپولوس و پلب ها تقسیم شده بود ، درحالیکه ثروت تجاری و صنعتی - گرچه هنوز خیلی زیاد نبود - احتمالاً عمدتاً در دست پلب ها قرار داشت .

با در نظر گرفتن تاریکی سهمگینی که بر مبداء کاملاً افسانه‌ای شروع تاریخ روم سایه افکنده است - تاریکی که در اثر تفسیرها و گزارشات پرهانی

— پراگماتیکی مولفین دوران بعد، که طرز تفکر قانون گرا داشتند، و آثار آنها منبع مطالب ماست، تشدید یافته است — ممکن نیست که بتوان در مورد تاریخ، مسیر و طل انقلابی که به اساسنامه تیره‌ای قدیم پایان داد، هیچگونه اظهار نظر قطعی کرد. تنها چیز مسلم اینست که دلائل آن در مبارزه بین پلب‌ها و پوپولوس قرار داشت.

قانون اساسی جدید که منسوب به رکن^۱ سروپوس تولیوس^۱ است و معنی بر نمونه یونانی، و بیش از آن بر قانون اساسی شولون، میباشد، يك مجمع خلقی جدید آفرید، که همه را — پوپولوس و پلب‌ها را مانند هم — برحسب اینکه خدمت نظامی انجام داده بودند یا نه، شامل میشد با خارج نگاه میداشت. تمام جمعیت مذکور که مشمول خدمت نظامی بود، بر حسب ثروت به شش طبقه تقسیم شده بود. حداقل شرایط برای تملك در پنج طبقه اول^۲ تر عبارت بودند از: I — ۱۰۰,۰۰۰ اس^۲؛ II — ۷۵,۰۰۰ اس^۳؛ III — ۵۰,۰۰۰ اس^۴؛ IV — ۲۵,۰۰۰ اس^۵؛ V — ۱۱,۰۰۰ اس^۶؛ که بگفته در ورود و مال، به ترتیب معادل حدوداً ۱۴,۰۰۰، ۱۰,۵۰۰، ۷,۰۰۰، ۳,۶۰۰ و ۱,۵۷۰ مارك^۷ است. طبقه ششم، پرولترها، شامل کسانی میشد که کمتر از این داشتند، و از خدمت نظامی و پرداخت مالیات معاف بودند. در مجمع جدید سنتوریا (کمیته سنتوریاتا)^۸ شهروندان به شیوه سربازان — در دسته‌های یکصد نفری (سنتوریا) — صف می‌بستند، و هر سنتوریا يك رای داشت. طبقه اول ۸۰ سنتوریا در اختیار می‌گذاشت، طبقه دوم ۲۲ عدد، طبقه سوم ۲۰ عدد، طبقه چهارم ۲۲ عدد، طبقه پنجم ۳۰ عدد و طبقه ششم، بخاطر حفظ ظاهر فقط يك عدد. به اینها ۱۸ سنتوریای سوارکاران — که شامل ثروتمندترین افراد بود — اضافه میشد؛ رو به مرز ۱۹۳ عدد.

I- rex Servius Tullius 2- Asses 3- Dureau de la Malle
4- Mark 5- Comitia Centuriata

برای داشتن اکثریت آراء ۹۷ رأی لازم بود . ولی سوارکاران و طبقه اول به تنهایی ۹۸ رأی داشتند ، و بدین طریق در اکثریت بودند ؛ هنگامی که با هم متحد بودند ، تصمیم های معتبر گرفته میشد ، بدون اینکه حتی با طبقات دیگر مشورت کنند .

اکنون این مجمع جدید سنتوریا ، کلیه حقوق سیاسی مجمع قدیمی کوریا (بجز چند استثناء صوری) را بدست گرفت ؛ بنابراین کوریا و تیره های تشکیل دهنده آنها ، مانند مورد آتنی ها ، به موضع مجامع صرفا خصوصی و مذهبی تنزل یافتند و مدتهای مدید بهمین صورت بطور یکنواخت باقی ماندند ، در حالیکه مجمع کوریا بزودی بدست فراموشی سپرد^۱ شد . برای حذف سه قبیله تیره ای قدیمی ، نیز با ز دولت ، چهار قبیله سرزمینی ایجاد شدند ، که هر قبیله در يك چهارم شهر زندگی میکرد و حقوق سیاسی معینی دریافت میداشت .

بدین طریق در روم نیز ، نظام اجتماعی قدیم مبتنی بر طلاق خونی شخصی ، حتی قبل از الغاء باصطلاح پادشاهی ، از میان رفت ، و يك قانون اساسی جدید ، مبتنی بر تقسیم سرزمین و تمایز ثروت ، يك قانون اساسی دولتی واقعی ، جای آنرا گرفت . در اینجا قدرت عمومی شامل شهروندان مشمول خدمت نظامی میشد ، و نه تنها طایفه بردگان ، بلکه همچنین طایفه باصطلاح پرولترها بود ، که از خدمت نظام و حق حمل سلاح معاف بودند .

قانون اساسی جدید با طرد آخرین رکس ، تاریکی نیوس سوپرسوس - که قدرت سلطنتی واقعی بهم زده بود - و برگماری دو فرمانده نظامی (کنسول^۲) دارای قدرت مساوی بجای رکس (مانند ایروکوئی ها) ، تکامل

۱- از همینرو quarter که بمعنای يك چهارم است ، امروزه مجازا بمعنای محله بکار برده میشود .
2- consul

بیشتری یافت . در این قانون اساسی است که کل تاریخ جمهوری روم - با تمام مبارزات بین پاتریسین ها و پله بین ها برای اشغال مناصب و سهم شدن در زمین دولتی - جریان داشت ؛ و اقدام نهائی نجبای پاتریسین در طبقه جدید مالکین بزرگ زمین و پول - که بتدریج تمام زمین دهقانان را که در اثر خدمت نظامی به فلاکت افتاده بودند ، جذب نمود ، املاک جدید وسیعی را که بدین طریق بوجود آمده بود با کمک برده ها کشت کرد - باعث کم شدن جمعیت ایتالیا شد . و بدین طریق در ها راه نه تنها برای امپراطوری ، بلکه همچنین برای جانشینان آن ، یعنی بربرهای ژرمن ، گشودن

فصل پنجم

تیره در میان سلتی ها و ژرمن ها

در اینجا مجال بررسی نهاد های تیره ای که هنوز در شکل کم و بیش خالص در میان متنوع ترین خلق های وحشی و بربر حاضر یافت می شود، وجود ندارد؛ همینطور نمیتوان به بقایای چنین نهاد هایی که در تاریخ کهن ملل متمدن آسیا یافته میشود پرداخت. نهاد ها یا آثار آنها را در همه جا میتوان یافت. ذکر چند نمونه ممکن است کافی باشد: حتی قبل از آنکه تیره شناخته شده باشد، خطوط عمده آن توسط کسی که بیش از همه زحمت کشید تا آنها را بفهمد^۲، یعنی مک لنان - که در مورد این نهاد در نزد کالموک ها^۳، سیرکاسین ها^۴ ساموید ها^۵ و سه خلق سرخ پوست: وارالی ها^۶، ماگاریا^۷ و مونی پوری ها^۸ مطالبی نوشت - نشان داده شده و دقیقاً تشریح شده بود. اخیراً ماکسیم کووالوسکی^۹ وجود آنها در میان پشاورها^{۱۰}، غوسورها^{۱۱}، اسوانه تین ها^{۱۲}، و سایر قبائل هند و اروپائی کشف کرده و تشریح کرده است.

I- Celts 3- Kalmucks 4- Circassians 5- Samoyeds

۲- منظور انگلس از این جمله ریشخند آمیز این است که مک لنان با وجود یک-خطوط عمده تیره را مشخص کرد، آنها را نفهمید.

6- Waralis 7- Margars 8- Munniporees

9- Maxim Kovalevsky 10- Pshavs 11- Khevsurs

12-Svanetians

در اینجا ما خود را به یادداشت های کوتاهی در مورد وجود تیره در میان سلتی ها و ژرمن ها محدود میکنیم .

قدیمترین قوانین سلتی که تا امروز حفظ شده اند ، نشان میدهند که تیره هنوز دارای نیروی زندگی کاملی است . در ایرلند - پس از آنکه انگلیسی خود آنها را بزرگتر متلاشی کردند ، - تا هم امروز در شعور توده های ، لااقل بطور غریزی ، بحیات خود ادامه میدهد . در اسکاتلند تا اواسط قرن گذشته در شکوفائی کامل بود ، و در اینجا نیز فقط در مقابل سلاح ها ، قوانین و دادگاه های انگلیسی تسلیم گشت .

قوانین قدیمی ویلز - که چندین قرن قبل از فتح انگلیس ، وحدانگر در قرن یازدهم ، نوشته شده است - نشان میدهند که هنوز کشاورزی مزرعه های کمونی کل ده وجود داشته است ، گرچه این فقط بصورت استثنائات و بصورت بقایای یک رسم جهانشمول پیشین بوده است . هر خانواده ای پنج اگر زمین برای زراعت خود داشت ؛ در من حال قطعه زمین دیگری بصورت اشتراکی کشت میشد و محصول آن تقسیم میگشت . با در نظر گرفتن تشابهات ایرلندی و اسکاتلندی ، ابد آ جای تردید نیست که این جماعت های روستائی ، معرف تیره ها یا تقسیمات کوچکتری از تیره ها می باشند ؛ ولو اینکه بررسی مجدد قوانین ویلز - که من فرصت تقبل آنها ندارم (یادداشت های من از سال ۱۸۶۹ است) - هم نتواند اینها را مستقیماً تأیید کند . ولی چیزی که اسناد مربوط به ویلز و ایرلند مستقیماً ثابت میکنند ، اینست که در نزد سلتی ها خانواده بارگیر هنوز در قرن یازدهم بهیچوجه جای خود را به یکتا همسری نداده بود . در ویلز ازدواج تنها هنگامی غیر قابل فسخ میشد ، یا بهتر بگوئیم ، دیگر با اخطار فسخ ، غیر قابل فسخ میشد که هفت سال از آن گذشته

باشد. حتی اگر سه شب از هفت سال کمتر بود، يك زوج وصلت كـــرد ه
 ميتوانستند از هم جدا بشوند. در اينحال ما يلك آنها، بين آنها تقسيم
 ميشد: زن تقسيم ميكرد، مرد انتخاب مينمود. اثاثيه برحسب قوانين معين
 و مضحكي تقسيم ميشدند. اگر مرد ازدواج را فسخ كرده بود، او مجبور بود
 كه جهيزيه زن و چند ظم جنس ديگر را پس بدهد؛ اگر زن خواستار جدائي
 بود، سهم او کمتر بود. از فرزند ان، دو تن به مرد و يك تن — فرزند وسطی
 — به زن ميرسيد. اگر زن پس از طلاق دوباره ازدواج ميكرد، و شوهر
 اولش او را باز پس ميخواند، زن مجبور بود كه بدنياال او برود، حتی اگر يك
 پايش در رختخواب شوهر جديد بود. ولی اگر دو نفر به مدت هفت سال با هم
 زندگي كرده بودند، — حتی بدون تشریفات يك ازدواج صوري — شوهر و
 زن محسوب ميشدند. بكارت درمیان دختران قبل از ازدواج، نه كاملا رعایت
 ميشد، و نه از آنان خواسته ميشد؛ مقررات مربوط به اين موضوع ماهيتاً بسيار
 سرسری بوده و برخلاف تمام اخلاقيات پورژوائی هستند. وقتی كه يك زن
 مرتكب زنا ميشد، شوهرش حق داشت كه او را كلك بزند — اين يکی از سه
 موردی بود كه مرد ميتوانست، بدون اينكه مجازات شود، زن خود را كلك بزند —
 ولی غير از كلك زدن، تلافی دیگری را نمیتوانست متوقع باشد، زیرا "از يك
 جرم واحد، با تعاون خواسته ميشد و با انتقام گرفته ميشد، ولی نه هر دو."^۱
 دلالی كه زن را قادر مي ساختند كه طلاق بخواهد، بدون اينكه حقوقش را
 هنگام تصفيه حساب از دست بدهد، خیلی متنوع بودند: بوی بد دهان مرد،
 يك دليل کافی بود. فديهای كه مرد — بيايست به رئيس قبیله يا پادشاه از
 بابت حق شب اول پرداخت كند (گهر مرش ^۲، و بنا بر اين واژه قرون وسطائی
مارشتا ^۳، يا واژه فرانسوی ماركٲ) نقش برجسته ای در قوانين حقوقی پيدا ميكند.

1- Ancient Laws and Institutes of Wales, I, 1841, p. 93

2- gobr merch 3- Marcheta 4- Marquette

زنان حق رای در مجامع خلقی را داشتند. اضافه کنیم که ثابت شده است شرایط مشابهی در ایرلند وجود داشته‌اند؛^۱ ازدواج‌های موقتی در اینجا نیز کاملاً مرسوم بودند؛ زنان هنگام جدائی، امتیازات مساعد و دقیقاً تعیین شده‌ای داشتند که تا حد دریافت پاداش برای امور خانهداری پیش می‌رفت؛ "همسر اول" در میان دیگر همسران قرار می‌گرفت، و در هنگام تقسیم مایطک اسلاف، هیچ تمایزی بین اولاد مشروع و نامشروع وجود نداشت - بدینگونه ما تصویری از خانواده بارگیر را در مقابل داریم که در قیاس با آن، شکلی از ازدواج که در امریکای شمالی معتبر بود، خیلی سخت‌گیرانه بنظر می‌رسد؛ ولی این در قرن یازدهم، برای خلقی که در عصر قیصر هنوز در حالت ازدواج گروهی بسر میبرد، عجیب نیست.

تیره ایرلندی (سپت^۱؛ قبيله کلاين^۲، طایفه^۳، نامیده می‌شد) نه تنها توسط کتب حقوقی قدیمی، بلکه توسط حقوقدانان انگلیسی قرن هفدهم - که بمنظور تبدیل زمین‌های طایفه به قلعرو پادشاه انگلیس اعزام شده بودند - نیز تائید و تشریح می‌شود. تا همین زمان، زمین ملك مشترك طایفه یا تیره بود، بجز در مواردی که روسا آنرا قبلاً به قلعرو خصوصی خود تبدیل کرده بودند. وقتی که یکی از اعضاء تیره می‌مرد و باین ترتیب يك خانوار منحل می‌شد، رئیس تیره (که حقوقدانان انگلیسی او را کاپوت کوگناسیونیس^۴ می‌خواندند) تمام قلعرو تیره را مجدداً بین خانوارهای دیگر تقسیم می‌کرد. این تقسیم باید بطور کلی بر طبق قوانین معتبر زمین، انجام می‌شد. ما هنوز چند دهی را پیدا می‌کنیم - که چهل یا پنجاه سال پیش خیلی متعدد بودند - که مزارعی دارند که بصورت باصطلاح راندىل هستند. هر يك از دهقانان -

I- Sept 2- Glainne 3- Glan

۵ - راندىل Rundale نوعی زمینداری ایرلندی (واسکاتلندی) است که حدود هر قطعه را قطعه دیگر تشکیل می‌دهد.

با افرادی که قطعه زمینی دارند که زمانی ملك مشترك تیره بوده ولی توسط فاتحین انگلیسی تصرف شد - اجاره‌ای برای قطعه زمین خاص خود میبرد از، ولی تمام زمین‌های زراعی و چمنزارها ترکیب شده، و برطبق موقعیت و کیفیت، بصورت باریکه‌ها با گوان^۱ - بطوریکه در موزل^۲ نامیده میشود - تقسیم گشته، و هر دهقان يك قسمت از هر گوان را دریافت میکند. بیشه‌ها و چراگاهها بطور مشترك مورد استفاده قرار میگیرند. تا پنجاه سال پیش، تجدید تقسیم، گاهگاه - و گاه هر ساله - انجام میگرفت. نقشه چنیبن دهکده راندیلی، دقیقاً نمائی از يك جماعت خانوارهای کشاورز زمین در موزل با در هووالد^۳ را عرضه میدارد. تیره همچنین بصورت "جناح‌های" بحیث خود ادامه میدهد. دهقانان ایرلندی غالباً بصورت احزابی منقسم میشدند که بنظر میرسد بر صناعی تمایزهایی کاملاً چرند و بی‌معنی بنا شده و برای فرد انگلیسی کاملاً نفهمیدن است. تنها هدف این جناح‌ها، ظاهراً بسیج کردن، برای ورزش‌خانه پسند یکدیگر را تا سرحد مرگ کتک زدن است. اینها تناسخ‌های تصنعی، جایگزین‌های بعدی تیره‌های نابود شده، هستند که بطریق خاص خود تدویم غریزه موروثی تیره‌ای را نشان میدهند. ضمناً، در بعضی نقاط، اعضاء يك تیره واحد هنوز با یکدیگر، در محلی که مصلحت سرزمین قدیمی آنها است، زندگی میکنند. فی‌الحال در اثنای سالهای دهه سی، اکثریت عظیم ساکنین بخش موناگان^۴ فقط چهار نام خانوادگی داشتند، یعنی از چهار تیره، یا طایفه، نسب میبردند.^۵

1-Gewann 2-Mosel 3-Gehöferschaft

4-Hochwald 5-Monaghan

۶- در اقامت چندروزه‌ام در ایرلند، مجدداً متوجه شدم که مردم روستائی آنجا هنوز تاجه حد تحت تاثیر مفاهیم دوران تیره‌ای زندگی میکنند. ارباب - که دهقان مستاجراوست - هنوز توسط دهقانان بصورت يك نوع رئیس طایفه نگرینسته

در اسکاتلند زوال نظام تیره‌ای، به زمان سرکوب شورش ۱۷۴۵ می‌رسد. این که در این نظام، طایفه اسکاتلندی دقیقاً معرف کدام حلقه‌است، چیزی است که هنوز به بررسی احتیاج دارد؛ ولی در اینکه حلقه‌ای از آن بشمار می‌رود، تردیدی نیست. رمانهای والتر اسکات طایفه کوهستان‌های اسکاتلند را بطور زنده‌ای در مقابل چشمان ما قرار می‌دهد. همانطور که مورگان می‌گوید این "یک نوع هالی تیره - از نظر سازمانی و معنوی - و یک تصویر برجسته از قدرت زندگی تیره‌ای براضاش می‌باشد. . . . ما در جدال‌ها و انتقام‌گیری‌های خونی آنها، در سکونت گرفتن آنها بر مبنای تیره‌ها، در استفاده اشتراکی آنها از زمین، در وفاداری عضو طایفه نسبت به رئیسش، و وفاداری اعضاء طایفه نسبت به یکدیگر، ویژگی‌های معمولی و پیگیر جامعه تیره‌ای را مشاهده می‌کنیم. . . . اصل و نسب از طریق تبار مرد معین می‌شد، فرزندان

I-Walter Scott

بقیه پاورقی از صفحه قبل - میشود، که بمنظور نفع همگان، بر کشت زمین نظارت میکند و حق گرفتن خراج از دهقانان، بصورت اجاره بها، را دارد؛ ولی همینطور او مجبور است که به دهقانان در صورت احتیاج کمک کند. بهمین نحو، هر فرد مرفهی وظیفه دارد که به همسایگان فقیرتر خود - هروقت کسب دچار گرفتاری می‌شوند - مساعدت کند.

ای چنین مساعدتی صدقه نیست؛ این حق است که عضو فقیر طایفه بر هم طایفه ثروتمند خود یار رئیس طایفه دارد. از همینجا میتوان شکوه‌های اقتصاد سیاسی دانان و حقوق دانان را مبنی بر غیر ممکن بودن القاء مفهوم نوین مالکیت بر رزوائی بمفرد دهقانان ایرلندی، درک کرد. مالکیتی که فقط شامل حق - و نه وظیفه - باشد مطلقاً ما را به شناخت یک ایرلندی است. شگفت آور نیست که اینهمه ایرلندی که، با چنین برداشتهای بی‌توزیر تیره‌ای، ناگهان بمیان شهرهای بزرگ مدرن انگلستان و آمریکا - در میان جمعیتی که معیارهای اخلاقی و قانونی کاملاً متفاوتی دارد - می‌افتند، طاقشان تمام میشود و غالباً توده‌هایی از آنها روحیه‌اش را از دست میدهد. یادداشت انگلس به چاپ چها

مردها عضو طایفه باقی می‌مانند، در حالیکه فرزندان اعضا^۱ مونث به طایفه پدر تعلق می‌یافتند. " این حقیقت که حق مادری سابقا در اسکاتلند خاکم بوده است، از روی خانواده سلطنتی پیکت^۲ ها اثبات میشود که در آن، بنابر گفته بید^۳، وراثت در تبار زن وجود داشت. ما حتی شواهدی از خانواده پونالوئی را، در میان اسکاتلندی ها، و نیز اهالی ویلز، تا قرون وسطی بصورت حق شب اول مشاهده میکنیم، که رئیس طایفه یا پادشاه، آخرین نماینده شوهران مشترک پیشین، میتواند از هر عروس بخواند، مگر اینکه بازخرد میشود.

* * *

این نکته مسلم است که ژرمن ها تا هنگام مهاجرت بصورت تیره ای سازمان یافته بودند. ظاهرا آنها در سرزمینی بین دانوب^۴ و راین^۵، و یستولا^۶ و دریاهای شمالی، فقط چند قرن قبل از عصر ما اسکان یافتند؛ سیمیری و توتونی^۷ هنوز در مهاجرت مداوم بسر میبردند، و سواوی^۸ تا زمان قبصر اسکان نیافته بودند. قبصر بصراحت ابراز میدارد که آنها بصورت تیره ها و خویشاوندی ها (ژانتی بوس کوگنا سیونی بوسک^۹) اسکان یافتند، و واژه ژانتی بوس در دهان یک رومی از قبیله ژولیا، ابداع ممکن نیست که بد تعبیر شود. این برای همه ژرمن ها صادق است؛ حتی بنظر میرسد که اسکان در ایالات رومی فتح شده،

I-Picts 2-Bede 3-Danube 4-Rhine 5-Vistula

6-Cimbri 7-Teutoni 8-Suevi

9-Gentibus Cognationibus

10-Julia

هنوز بصورت تیره‌ها انجام میگرفته است . قانون آلامانیائی^۱ این امر را تأیید میکند که مردم در سرزمین فتح شده جنوب دانون بصورت تیره (ژنه‌آلوزیا^۲) اسکان می‌یافتند . واژه ژنه‌آلوزیا درست بهمان معنی بکار میرود که بعدها مارك با دورفگنوسن شافت بکار میرفتند . اخیراً کووالوسکی این نظر را بیان داشته است که این ژنه‌آلوزیا جماعت‌های خانواری بزرگی بودند که زمین بین آنها تقسیم میشد و جماعت‌های روستائی بعدها از آنان تکامل یافت . همین ممکن است در مورد واژه فاراً^۴ صادق باشد که واژه‌ای است که بورگندی‌ها^۵ و لانگهاروها^۶ که يك قبیله گوتیک و يك قبیله هرمینونائی^۷ با ژرمن طایفه بودند - در مورد چیز کاملاً مشابه ، اگر نه دقیقاً یگانه‌ای ، که در کتب حقوقی آلامانیائی ، ژنه‌آلوزیا نامیده میشود ، بکار میبردند . این مسئله که آیا این واژه دقیقاً نماینده تیره یا جماعت خانواری است ، محتاج به بررسی‌های بیشتری است .

یادداشت‌های مربوط به زبان شناسی ، در مورد اینکه آیا همه ژرمن‌ها يك واژه مشترك برای تیره داشتند یا نه ، و اگر داشتند آن واژه چه بوده ، ما را در تردید باقی میگذارد . از نقطه نظر واژه شناسی ، واژه یونانی Genos ، واژه لاتینی Gens ، منطبق است با واژه گوتیک Kuni ، واژه ژرمن طایفه Künne ، و بیک معنا بکار برده میشوند . ما به عهد حق مادری کشانده می‌شویم با در نظر گرفتن این حقیقت که واژه " زن " از همان ریشه مشتق شده است : یونانی Gynē ، اسلاوی Zena ، گوتیک

I-Allamannian 2-Genealogiae

3-Dorfgenossenschaft جماعت روستائی

4-Fara 5-Burgundians

6-Langobards

7-Herminonian

Quino ، نورس قدیم^۱ Kona ، Kuna . در میان لانگواردها و بورگوندین ها همانطوریکه قلا گفته شد ، واژه Fara را می‌بایسم که گریم^۲ آنرا از ریشه فرضیه‌ای Fisan ، (بوجود آوردن) میداند ، من ترجیح میدهم که آنرا از ریشه بدیهی‌تر Faren ، Faran ، سرگردان بودن ، عقب رفتن ، مشتق بدانم ؛ واژه‌ای که يك بخش ثابت معین از چادر نشینان مهاجر - که نگفته پیدا است که از وابستگان تشکیل یافته است - را تعریف میکند ؛ واژه‌ای که در طول قرن‌ها سرگردانی - اول بطرف غرب - بتدریج به خود جماعت تیره‌ای اطلاق شد . علاوه واژه گوتیک Sibja ، انگلوساکسون Sib ، ژرمن طایای کهن Sippia ، Sippe ، Sippe^۳ را در دست داریم . نورس قدیم فقط واژه جمع Sifjar ، خوشاوندان را دارد ؛ بصورت مفرد فقط تحت نام یکی از خدایان زن ، Sif ، می‌آید . بالاخره در سرود هیلدبراند^۴ لفظ دیگری بکاربرد میشود ، آنجا که هیلدبراند کاژ هادوبراند^۵ می‌پرسد " پدر تو از میان این مردان خلق کدام است ما خوشاوندی تو چیست ؟ " (eddo huðlfihhes cnuosles du sifs) . اگر يك واژه ژرمن مشترك برای تیره وجود داشت بخصوص ممکن است واژه گوتیک Kuni بوده باشد ، و این نه تنها از یکی بودن آن با واژه‌های منطبق در زبانهای خوشاوند نشان داده میشود ، بلکه از این حقیقت معلوم میشود که واژه Kuning ، König ، که در اصل بمعنای رئیس تیره یا قبیله است ، از آن مشتق شده است . Sibja ، Sippe شایسته توجه بنظر نمیرسد ؛ لاقط در نورس قدیم ، واژه Sifjar نه تنها بمعنای خوشاوندان نسبی ، بلکه خوشاوندان سببی هم هست ؛ از اینرو لاقط شامل اعضاء دو تیره است ؛ بنابراین واژه Sif نمیتواند

۳- قوم و خویش 4 - Hildebrand 2-Grimm 1-Old norske

5- Hadubrand

واژه‌ای برای تیره بوده باشد.

در میان ژمن‌ها، همان‌طور در میان مکزیک‌ها و یونانی‌ها، سوارکاران نیز مانند ستون‌های سه گوشه‌ای پیاده نظام، از روی تیره در آرایش‌نبرد گروه‌بندی می‌شدند. هنگامیکه تاسیتوس می‌گوید: "برمنای خانواده‌ها و خویشاوندی‌ها"، این اصطلاح ناروشن او را چنین می‌توان فهمید که در زمان او در روم مدت‌های مدیدی بود که تیره از صورت یک انجمن زنده خارج شده بود.

این صارت در تاسیتوس اهمیت تعیین کننده‌ای دارد: برادر مادر خواهرزاده خود را پسر خود می‌داند؛ حتی بعضی معتقدند که علائق خونی بین دایی و خواهرزاده مقدس‌تر و نزدیک‌تر از آنست که بین پدر و پسر وجود دارد، بطوریکه هنگامی که گروگان خواسته می‌شود، پسر خواهرگروگان بهتری از فرزند مذکر طبیعی مردی که می‌خواهند از او گروگان بگیرند، تلقی می‌شود. در اینجا ما با یکی از بقایای زنده حق مادری و ازاینرو اصل-تیره، مواجه هستیم، و این بصورت مشخصه خاص ژمن‌ها توصیف شده است. اگر

۱- یونانیان فقط در اساطیر عصر نیمه خدایان، نزدیکی خاص علائق بین دایی و خواهرزاده یکی از بقایای حق مادری در میان بسیاری از خلق‌ها- را می‌شناسند. بگفته دیودوروس (Diodorus جلد چهارم، صفحه ۳۴)، طلیگر (Meleager)، پسران تستیوس (Thestius) - برادران مادرش آلتیا (Althea) - را میکشد. آلتیا این عمل را چنان جنایت وحشتناکی تلقی می‌نماید که قاتل، یعنی پسر خودش، را نفرین می‌کند، و دعا می‌کند که بمیرد. گفته می‌شود که "خدایان خواست او را برآوردند و به حیات طلیگر پایان دادند". بنا بگفته همین مولف (دیودوروس، جلد چهارم، ۴۴) آرگوناتها Argonants تحت رهبری هراکلس (Herakles) در تراسیا (Thracia) فرود آمدند و در آنجا مشاهده کردند که فینئوس (Phineus)

يك عضو چنین تیره‌ای پسر خود را برای ضمانت تعهدی به گروگان می‌گذاشت، و اگر این پسر قربانی عهد شکنی پدرش میشد، این فقط مربوط به پدر بود. ولی هنگامیکه پسر يك خواهر قربانی این عهد شکنی میشد، در اینحال مقدس‌ترین قانون تیره‌ای نقض شده بود. نزد بکترین خویشاوند، که بیش از دیگران مجبور بود که از پسر یا مرد جوان حفاظت کند، مسئول این مرگ شناخته میشد؛ او یا می‌بایست از به گرو سپردن پسر خود داری مینمود، یا اینکه به تعهد خود عمل میکرد. اگر هیچ اثر دیگری از سازمان تیره‌ای در میان زمین‌ها در دست نمی‌داشتیم، همین يك حارت دلیل کافی بر وجود آن بشمار میرفت.

از این هم تعیین کننده‌تر— چون هشتصد سال بعد از آن رخ میدهد — این حارت در سرود نئوس قدیم، ولوسپا، در سرود غروب خدایان وایمان جهان، است. در این "دید زن پیشگو"— که در آن همانطور که بانگ و بوژ نشان داده‌اند، عناصری از مسیحیت نیز وجود دارد— توصیف دوران تباہی و فساد جهان قبل از فاجعه بزرگ شامل این قطعه است:

Broedhr munu herjask
munu Systrungar
OK at bönum verdask,
sifjum spilla

بقیه‌ای از صفحه قبل— بتحریر زن دوش، بهیسمانه با دوش سرش از زن اولش کله‌پاترا (Cleopatra)، که برآد (Boread) بود— در عهد رفتاری میکند. ولی در میان ارگوناتها نیز تعدادی برآد— برادران کله‌پاترا، یعنی بنابر دایمی‌های پسرانی که با آنها بد رفتاری شد— وجود دارند. آنها بلافاصله به کمک خواهرزاده خود می‌شتابند، آنها را آزاد کرده و نگهبانان نشان‌رایی‌کننده.

(انگلس)

I- Völuspá 2- Bang 3- Bugge

"برادران با یکدیگر می‌جنگند و قاتلین یکدیگر می‌کشند، و خواهرزادگان علائق خویشاوندی را می‌شکنند". سیستم‌های گار بمعنای پسر خواهر مادر است، و در چشم شاعر، نفی چنین وابستگی خونی حتی از جنایت برادرکشی بدتر هم است. اوج درک سیستم‌های گار است، که به خویشاوندی از طریق مادری اشاره میکند. اگر واژه Syskina-börn، فرزندان برادر و فرزندان خواهر، یا Syskina-synir، پسران برادر و پسران خواهر بکار معرفت بیت دوم در مقابل بیت اول، نه بصورت تشدید آن، بلکه بصورت تخفیف آن می‌بود. بنابراین حتی در زمان وایکینگ‌ها، هنگامی که ولوسپاسرود میشد، خاطره حق مادری هنوز در اسکاندیناوی از میان نرفته بود.

بهر حال، در زمان تاسیتوس، لا اقل در میان ژرمن‌ها که او با آنها آشنا تر بود، حق مادری جای خود را به حق پدری داده بود: فرزندان، ورثه پدر خود بودند؛ در صورت نبودن فرزند، ارثیه به برادران و عموها و دایی‌ها می‌رسید. پذیرش دایی در میان ورثه مربوط است با حفظ رسم فوق‌الذکر، و همچنین ثابت میکند که چقدر حق پدری در میان ژرمن‌ها در آن زمان جدید بود. ما آثاری از حق مادری در اواخر قرون وسطی می‌یابیم. در این دوران ابویت هنوز مسئله‌ای مورد تردید بود، بخصوص در میان سرف‌ها؛ و هنگامی که یک ارباب فئودال برگشت یک سرف‌فراری را از شهر را می‌خواست، ضروری بود، فی‌الحال در اگسبورگ^۱، بازل^۲ و کایزرسلوترن^۳، که واقعیت سرف بودن او با سوگند شش نفر از وابستگان مستقیم خونی او - منحصر از طرف مادری - مسلم شود. (مور، اساسنامه شهری، جلد ۱، صفحه ۳۸)

I- Systerungar 2- Augsburg 3-Basel 4-Kaiserslautern
5- G.L.Maurer, Geschichte der Städteverfassung in
Deutschland, Bd., I-IV, Erlangen 1869-71

یکی دیگر از بقایای حق مادری، که داشت زوال می یافت، احترامی بود که ژمن ها برای جنس مؤنث داشتند، که از نقطه نظر رومی اهداً قابل فهم نبود. دختران خانواده های نجبا، بهترین گروگان برای تضمین اجرای قرار دادها ژمن ها بشمار می رفتند. هنگام نبرد هیچ چیز بیشتر از این خیال وحشت انگیز که زنان و دختران آنها به اسارت و بردگی برده شوند، باعث تحریک شجاعت آنها نمیشد. آنها زنان را مقدس و چیزی مانند پهاصر می شمردند و در بهترین مسائل اندرز آنان را می طلبیدند. ولدا، راهبه بروکتری در کنار رود لیپ^۳، روح برانگیزاننده کل قیام باتاویائی بود که مدد رومی آن سیویلین^۴ در راس ژمن ها و بلژیکی ها، پایه های حکمرانی روم در گل را به لرزه درآورد. بنظر می رسد که زنها در خانه قدرت بی چون و چرائی داشته اند. تاسیتوس میگوید که آنها، همراه با پیرمردان و کودکان، البته مجبور بودند که همه کار را تحمل کنند، چون مردان به شکار، شرا بخواری و کاهلی تن میدادند؛ ولی او نمی گوید که چه کسانی مزارع را کشت میکردند، و بنا بر ابراز صریح او، بردگان فقط باج میبرد اختند و کار اجباری نمی کردند؛ بنظر می رسد که آن مقدار کمی کار کشاورزی که لازم بود، باید توسط مجموع مردان بالغ انجام میگرفت.

همانطور که در فوق گفته شد، این شکل ازدواج خانواده پارگیر، کم کم داشت - به یکتا همسری نزدیک میشد. این هنوز یکتا همسری مطلق نبود، زیرا چند همسری برای نجبا مجاز بود. رویه مرفته (برخلاف سلتی ها) آنها بروی هفت اکید دختران تاکید میکردند. تاسیتوس با حرارت خاصی

1- Veleda 2- Bructerian 3- lippe 4- Batavian

5- Civilis 6- Gaul

از غیرقابل نقض بودن پیوند ازدواجی بین ژرمن‌ها سخن میگوید. او زنا از جانب زن را تنها دلیل طلاق میداند. ولی کمبودهای بسیاری در گزارش او وجود دارد، و به علاوه، آشکارا آئینه هفت را در مقابل رومی‌های میانش قرار میدهد. یک چیز مسلم است که: اگر ژرمن‌ها در جنگل‌هایشان چنان نمونه‌های استثنائی از تقوا بودند، فقط تماسی جزئی با دنیای خارج کافی بود که آنها را تا سطح مردمان معمولی دیگر یعنی اروپائیان، پائین بیاورد. در گرداب زندگی رومی، آخرین بقایای تقوای اخلاقی، حتی سریعتر از زبان ژرمنی ناپدید شد. کافی است که گرگوری تئوری را بخوانیم. نگفته پیدا است که در جنگل‌های کهن ژرمنی، لذات تلطیف یافته شهوترانی‌های شوراانگیز نمیتوانست همانند رم وجود داشته باشد، و بنابراین از این جهت نیز ژرمن برتر از دنیای روم بودند، بدون اینکه بخواهیم خودداری در لذات جسمانی را، که هیچگاه در میان هیچ خلقی در کل وجود نداشته است، به آنها نسبت دهیم.

ضرورت به ارث بردن جدال‌ها، همانند رفاقت‌های پدران و وابستگی از سیستم تیره‌ای منشأ میگرفت؛ و همچنین است ورگیلد^۲، جرمهای کینه بعنوان تاوان برای قتل یا جرح، بجای انتقام خونی اخذ میشد. یک نسل پیش این، ورگیلد یک نهاد بطور اخص ژرمنی محسوب میشد، ولی بعداً ثابت شد که صدها خلق این نوع ملایم‌تر انتقام خونی را، که ریشاش در سیستم تیره‌ای بود، اجرا میکردند. این نهاد (ورگیلد)، مانند اجبار به مهمان نوازی، فی‌الثل در میان سرخ پوستان امریکا، مشاهده شده است. توصیف تاسیتوس در مورد نحوه مهمان نوازی (ژرمانیا، فصل ۲۱)^۳ حتی در جزئیات آن، با توصیفی که مورگان از سرخ پوستانش ارائه میدهد، یکی است.

جدل بر حرارت و پایان ناپذیر، در مورد اینکه آیا زمین ها در عهد تاسیتوس زمین های قابل کشت را تقسیم کرده بودند یا نه، و اینکه آیا عبارات مربوط به آن، چگونه باید تفسیر شوند، اکنون به گذشته تعلق دارد. پس از آنکه ثابت شد که زمین زراعی تمام خلق ها توسط تیره بطور اشتراکی کشت میشد، و بعد از آن توسط جماعت های خانواد های کمونیستی - که قیصر هنوز در میان سوئوی ها مشاهده میکرد - و اینکه بعد ها زمین بین خانواده های مفرد تقسیم، و بطور ادواری تجدید تقسیم میشد؛ و اینکه این تجدید تقسیم ادواری زمین زراعی در قسمتهایی از آلمان تا همین امروز ادامه دارد، (پس از اثبات این مسائل) ما دیگر احتیاجی نداریم که وقت خود را بر سر این موضوع تلف کنیم. اگر زمین ها در عصر تاسیتوس در عرض یکصد و پنجاه سال از زراعت اشتراکی - آنطور که قیصر با صراحت به سوئوی ها نسبت میدهند و میگوید آنها ابد هیچ زراعت تقسیم شده یا خصوصی نداشتند - به کشت انفرادی با تجدید تقسیم سالانه زمین رسیدند، این بدون تردید بهیشتی محسوب میشود؛ گذار از آن مرحله به مالکیت خصوصی کامل زمین، طی چنان مدتی کوتاه و بدون هیچگونه دخالت خارجی، صرفاً یک امر محال بود. بنابراین من در تاسیتوس تنها آن چیزی را می بینم که خود در این عبارات بیان میکند: آنها زمین زراعی را هر ساله تغییر میدهند (با تجدید تقسیم میکنند)، و زمین اشتراکی با اندازه کافی باقی میماند. این مرحله از کشاورزی و تملك زمین است که دقیقاً با ساخت تیره های زمین ها در آن عصر مطابقت میکند.

من پاراگراف فوق را همانطور که در چاپهای قبلی آمده، بدون تغییر باقی میگذارم. در این فاصله، مسئله جنبه دیگری بخود گرفته است. بعد از اینکه کوالوسکی نشان داده است (منبع فوق، صفحه ۴۴) که جماعت

صفحه های که انگلس ذکر میکند مربوط به چاپ آلمانی است. صفحه ۸۵ چاپ فوق الذکر مراجعه کنید.

خانواری پدرسالاری، به‌نابه حلقه اتصالی بین خانواده کمونیستی — قادی و خانواده منفرد نوین — اگر نه جهانشمول، لا اقل گسترده بود، دیگر مسئله، مانند بحث بین مور و معز^۱، این نیست که زمین تحت مالکیت اشتراکی یا مالکیت خصوصی قرار داشت، بلکه این مسئله مطرح است که مالکیت اشتراکی چه شکلی داشته است. جای هیچ تردیدی نیست که در زمان قبصر، سوئوی‌هانه تنها زمین خود را بصورت اشتراکی داشتند، بلکه آنرا بطور اشتراکی و بحساب مشترک زراعت میکردند. مسائلی از این قبیل، که آیا واحد اقتصادی آنها تیره بود یا جماعت خانواری یا یک گروه خویشاوندی کمونیستی یا بین آن دو، یا هر سه شکل این گروه‌ها، در نتیجه شرایط متفاوت محلی زمین وجود داشتند. هنوز برای مدت طولانی به‌صورت موضوع های مورد بحث و جدل باقی خواهند ماند. کووالوسکی اظهار میدارد که شرایطی که بوسیله تاسیتوس شرح داده شده‌اند، گویای وجود مارك یا جماعت روستائی نیستند بلکه متضمن وجود جماعت خانواری — که بسیار بعد در اثر رشد جمعیت تبدیل به جماعت روستائی شد — میباشد.

از اینرو ادعا میشود که اقامتگاه‌های ژرن ها، در سرزمینی که در زمان رومی‌ها در اشغال داشتند، و نیز در سرزمینی که بعد از رومی‌ها گرفتند، نمیتوانسته ده بوده باشد، بلکه جماعت‌های خانواری بزرگ بوده است که چندین نسل را در بر میگرفت، که در تناسب با تعدادشان یک قطعه نسبتاً بزرگ زمین را کشت میکردند و زمینهای وحشی اطراف را به‌نابه یک مارك مشترك با همسایگان‌شان مورد استفاده قرار میدادند. در اینحال عبارت تاسیتوس،

در مورد تبدیل زمین زراعی، عملاً نحوه بهره‌برداری از زمین معنی می‌دهد، یعنی اینکه جماعت هر سال يك قطعه متفاوت زمین را کشت میکرد، و زمینی که در اثنای سال قبل کشت میشد، بصورت آیش گذاشته شده یا بکلی ترك میشد. قلت جمعیت، باندازه کافی زمین کشت نشده اضافی باقی می‌گذاشت که هر نوع جدال بر سر زمین را غیر ضروری می‌ساخت. فقط پس از قرن‌ها، هنگامیکه اعضاء خانوار به آن حدی ازدیاد یافته بود که زراعت اشتراکی، تحت شرایط تولید موجود، غیر ممکن شده بود، جماعت‌های خانواری گویا منحل شدند. مزار و چمنزارهای مشترك گذشته، به شیوه‌ای که می‌دانیم، در میان خانوارهای انفرادی مختلف - که در ابتدا بطور ادواری و سپس یکبار برای همیشه، تشکیل یافته بودند - تقسیم شدند؛ در حالیکه جنگلیها، چراگاه‌ها و آب‌ها بصورت ملك مشترك باقی ماندند.

تا آنجا که هر وسیه مربوط می‌شود، بنظر میرسد که این پروسه تکامل از نظر تاریخی کاملاً اثبات شده باشد. در مورد ژرمنی، و بطور ثانوی، برای کشورهای ژرمنی دیگر، نمیتوان منکر شد که از بسیاری جهات این دید، تفسیر بهتری از منابع محل‌های آسانتری بر مشکلات افرام می‌سازد، تا دید قدیمی که قدمت تجمع روستائی را از عهد تاسیتوس می‌شمارد. قدیمیترین اسناد، فی‌المثل کودکس لورشان سیمس^۱، رو به مرسته خیلی بهتر از طریق جماعت خانواری توضیح داده میشود تا از طریق جماعت مارک دهکده. از جانب دیگر، این امر، مشکلات جدید و مسائل نوینی را مطرح میکند که احتیاج به حل شدن دارند. در اینجا فقط بررسی بیشتر میتواند تعیین تکلیف کند. ولی من نمیتوانم منکر شوم که کاملاً محتمل است که جماعت خانواری نیز، مرحله بینابینی در ژرمنی، اسکاندیناوی و انگلستان بوده باشد.

در حالی که در نوشته قبصر، ژرمن‌ها قسمتی پتازگی اسکان یافته بودند، و قسمتی هنوز در جستجوی محل سکونت بودند، در عصر تاسیتوس يك قرن

تمام بود که اسکان یافته بودند؛ پیشرفتی که در نتیجه این امر در تولید وسائل معیشت بوجود آمد، تردید ناپذیر است. آنها در خانه‌هایی که از تنه درختان ساخته میشد زندگی میکردند؛ پوشاک آنها هنوز نوع جنگلی بدوی، شامل خرقه‌های خشن پشمی و پوست حیوانات، و پوشاک زیر کتانی برای زنان و نجبا بود. غذای آنها مرکب از شیر و گوشت و میوجات وحشی و، به گفته پلینی^۱ شهرهای بلوط (که هنوز در ایرلند و اسکاتلند غذای طوسی سلتی هاست) بود. ثروت آنها شامل احشام بود که از نژادهای پست بودند، گاوها کوچک و نامتناسب بوده و شاخ نداشتند؛ اسب‌ها کوچک بودند و نه از نوع اسب دهنده. پول، تنها سکه رومی، کم بود و بندرت استعمال میشد. آنها ابزار طلائی و نقره‌ای نداشتند، و اصولاً ارزشی برای این فلزات قائل نبودند. آهن کمیاب بود، و لااقل در میان قبائل رایین و دانوب توسط خود آنها استخراج نمیشد و ظاهراً تماماً وارد میشد. رسم الخط رونیک^۲ (تقلیدی از حروف یونانی رومی) فقط بهانه‌ای برای منحصراً برای جادوی مذهبی بکار میرفت. قربانی کردن انسان هنوز مرسوم بود. بطور خلاصه، آنها خلقی بودند که بتازگی از مرحله میانی بربریت به مرحله بالائی آن رسیده بودند. اما در حالی که در مورد قبائلی که تماس مستقیم با رومی‌ها داشتند وارد کردن محصولات صنعتی رومی تسهیل شده، و بنابراین مانع از تکامل صنایع فلزی و نساجی خودی میگشت، هیچگونه تردیدی وجود ندارد که این صنایع در میان قبائل شمال شرق، در بالتیک، تکامل یافتند و قطعه سلاح‌هایی که در مرداب‌های شلزویگ^۳ یافته شده - يك شمیر آهنی دراز، يك نیم تنه زرهی و يك کلاه خود نقره‌ای و غیره، همراه با سکه‌های رومی از انتهای قرن دوم - و ابزار آهنی ژرمنی که بر اثر

1- Pliny 2- runic

3- Schleswig

مهاجرت خلق‌ها پراکنده میشد، يك نوع خاص صنعتگری را — حتی در مواردی که تقلید از نمونه‌های اصلی رومی ساخته میشد — نشان میدهند. مهاجرت به امپراطوری روم تمدن در همه جا، بجز انگلستان، صنایع بومی را از بین برد. فی‌المثل زینت آلات مغزی نشان میدهند که این صنعت تا چه حد بطور همگون بوجود آمد و تکامل یافت. نمونه‌های پیدا شده در بورگاندی^۱، رومانی^۲ و در کنار دریای آزوف^۳، میتواند در همان کارگاهی درست شده باشد که نمونه‌های انگلستان و سوئد، و بدین ترتیب بدون تردید دارای منشأ ژرفنی میباشند.

قانون اساسی آنها نیز در انطباق با مرحله بالائی بربریت بود. بنا بر گفته تاسیتوس، عموماً شورائی از روسا (پرنسپ‌ها) وجود داشت که به مسائل جزئی رسیدگی میکردند و مسائل مهم را برای تصمیم‌گیری در مجمع خلق آماده مینمودند. مجمع خلق، در مرحله پائینی بربریت — لا اقل در نقطه‌ای که ما میدانیم، در میان امریکائی‌ها — فقط بصورت تیره‌ای برقرار می‌شد، و هنوز بصورت قبیله‌ای یا کفدراسیون قبیله‌ای (ایلی) نبود. روسای شورا (پرنسپ‌ها) هنوز مانند مورد ایروکوئی‌ها کاملاً از روسای جنگ (دوس‌ها)^۴ متمایز بودند. دوس‌ها، در آنزمان قسمأ از طریق دریافت هدایای افتخاری مانند احشام، غلات و غیره از هم قبیله‌های خود زندگی میکردند. آنها — همچون مورد امریکا — عموماً از يك خانواده واحد انتخاب میشدند. گذار به حق‌پدري، مانند یونان و روم، برفع تبدیل تدریجی منصب انتخابی به منصب موروثی انجام شد، و بدین طریق باعث پیدایش يك خانواده "نجیب" در هر تیره گشت. اکثر این باصطلاح نجبای قبیله‌ای کهن، در طی مهاجرت خلق‌ها یا بلافاصله پس از آن، از بین رفتند. رؤسای نظامی فقط برحسب

1- Burgundy

2- Rumania

3- Azov

4- Duces

قابلیت های خود، بدون در نظر گرفتن نسب، انتخاب میشدند. آنها قدرت کمی داشتند و مجبور بودند که نمونه و سرمشق باشند. همانطور که تاسیتوس به صراحت میگوید، قدرت انضباطی عظمی در ارتش در دست کشیش ها بود. مجمع خلق قدرت واقعی بود. پادشاه یا رئیس قبیله ریاست میکرد، مردم تصمیم میگرفتند؛ زمره، بمعنای "نه" بود، دست زدن و بعدا در آوردن. سلاح ها بمعنای "آری". مجمع خلق در همین حال دادگاه نیز بود. شکایات به اینجا آورده شده و در مورد آنها تصمیم گیری بعمل می آمد؛ حکم اعدام اعلام میشد، و این يك حکم، فقط در موارد جبن، خیانت یا صوب غیر طبیعی جائز بود. تیره ها و انشعابات دیگر نیز بصورت يك پیگرد قضاوت میکردند و رئیس بر آنها ریاست میکرد که، مانند تمام دادگاه های بدوی ژرمنی، فقط کارگردان جریانات و بازرسی بود. در میان ژرمن ها، همیشه و همه جا، حکم بوسیله کل جماعت اعلام میشد.

کفدراسیون های قبائل از زمان قیصر بوجود آمدند. پاره ای از آنان در همان هنگام پادشاهانی داشتند. فرمانده عالی نظامی — مانند موردر یونانی ها و رومی ها — شروع به جستجوی قدرت استبدادی کرد، و گاهی موفق به کسب آن میشد. این غاصبین موفق، بهیچوجه حکام مطلقه نبودند؛ معبدا آنها درهم شکستن قیود ساخت تیره ای را آغاز کرده بودند. در حالیکه بردگان آزاد شده معمولا يك موضع پست داشتند — زیرا که نمیتوانستند عضو هیچ تیره ای باشند — اینها بشابه افراد مورد علاقه پادشاهان جدید، غالباً به کسب مقام، ثروت و افتخارات نائل می آمدند. همین امر پس از فتح امپراطور روم، در مورد رهبران نظامی که اکنون پادشاهان کشورهای وسیعی شده بودند، واقع شد. در میان فرانک ها، بردگان پادشاه و بردگان آزاد شده او، نقش مهمی ابتدا در دربار و سپس در دولت داشتند؛ يك قسمت بزرگ از

اشرافیت نوین از آنها نسب میگیرد .

يك نهاد وجود داشت که بطور خاص خواستار پیدایش سلطنت بود : ملازمین . ما قبلاً دیده‌ایم که نزد سرخ پوستان امریکا ، چگونه انجمن‌های خصوصی در کنار تیرها تشکیل میشدند تا بخاطر اهداف خود بجنگند . در میان ژرمن‌ها ، این انجمن‌های خصوصی تبدیل به هیئت‌های پایداری شده بودند . رهبر نظامی که شهرتی پیدا میکرد در اطراف خود ده‌ای از جنگ جویان چپا و لگرا را که نسبت به شخص او عهد وفاداری می‌بستند ، جمع میکرد . به آنها غذا و هدایائی میداد ، و آنان را برحسب اصول سلسله مراتبی سازمان میداد : يك گارد محافظ و يك نیروی نظامی آماده برای اعزام به عملیات فوری در ماموریت‌های کوتاه ، يك رسته آموزش یافته از افسران برای اعزام به کارزارهای وسیعتر . گرچه این ملازمین میبایست کم‌قدرت بود باشند . و در حقیقت این مسئله مثلاً در مورد اود و آسر^۲ در ایتالیا به اثبات رسیده است — معبد آنها به شاخه جرثومه‌های فساد آزادیهایی خلقی کهن درآمدند ، و هم در دوران مهاجرت خلق‌ها ، و هم پس از آن ، این امر را ثابت کردند . زیرا اولاً آنها زمینه مناسب برای پیدایش قدرت سلطنتی را بوجود آوردند . ثانیاً ، همانطور که تاسیتوس ملاحظه نمود ، آنها را فقط با جنگ و غارت مدام میشد بهم پیوسته نگاه داشت . غارت هدف عده شد . اگر سر دسته ، کاری در دور و بر نداشت ، افرادش را به کشورهای دیگری اعزام میکرد ، که در آنجا جنگ ، و چشم انداز غارت وجود داشت . مزدورهای ژرمن — که بتعداد زیاد ، تحت پرچم روم حتی با ژرمن‌ها می‌جنگیدند — قسماً از چنین ملازمینی تشکیل میشدند . آنها اولین جرثومه‌های سیستم لندزکشت^۳ ، مایه لعن و شرمساری ژرمن‌ها ، بودند . پس از فتح امپراطوری روم ، این ملازمین

1- Gefolgschaften(retinue)

2- Odoacer 3- Landsknecht سربازان مزدور

پادشاهان، همراه با تحت رقبت ها و خدمتکاران دربار روم، دومین جزه متشکله مهم نجبای دوران بعد را تشکیل دادند.

پس بطور کلی، قبائل ژرمن که در خلق ها ترکیب شده بودند، همان اساسنامه ای را داشتند که در میان یونانی های عهد نیم خدایان و در میان رومی های عصر باصلاح پادشاهان، بوجود آمده بود: مجامع خللی، شورهای روسای تیره، و فرماندهان نظامی که از مدتی قبل در تقلائی کسب قدرت پادشاهی واقعی بودند. این تکامل یافته ترین اساسنامه ای بود که نظام تیره ای می توانست بوجود آورد؛ این اساسنامه نمونه ای از مرحله بالائی برده داری بود. بمجرد آنکه جامعه به فراسوی محدوده هائی رفت که این اساسنامه برای آنها مکتبی بود، نظام تیره ای پایان پذیرفت، تلاشی شد، و دولت جای آنرا گرفت.

فصل ششم

تشکیل دولت در میان ژرمن‌ها

بنا به گفته تاسیتوس، ژرمن‌ها خلقی با تعداد بیشمار بودند. قیصر، تصویری تقریبی از تعدادی از خلق‌های مختلف، ژرمن را بدست می‌دهد، و تعداد یوسپیتان‌ها و تنک‌تران‌ها را که در کناره چپ رود راین بودند، با محاسبه زنان و کودکان ۱۸۰,۰۰۰ نفر میداند. بدین طریق هر خلق در حدود ۱۰,۰۰۰ نفر، که خیلی بیشتر از تعدادی است که مثلاً ایروکوئی‌ها در شکوفان‌ترین دوران خود - وقتی که حتی کمتر از ۲۰,۰۰۰ نفر بودند و سراسر کشور، از گریت لیکس تا اوهایو و پتوماک را بهم دوخته بودند - داشته‌اند.

1- Usipetans 2- Tencterans

3- Rhine

۴- تعدادی که در اینجا پذیرفته شده بوسیله هارتی در دیودوروس در مورد سلت‌های گل‌تائید میشود: "در گل خلق‌های متعددی که تعدادشان مساوی نیست، زندگی میکنند، بزرگترین آنها حدود ۲۰,۰۰۰ نفر و کوچکترین آنها ۵,۰۰۰ نفر است." (Diodorus Siculus, V, 25) بدین ترتیب حد متوسط حدود ۱۵,۰۰۰ نفر بوده است. هر یک از خلق‌های گل، که تکامل یافته‌تر بودند، باید مسلماً متعدد تر از ژرمن‌ها بود مباحثند (انگلس)

5- Great Lakes 6- Potomac

اگر بخواهیم که روی يك نقشه هر كدام از خلق‌های سرزمین راین را — که از روی گزارش‌ها برای ما بهتر شناخته شده‌اند — گروه‌بندی کنیم، خواهیم دید که چنین خلقی بطور متوسط مساحت يك بخش اداری (ایالتی) پروسی^۱ — در حدود ۱۰۰۰ کیلومتر مربع یا ۱۸۲ میل مربع جغرافیائی — را اشغال میکند. ولی ژرمانیکا ماگنا^۲ رومی که تا وِستولا^۳ می‌رسید، حدود ۵۰۰۰ کیلومتر مربع بود. با محسوب کردن بطور متوسط ۱۰۰۰ کیلومتر مربع برای يك خلق واحد، تعداد کل جمعیت ژرمانیکا ماگنا به پنج میلیون نفر^۴ تخمین زده میشود — که برای يك گروه از مردم بربر، رقی نسبتاً زیاد است، گرچه ۱ نفر ساکن برای هر کیلومتر مربع، یا ۵۰ نفر برای هر میل مربع جغرافیائی، در قیاس با شرایط کنونی، خیلی ناچیز است. ولی این رقم شامل تمام ژرمن‌های موجود در آن زمان نمیشود. میدانیم که خلق‌های ژرمن از منشاء گوتیک^۵، باستارنین‌ها^۶، پوکینیان‌ها^۷ و دیگران در امتداد سلسله جبال کارپاتین^۸ تا دهانه دانوب زندگی میکردند. تعداد آنها آنقدر زیاد بود که پلینی آنها را بعنوان پنجمین قبیله عمده ژرمن‌ها می‌شمارد؛ در سال ۱۸۰ قبل از میلاد آنها بعنوان مزدوران پرسیوس شاه مقدونیه خدمت میکردند و در اولین سالهای حکمرانی آگوستوس^۹، هنوز راه خود را به منطقه‌ای — در دری حوالی آدریانوپل^{۱۰} می‌گشودند. اگر تعداد آنها را در آغاز عهد مسیحیت فقط يك میلیون نفر تصور کنیم، تعداد ژرمن‌ها محتملاً کمتر از شش میلیون نبود. پس از اسکان در ژرمنی^{۱۰}، جمعیت باید با سرعت بیشتری افزایش یافته

1- Prussian 2- Germanica Magna 3- Vistula

4- Bastarnians 5- Peukinians 6- Carpathian

7- Perseus 8- Augustus 9- Adrianople

10- Germanien

باشد. ترقی صنعتی که در بالا به آن اشاره شد، برای اثبات آن کافی است. اشیایی که در مرداب های شلزویگ پیدا شده اند، با در نظر گرفتن سکه های رومی که همراه با آنها بدست آمده است، متعلق به قرن سوم می باشند. از این رو معلوم میشود که در آن زمان صنایع فلزی و نساجی در کنارهای بالتیک خیلی تکامل یافته بوده است، و یک تجارت فعال با امپراطوری روم وجود داشته است، و طبقه متولتره از مقداری تجمل برخوردار بوده است. که اینها همه شواهدی هستند از تراکم جمعیت. ولی در این زمان ژرمن ها حمله عمومی خود را در امتداد تمام خط راین، حصار مرزی روم. و دانوب - خطی که از دریای شمال تا دریای سیاه کشیده میشد - شروع کردند، که دلیل مستقیم یک جمعیت دائما رشد یافته است که به خارج می تازد. در طول سه قرن مبارزه، کل بدنه عمده خلق های گوتیک (به استثناء اسکاندیناوی ها، گوت ها و بورگوندین ها)، بطرف جنوب شرقی حرکت کرد و جناح چپ خط حمله طولانی را تشکیل داد؛ ژرمن های طیا (هرمینونین ها) در وسط این خط، در دانوب طیا، به پیش میزاندند، و ایستائونین ها، که اکنون فرانک ها نامیده میشوند، در جناح راست در امتداد راین. فتح بریتانیا بمعصده اینگاونین ها افتاد. در پایان قرن پنجم، امپراطوری روم، خسته، بیخون و بی رمق، دروازه های خود را بروی ژرمن های مهاجم باز گذاشت.

در فصول پیشین ما بر سرگهواره تمدن باستانی یونان و روم قیصر داشتیم. اینک بر سرگوش ایستاده ایم. ظنك قدرت جهانی روم، قرن ها از روی تمام کشورهای مدیترانه میگذشت. جایی که زبان یونانی مقاومتی نشان نداد، تمام زبانهای طی در مقابل يك لاتین فاسد تسلیم شدند. دیگر

1- Herminonians 2- Istaevonians

3- Ingaevonians

تمایزی بین ملیت‌ها نبود، دیگرگ‌ها، ایبرین‌ها^۱، لیگورین‌ها^۲، نوریکان‌ها^۳ وجود نداشتند؛ همه رومی شده بودند. سیستم اداری روم و قانون روم در همه جا پیکرهای همگون قدیم را تحلیل برده بود، و بدین طریق آخریمن بقایای تظاهرات محلی و ملی را سرکوب کرده بود. رومی‌گری تازه مرسوم شده نمیتوانست این فقدان را جبران کند؛ مبنی هیچ طبیتی نبود، بلکه فقط مبنی فقدان طیت بود. عناصر برای تشکیل ملت‌های جدید، در همه جا وجود داشتند. لهجه‌های لاتینی ایالات مختلف، بیش از پیش از یکدیگر دور میشد؛ مرزهای طبیعی که زمانی ایتالیا، گل، اسپانیا و افریقا را بصورت سرزمین‌های مستقلی درآورده بودند، هنوز وجود داشتند و هنوز وجود خود را بیشتر نشان میدادند. ولی در هیچ جا نیروئی که قادر به ترکیب این عناصر به ملت‌های جدید باشد، وجود نداشت؛ در هیچ جا حداقل نشانه‌ای از توانائی تکامل یا نیروی مقاومت — نیروی خلاق که از آنهم کمتر — وجود نداشت. توده عظیم انسانی آن سرزمین وسیع تنها بوسیله یک پیوند بهم وابسته بود — دولت روم؛ و این بحریر زمان بدترین دشمن و ستگر آنان شده بود. ایالات، رم را تهاه کرده بودند؛ رم خود تبدیل به یک شهر ایالتی، مانند دیگران شده بود. امتیازاتی داشت، ولی دیگر حکومت نمیکرد، دیگر مرکز جهان امپراطوری نبود، دیگر حتی مقر امپراطوران و معاونین آنها، که اکنون در قسطنطنیه، تروس و میلان اقامت می‌گزیدند، نبود. دولت روم به ماشین پیچیده عظیمی مبدل شده بود، که انحصارا برای استثمار اتباع خود عمل میکرد. مالیات‌ها، خدمات دولتی و انواع و اقسام عوارض، توده مردم را بیش از پیش به کام فقر میرد. اغازی‌های حکام، مامورین مالیاتی و سربازان باعث شدند که فشار غیرقابل تحمل گردد. دولت روم با سلطه جهانی‌اش به چنین راهی منتهی

1- Iberians 2- Ligurians 3- Noricans

4- Treves

شده بود : حق موجودیت خود را بر مبنای حفظ نظم در داخل ، و حراست در مقابل بربرها در خارج قرارداد بود . ولی نظمش ، بدتر از بدترین بی نظمی ها بود ، و شهروندان که دولت ادعا میکرد از آنها در مقابل بربرها حراست میکند ، به این بربرها بچشم ناجیان خویش میگریستند .

شرایط اجتماعی بهتر از این نبود . در آخرین سالهای جمهوری ، حاکمیت روم بر مبنای استثمار بیرحمانه ایالت های فتح شده قرار گرفته بود . امپراطور این استثمار را از بین نبرده بودند ، برعکس ، آنرا منظم کرده بودند . امپراطور هر چه بیشتر به فساد میگرائید ، مالیات ها و خدمات اجباری بیشتر میشد ، و مقامات اداری بیشمارانه تر مردم را می چابیدند و باج سبیل میگرفتند . بازرگانی و صنعت هیچگاه کار رومی ها ، که بر تمامی خلق های دیگر آقا سی میکردند ، نبود . فقط در رباخواری بود که آنها از همه دیگران ، از پیشینیان و هم آیندگان ، سبقت گرفتند . بازرگانی که زمانی وجود داشت و توانست خود را برای مدتی نگاه دارد ، در اثر اخاذی های مقامات رسی به تباهی کشانده شد ؛ چیزی که باقی ماند ، در مشرق ، در بخش یونانی امپراطوری بود ، ولی این خارج از حوزه مطالعه ماست . فقر عمومی ؛ انحطاط بازرگانی و صنایع دستی و هنرها ، کاهش جمعیت ؛ افول شهرها ؛ پسروی کشاورزی به مرحله ای پائین تر — این بود نتیجه نهائی سیطره جهانی روم .

کشاورزی — شاخه تعیین کننده تولید در سراسر مهابستان — اکنون بیش از همیشه تعیین کننده شد . در ایتالیا ، تراکم فوق العاده املاک (لاتیفوندیا)^۱ که تقریباً سراسر سرزمین را از پایمان دوران جمهوری در بر گرفته بود ، به دو طریق مورد استفاده قرار میگرفت : یا بصورت چراگاه ، که در آن ، گوسفند و گاو جای جمعیت را گرفته بود ، و برای مواظبت از آنها فقط چند برده کافی بودند ؛ یا بصورت املاک روستائی (ویلا)^۲ که در آنها

بستانکاری وسیع توسط توده های برده انجام میگرفت که يك قسمت آن برای رفع حوائج تجلی مالکین بود و قسمتی برای فروش در بازارهای شهری. چراگاه های بزرگ حفظ شده و محتملاً توسعه یافته بودند؛ ولی املاک روستائی و بستانکاری آنها در اثر فقر مالکین آنها و افول شهرها، به تباهی کشیده شدند. اقتصاد لاتیفونددائی که براساس کار بردگی استوار بود دیگر مقرون به صرفه نبود؛ ولی در آن زمان، تنها شکل ممکن کشاورزی وسیع بشمار میرفت. کشتکاری محدود دوباره بصورت تنها شکل منفعت زا درآمد. ملك بعد از ملك تقسیم میشد و بصورت قطعات كوچك به مستاجرین موروئی واگذار میگشت، که مبلغ ثابتی می پرداختند، یا بجای مستاجرین به پارتیاری ها^۱ — مزارعین مزد داده میشد که يك ششم یا تنها يك نهم محصول سالانه را به ازارکار خود بر میداشتند. ولی عمدتاً این قطعه های كوچك بین کولون ها^۲ توزیع میشدند که سالها نهم مقدار ثابتی می پرداختند، به زمین وابسته بوده و همراه با آن بفروش میرفتند. اینها برده نبودند، ولی آزاد هم بشمار نمی رفتند؛ اینها نمیتوانستند با شهروندان آزاد ازدواج کنند، و ازدواج درونی در میان خود آنها، يك ازدواج معتبر شناخته نمیشد، بلکه مانند مورد بردگان، فقط صیغه داری^۳ (کنتوبرنیوم)^۴ تلقی میشد. آنها طلایه داران سرف های قرون وسطی بودند. برده داری عهد حقیق منسوخ شد. نه در کشاورزی پرداخته در روستا، و نه در مانوفا کتورهای شهری، دیگر برده داری عایدی قابل توجهی بدست نمیداد — بازار برای محصولات آن از بین رفته بود. کشاورزی کم دامنه و صنایع دستی كوچك — که تولید غول آسای دوران شکوفائی امپراطوری، اکنون بدان حد تقلیل یافته بود — جایی برای بردگان متعدد نداشتند. در جامعه فقط برای بردگان خانگی و بردگان تجلی ثروتمندان جایی وجود داشت.

1- Partiarrii 2-coloni مزارعچی

3- concubinage

4- contubernium

ولی برده‌داری در حال احتضار، هنوز بقدر کافی نیرومند بود که هرگونه کار تولیدی را بصورت کار بردگی جلوهر سازد و آنرا دین شان و شخصیت رومی‌ها آزاد بنمایاند. و اکنون هر کس يك رومی آزاد بود. از اینرو، از یکسو تعداد بردگان زائد افزایش می‌یافت، که بعلمت اینکه مهال گردن شده بودند، رها گشته بودند؛ از سوی دیگر تعداد کونیون ها و آزاد مردان فقیر شده ازدیاد می‌یافت (شبهه سفید پوستان فقیر در ایالات سابقا برده دار امریکه). مسیحیت، در این مرگ تدریجی امپراطوری روم در طی قرن‌ها، بکلی بیگناه است، و بعدا کاری نکرد که از تجارت برده وسیله مسیحیان — چه ژرمن‌های شمال، و چه ونیزی‌های مدیترانه — یا تجارت بردگان سیاه سالهای بعد، جلوگیری کند. برده‌داری دیگر فایده نداشت، و بنابراین مرد؛ اما برده‌داری در حال احتضار، نیش زهر آلود خود را با حقیر شدن کار مولد برای آزادها، باقی گذاشت. این بن‌بستی بود که جهان روم در آن گرفتار گشته بود: برده‌داری از نقطه نظر اقتصادی غیر ممکن شده بود، در حالیکه کار برای آزادها، از نقطه نظر اخلاقی در تحریم افتاده بود. یکی، دیگر نمیتوانست، و دیگری، هنوز نمیتوانست شکل اساسی تولید اجتماعی شود. فقط يك انقلاب کامل میتوانست مدد کار باشد.

در ایالات، وضع از این بهتر نبود. غالب گزارش‌هایی که در دست داریم مربوط به گل هستند. در کنار کلن ها، هنوز خرده دهقانان آزاد، در آنجا زندگی میکردند. آنها برای حفظ خود در مقابل اخاذی‌های

۱ — بنابر گفته اسقف لیوت پرانداز سرمونا (Bishop Liutprand of Cremona) صنعت اصلی وردان (Verdun) در قرن دهم، یعنی در امپراطوری مقدس ژرمن، ساختن خواجگان بود که با نفع سرشار به اسپانیا، برای حرمهای مورها (Moore) صادر میشدند. (انگلس)

بیرحمانه مامورین، قضات و رباخواران، بکرات خود را تحت حفاظت - سرپرستی - مردانی که صاحب قدرت بودند قرار میدادند؛ و آنها این کار را نه تنها افراد آ، بلکه بصورت کل یک جماعت میکردند، تا آنجا که امپراطورهای قرن چهارم بکرات برای منع این امر فرامینی صادر میکردند. این کار چگونه به کسانی که در جستجوی حمایت بودند کمک میکرد؟ سرپرست (پاترون)^۱ شرایطی تحمیل میکرد، که آنها عنوان زمینهای خود را به او منتقل کنند، و در عوض او حق بهربرداری آنها را از زمین، درآمدت حیاتشان، تضمین میکرد - حملههای که کلیسای مقدس آنها بخاطر سپرد و آزادانه در طول قرنهای نهم و دهم، برای شکوه عالیترا خدا و توسعه متعلقات خود در زمین، بکار میرد. ولی در آن زمان، در حدود سال ۴۷۵، سالویانوس، اسقف مارس^۲ هنوز با حرارت اینچنین دزدی را محکوم میکرد و اظهار میداشت که ستم مامورین روم و مالکین بزرگ چنان غیرقابل تحمل شد که بسیاری از "رومیها" بمبخشها فرار کردند که تحت اشغال بربرها قرار داشت، و شهروندان رومی ساکن آن نقاط، از چیزی بیش از این نمیترسیدند که دوباره تحت سلطه روم درآیند. اینکه در این دوره والدین فقیر، غالباً فرزندان خود را به بردگی میفروختند از اینجا اثبات میشود که قانونی برای منع این عمل وجود داشت.

بربرهای ژرمن، در مقابل آزاد کردن رومیها از چنگ دولت خودشان، دوسوم تمام سرزمین را تصاحب و بین خود تقسیم کردند. تقسیم برهنای سیستم تیره ای صورت گرفت؛ از آنجا که فاتحین تعدادشان نسبتاً کم بود، قطعه زمینهای بزرگی تقسیم نشده باقی ماند، و قسماً در تصاحب کل مردم بود و قسماً در تصاحب قبائل و تیرهها. در هر تیره، مزارع و چراگاهها بصورت

1- Patronage 2- Patron

3- Bishop Salvianus of Marseilles

قطعات زمین ساوی در میان هر خانوار، توسط قرعه کشی توزیع شدند. ما نمیدانیم که آیا تجدید تقسیم‌های مکرر در آن زمان وجود داشته است یا نه؛ بهرمنوال، این تجدید تقسیم بزودی در ایالات روم از بین رفت، و هر قطعه زمین واگذار شده، به ملك خصوصی قابل واگذاری، آلودیوم^۱ بدل شد. جنگل‌ها و چراگاه‌ها بصورت تقسیم نشده، برای استفاده عموم، باقی ماندند؛ این استفاده و شیوه کشت زمین‌های تقسیم شده، به وسیله رسوم کهن و خواست کل جماعت تنظیم میشد. هر چه تیره بدلت طولانی تر در دهکده‌های آن وجود داشت، و هر چه زمین‌ها و روستاها بیشتر در طول زمان درهم ادغام شدند، همانقدر هم خصلت همخونی پیوند ها، جای خود را بیشتر به پیوند های سرزمینی داد. تیره در جماعت مارك، که در آن بهر حال بقایای کافی از خویشاوندی اولیه اعضاء مشهود بود، از بین رفت. بدین طریق ساخت تیره‌ای، لا اقل در کشورهایی که کمونهای مارك در آنها حفظ شده بود — شمال فرانسه، انگلستان، ژرمنی و اسکاتلند بناوی — بطور غیر محسوس تبدیل به يك ساخت سرزمینی شد، و از اینرو توانست خود را در دولت بگنجاند. معینا خصلت دموکراتیک طبیعی خود را که وجه تمایز کل نظام تیره‌ای است، حفظ کرد، و بدین ترتیب قسمتی از ساخت تیره‌ای را — حتی در حالت انحطاطی که بعدها بآن تحمیل شد — محفوظ نگاه داشت، و بدین طریق سلاحی در دست ستمکشان باقی گذاشت، که میتوانست حتی در اعصار جدید نیز مورد استفاده قرار گیرد.

نابودی سریع پیوندهای خونی در تیره، بدین طت بود که ارگان‌های آن در قبيله، و در میان کل مردم نیز، در نتیجه فتوحات، مسخ شده بودند. ما میدانیم که حکومت بر مردم تحت، انقیاد با نظام تیره‌ای ناسازگار است. ما

۱- آلودیوم allodium قطعه زمین مستقل شخصی بدون نیاز به

پرداخت اجاره و غیره، برخلاف فئود feud، بود.

در اینجا این مسئله را در حد وسیع می‌بینیم. خلق‌های ژرمن، که اکنون اربابان ایالات روم بشمار می‌رفتند، مجبور بودند که فتوحات خود را سازمان دهند؛ اما نه میشد توده‌های رومی را در نظام تیره‌ای جذب کرد، و نه اینکه بکمک این نظام بر آنها حکومت کرد. میبایست جانشینی برای دولت روم بر راس ارگان‌های اداری محلی روم - که در ابتدا هنوز تا اندازه زیادی بکسار ادامه میدادند - گذاشته میشد، و این جانشین، تنها میتوانست دولت دیگر باشد. بدین طریق ارگانهای ساخت تیره‌ای مجبور بودند که به ارگانهای دولت مبدل شوند، و در اثر فشار شرایط و اوضاع، این امر میبایست بسرعت انجام میگرفت. اما اولین نماینده خلق فاتح، فرمانده نظامی بود. امنیت داخلی و خارجی سرزمین فتح شده، افزایش این قدرت را ایجاب میکرد. زمان برای گذار رهبری نظامی به پادشاهی فرا رسیده بود. و این امر صورت گرفت. پادشاهی فرانک‌ها را در نظر بگیریم. در اینجا نه تنها قلمرو وسیع دولت روم، بلکه تمام قطعه‌های بسیار وسیع زمین که به جماعت‌های بزرگ و کوچک ^۱ گاو و مارک داده نشده بودند، بخصوص تمام جنگل‌های بزرگ، در دست خلق فاتح سالیان^۲، به‌شابه تملقات نامحدود آنها، درآمد. اولین کاری که پادشاه فرانک - پس از آنکه از فرمانده نظامی به یک سلطان واقعی مبدل شده بود - کرد، این بود که این ملک مردم را به ملک سلطنتی تبدیل کند، آنها را از مردم بدزدد و بصورت فief به ملازمین خود بدهد یا ببخشد. این ملازمین، که در اصل مرکب از ملازمین نظامی شخصی و سایر فرماندهان جزه ارتش بودند، بزودی نه تنها توسط رومی‌ها، یعنی گل‌های رومی شده - که بسرعت به علت دانش خود در نوشتن، تحصیلات و آشنائی با زبان محاوره رومی و لاتین ادبی و نیز قوانین کشور، برای او (شاه) قابل جانشینی شدند - توسعه یافتند، بلکه همچنین توسط بردگان، سرف‌ها و آزادشدگان که

دربار او را تشکیل میدادند و او از میان آنها افراد مورد نظر خود را انتخاب میکرد، نیز افزایش پیدا کردند. به تمام این افراد قطعاتی از زمین عمومی داد میشد که در ابتدا بیشتر بصورت هدی بود، و بعداً به شکل بنفیس^۱ - در اصله در اکثر موارد تا زمان حیات پادشاه - واگذار میشد، و بدین ترتیب پایه برای تشکیل نجبا جدید، بحساب مردم ریخته شد.

اما این کل قضیه نبود. امپراطوری عربی و طویل نمیتوانست بوسیله اساسنامه تیره‌ای کهن، حکومت شود. شورای روسا - حتی اگر هم مدتها پیش منسوخ نشده بود - نمیتوانست تشکیل شود و بزودی جای خود را به ملازمین دائمی پادشاه داد. مجمع خلقی کهن هنوز بصورت ظاهر وجود داشت، ولی بیش از پیش بصورت مجمع فرماندهان جزء ارتش و نجبای نخواستیه درآمد. دهقانان آزاد صاحب زمین، توده خلق فرانک، در اثر جنگهای داخلی مدام و جنگهای فتوحاتی - و جنگ اخیر، به ویژه در زمان شارلمان^۲ - فرسوده شده و به فقر و مذلت افتادند، درست مانند وضعی که دهقانان رومی در آخرین دوران جمهوری پیدا کرده بودند. این دهقانان - که در ابتدا کل ارتش را تشکیل میدادند، و پس از فتح سرزمینهای فرانک ها هسته مرکزی آن بودند - در آغاز قرن نهم چنان فقیر شده بودند که بندرت حتی يك نفر از پنج نفر آنان میتواندست تجهیزات جنگی فراهم کند. جای ارتش سابق دهقانان آزاد - که مستقیماً توسط پادشاه فرا خوانده میشد - را ارتشی مرکب از خدمتکاران^۳ نجبا جدید گرفت. در میان این خدمتکاران ویلین^۴ -

۱- بنفیس Benefice قطعه زمینی است که پادشاهان فرانک به پادشاه پاداش به ملازمین خود میپرداختند - این چیزی شبیه اقطاع است، در مراحل بعد بنفیس بصورت فief موروثی میشود (سیورفال).

2- Charlemagne 3-Servitors 4-magnates 5-Villeins

اخلاف دهقانانی که در گذشته بجز پادشاه اربابی نمی شناختند، و کمی بعد از آن ابد هیچ اربابی حتی پادشاه نداشتند - نیز وجود داشتند. در زمان جانشینان شارلمانی، جنگ‌های داخلی، ضعف قدرت سلطنت، و بنابراین ضعیف‌تر شدن آنها - که اکنون صفوف آنها توسط کت‌های گاو که در زمان شارلمانی بوجود آمده و مایل بودند که منصب خود را موروثی کنند، فشرده‌تر شده بود - و بالاخره تهاجمات نورمان‌ها، فلاکت دهقانان را به نهایت رساند. پنجاه سال پس از مرگ شارلمانی، امپراطوری فرانک در پیش پای نورمان‌ها - آنطور در مانده شده بود، که چهار صد سال پیش، امپراطوری روم در پیش پای فرانک‌ها.

و نه تنها بی‌کفایتی در خارج، بلکه نظم، یا در حقیقت بی‌نظمی داخلی جامعه نیز تقریباً بهمان صورت بود. دهقانان آزاد فرانکی خود را در موقعیتی مشابه با موقعیت پیشینیان نشان، یعنی کولون های رومی یافتند. اینان که در اثر جنگ و غارت ب فلاکت افتاده بودند، مجبور بودند که خود را تحت حمایت نجبای جدید یا کلیسیا قرار دهند، زیرا قدرت سلطنتی ضعیف‌تر از آن بود که بتواند از آنها حمایت کند؛ آنها مجبور بودند که بهای گرانی برای این حفاظت بپردازند. آنها مانند پیشینیان خود - دهقانان گل - اجباراً ملوک زمینی خود را به پاترون‌های (حامیان) خود منتقل میکردند و سپس بعنوان مستاجر، آن ملوک را به شکل‌های مختلف و متنوع در اختیار میگرفتند، اما همیشه یک شرط وجود داشت و آن انجام خدمت یا پرداختن عوارض بود. آنها پس از آنکه باین شکل از وابستگی گرفتار میشدند و بتدریج آزادی شخصی خود را از دست میدادند؛ بعد از چند نسل، غالب آنها به سرف بدل شدند. سرعت تنزل این دهقانان آزاد را از دفاتر ثبت اراضی ایرمینون^۲ در مورد صومعه

سن ژمن دیره، که سابقاً نزدیک پاریس بود و اکنون در پاریس است — میتوان فهمید . حتی در زمان حیات شارلمانی در املاک وسیع این صومعه که به سرزمین‌های مجاور ادامه می‌یافت، ۲۷۸۸ خانوار زندگی میکردند که تقریباً همه فرانک بودند با اسامی ژمن. ۲۰۸۰ خانوار آنها کولون بودند، ۳۵ خانوار لیتی، ۲۲۰ خانوار برده و فقط ۸ خانوار مالک آزاد! رسمی که پاترون بر مبنای آن زمین دهقانان را به خود منتقل میکرد، و فقط حقی استفاده از آنها در مدت حیاتشان به آنها میداد، رسمی که سالویانوس آنرا خدا ناپسندانه میخواند، اکنون بطور عام بوسیله کلیسا در معاملاتش با دهقانان بکار میرفت. سرواژه فئودالی، که اکنون بیشتر و بیشتر مرسوم میشد، همانقدر بر مبنای نمونه آنگاریای رومی — خدمات اجباری برای دولت — قرار داشت، که بر مبنای نمونه خدماتی بود که اعضاء مارك آلمانی در راه سازی و پل سازی و سایر کارهای عام المنفعه، انجام میدادند. بدین طریق چنین مینمود که پس از چهار صد سال، توده مردم مجدداً به همان نقطه عزیمت خود بازگشته بودند.

اما این فقط دو چیز را به ثبوت میرساند: اول اینکه قشر بندی جامعه و توزیع املاک در امپراطوری روم در حال زوال، کاملاً منطبق با مرحله موجود تولید در کشاورزی و صنایع بود، و از اینرو غیر قابل اجتناب بشمار میرفت؛ دوم اینکه، این مرحله تولید در طی چهار صد سال، نه پسرقت و نه پیشرفت قابل توجهی را متحمل شده بود، و بنابراین، لزوماً همان توزیع املاک و همان تقسیم طبقاتی نفوس را بوجود می‌آورد. در طول آخرین قرنهای حیــــــــــــــــات

1- Abbey Saint-Germain-des-Prés

۲- Liti دهقانانی دارای شرایط بینابینی، آنها مجبور به بیگاری و پرداخت عوارض بودند ولی میتوانند از میراث پدری برخوردار شوند و به مالک آزاد تبدیل گردند.

3- freeholder

4- angariae

امپراطوری روم، شهر تفوق خود را بر روستا از دست داد، و در طول اولین قرنهای حکمرانی ژرمن، آنها باز پس نیافت. این مفروض بزرگ مرحله پائین کشاورزی و نیز صنعت است. یک چنین شرایط عمومی، ضرورتاً باعث پیدایش زمینداران بزرگ، حاکم و خرده دهقانان وابسته میشود. این امر که تقریباً غیر ممکن بود که اقتصاد لاتیفوندیائی رومی را با کار بردگی، و با گشتکاری وسیع جدیدتر را با کارسرفی، به چنین جامعه‌ای پیوند زد؛ این چیز است که از تجربیات بسیار وسیع شارلمانی با املاک سلطنتی مشهورش - که بدون اینکه اثری برجای بگذارند از میان رفتند - اثبات میشود. این تجارب فقط توسط صومعه‌ها ادامه یافتند و فقط برای آنها مفید بودند؛ ولی صومعه‌ها پیکرهای اجتماعی ناهنجار بودند که بر مبنای تجرد اعضا آن تشکیل شده بودند. آنها میتوانند بصورت استثنائی عمل کنند، و درست بهمان دلیل مجبور بودند که بصورت استثناء هائی باقی بمانند.

معیناً در طول این چهارصد سال، پیشرفت هائی حاصل شده بود. حتی اگر در پایان این چهارصد سال ما تقریباً همان طبقات عمده‌ای را که در آغاز وجود داشتند، مشاهده میکنیم، با اینحال مردمی که این طبقات را میساختند تغییر یافته بودند. برده‌داری کهن و نیز آزاد مردان به فقر و مذلت افتاده، که کار را در خور بردگان تلقی میکردند، از بین رفته بودند. بسم کولون رومی و سرف جدید، دهقان آزاد فرانکی بوجود آمده بود. "بادگارهای بی‌حاصل و جدال‌های بی‌پایان رومی‌گری زوال یافته، سرده و بخاک سپرده شده بود، بودند. طبقات اجتماعی قرن نهم، نه در گنداب یک تمدن در حال زوال، بلکه در وضع حمل دردآلود یک تمدن نوین، شکل گرفته بودند. نژاد نو، چه اربابان و چه خدمتکاران، در قیاس با پیشینیان رومی خود، یک نژاد انسانی بود. مناسبت اربابان قدرتمند و دهقانان خدمتکار - که از نظر جهان کهن، تباهی نهائی و غیر قابل‌رهائی بود - اکنون از نقطه نظر نژاد نوین نقطه آغاز یک تکامل جدید بود. بعلاوه با آنکه این چهارصد

سال ، سالهایی غیر بارآور بنظر میرسند ، معبدا يك محصول بزرگ برجای گذاشتند : طیت های نوین ، تجدید سازمان و تجدید گروه بندی انسانیت اروپای غربی ، برای تاریخی که در شرف آغاز بود . در حقیقت ژرمن ها ، جان نازهای به اروپا بخشیده بودند ؛ و باین طت است که اضمحلال دولت ها در دوران ژرمن ، به انقیاد نورس ها و ساراسن ها منجر نشد ، بلکه به تکامل بنفیس های سلطنتی و پاتروناژ (سرپرستی) به فتود الیسم منجر گشت ، و این همراه بود با چنان ازدیاد فوق العاده ای در جمعیت ، که قصد خونی جنگهای صلیبی در گذر از دو قرن بعد ، بدون ایجاد ضایعه ای تحمل شد .

پس آن طلسم رموزی که ژرمن ها باین آن به اروپای در حال احتضار ، جان دوباره دادند چه بود ؟ آیا ، چنانکه مورخین شوونیست ما میگویند ، این قدرت سحرآمیز ذاتی نژاد ژرمن بود ؟ بهیچوجه . البته ژرمن ها يك قبیله آریائی بسیار با استعداد بودند ، که بخصوص در آن زمان ، در روند کامل تکاملی سریع قرار داشتند ، ولی نه این خصال ملی خاص ، بلکه صرفا بربریت آنها ، ساخت تیره ای آنها ، بود که به اروپا جوانی بخشید .

کارائی و شهامت شخصی آنها ، عشق به آزادی ، و غریزه دموکراتیک آنها ، که موجب میشد که تمام امور عمومی را بخانه امور خود تلقی کنند ، خلاصه تمام آن خصالی که رومی ها از دست داده بودند - و تنها این خصال بود که میتواندست دولت های جدید تشکیل دهد و بر خرابه های دنیای روم ، و ملیت های جدید بسازد - همه اینها چه بودند جز خصوصیات ویژه بربرهای مرحله بالائی ، و ثمره های ساخت تیره ای آنها ؟

اگر آنها شکل کهن یکتا همسری را دگرگون کردند ، حکمرانی مرد را در خانواده تعدیل نمودند و به زن ، موقعیتی برتر از آنچه که دنیای کلاسیک هرگز بخود دیده بود ، اعطاء کردند ، چه چیز آنها را قادر ساخت که چنین کنند ، اگر نه بربریت آنها ، رسوم تیره ای آنها ، ارشیه هنوز زنده عهد حق مادری ؟

اگر آنها قادر شدند که لا اقل در سه کشور از بهترین کشورها — آلمان، فرانسه شمالی و انگلستان — جزئی از اساسنامه اصل را در شکل جماعت‌های مارك به دولت فئودالی منتقل کنند، و بدین طریق به طبقه تحت ستم، به دهقانان — حتی در سخت‌ترین شرایط سرواژ قرون وسطی — انجام محلی و يك وسیله مقاومتی بدهند که نه برده‌های عهد باستان در دسترس خود داشت و نه پرولتاریای نوین امروز؛ آیا آنها این را به چه مدیون بودند، اگر نه به بربریت خود، شیوه منحصرأ بربری اسکان بصورت تیره‌ای؟

و سرانجام اگر آنها قادر شدند که شکل ملایم‌تری از سرواژ را که در موطن خود داشتند تکامل داده و وارد کنند — که بیش از پیش برده داری را در روم نیز از میان برداشت — شکلی که همانطور که ابتدا فوریه^۱ تأکید میکرد، به متمکشان وسائل رهائی تدریجی خود را بخشابه يك طبقه داد^۲

(fournit aux cultivateurs des moyens

d'affranchissement collectif et progressif)

شکلی که بنابراین، بسیار عالیتر از برده‌داری بود که تنها اجازه رهائی فوری فرد بدون هیچ مرحله انتقالی را میداد (عهد باستان هیچگاه الفبا برده داری توسط يك شورش موفق را بخود ندید)، در حالیکه سرف‌های قرون وسطی، قدم به قدم رهائی خود را بخشابه يك طبقه بدست آوردند — آیا اینها در اثر چه هستند، اگر نه در اثر بربریت آنها (زمن‌ها)، که بهین آن آنها هنوز به استقرار برده‌داری کامل، چه در شکل کاربردگی کهن و چه

1- Fourier

۲ — جمله فرانسه نقل از فوریه است ولی انگلس در متن خود آنرا ترجمه به معنا میکند و دقیقتر بیان میکند. جمله فارسی فوق ترجمه از متن انگلس است که در آ بجای "کشاورزان"، متمکشان "آمد موهجای" رهائی جمعی"، عبارتد قیقررهاک بخشابه يك طبقه را آورده است.

در شکل برده داری خانگی شرقی، نرسیده بودند ؟

تمام آن چیز حیاتی و زندگی بخشی که ژمن ها به جهان روم بخشیدند، بربریت بود . در حقیقت ، فقط بربرها قادرند که به جهانی که در حالت نزاع يك تمدن محتضر است ، جان و جوانی بخشند . و بالاترین مرحله بربریت ، که ژمن ها قبل از مهاجرت به آن رسیدند و از طریق آن اعتلاء یافتند ، دقیقاً برای این روند مساعدترین مرحله بود . این ، همه چیز را توضیح میدهد .

فصل پنجم بر بریت و تمدن

تا کنون انحلال نظام تیره‌ای را در سه نمونه مجزای بزرگ دنبال کرده‌ایم: یونانی، رومی، و ژرمنی. در خاتمه، شرایط اقتصادی عامی، که شالوده سازمان تیره‌ای اجتماع را از همان مرحله بالای بربریت ست کرده بود، و با شروع دوران تمدن آنها کاملاً از بین برد، را مورد مطالعه قرار می‌دهیم. برای این منظور سرمایه مارکس بهمان اندازه ضروری است که کتاب مورگان.

تیره که در مرحله میانی توحش بوجود آمد و در مرحله بالائی آن تکامل بیشتری یافت، تا آنجا که منابع فعلی ما را قادر به قضاوت میسازند، در مرحله پائینی بربریت به اوج خود رسید. بنابراین، بررسی خود را با این مرحله آغاز می‌کنیم.

در این مرحله — که سرخ‌پوستان امریکا نمونه‌ای برای آن هستند — ما سیستم تیره‌ای را در تکامل تام می‌بینیم. يك، قبیله به چند — در غالب موارد به دو — تیره تقسیم میشد؛ با ازدیاد جمعیت، این تیره‌های اصلی مجدداً به چند تیره دختر تقسیم شدند، که تیره مادر در رابطه با آنها بصورت فراتری درآمد؛ خود قبیله به چند قبیله تقسیم شد، که در آنها، در غالب موارد، مجدداً تیره‌های قدیمی را باز می‌یابیم. لا اقل در بعضی موارد، يك، کفدراسیون، قبیله‌های خویشاوند را با هم متحد میکرد. این سازمان ساده، برای شرایطی اجتماعی که آنها بوجود آورده بود، کاملاً مکنی بود. این سازمان چیزی نبود جز يك گروه بندی طبیعی خاص، که قادر بود تمام منازعات داخلی — که میتوانست در يك جامعه سازمان یافته برهنای این خطوط بوجود آید — را رفع کند. در عرصه خارجی، منازعات توسط جنگ حل

میشدند، که میتوانست به نابودی يك قبیله منجر شود، ولی هیچگاه به انقیاد آن منجر نمیشد. عظمت، و درین حال محدودیت، نظام تیره‌ای این بود که در آن هیچ جایی برای حاکم و محکوم وجود نداشت. در عرصه داخلی هنوز تمایزی بین حقوق و وظائف وجود نداشت؛ این سؤال کسه آیا شرکت در امور عمومی، در انتقام جوئی یا گرفتن تاوان برای ضایعات، يك حق و یا يك وظیفه است، هیچگاه برای سرخ پوست مطرح نشد؛ برای او چنین سئوالی همانقدر بیپوده و بیج بود که این سؤال که آیا خوردن، خوابیدن یا شکار يك حق است یا يك وظیفه. تقسیم قبیله یا تیره به طبقات مختلف نیز بهمینسان غیر ممکن بود. این امر ما را به بررسی پایه اقتصادی آن شرایط میکشاند.

جمعیت خیلی پراکنده بود؛ و فقط در موطن قبیله متراکم بود، کسه توسط شکارگاههای وسیع و در ماوراء آنها جنگل محافظ طبیعی که آنها را از قهائل دیگر جدا میکرد، محصور میشد. تقسیم کار، يك محصول خالص و ساده طبیعت بود، و فقط بین دو جنس وجود داشت. مردان به جنگ میرفتند، شکار میکردند، ماهیگیری میکردند، مواد خام برای غذا، و ابزار لازم برای این کارها را تامین میکردند. زنان به کارهای خانه میپرداختند، و غذا و پوشاک را آماده میکردند؛ میپختند و میبافتند و میدوختند. هر يك از زنان و مردان، کارفرمای عرصه فعالیت خویش بود؛ مردان در جنگل، زنان در خانه. هر يك صاحب ابزاری بود که خود ساخته بود و بکار میرد: مردان، صاحب اسلحه و ابزار شکار و ماهیگیری بودند، زنان صاحب اسباب و اثاثیه خانه. خانوار، کمونیستی بود، و شامل چندین — و غالبا بسیار — خانواد ه میشد. هر چیز که بطور اشتراکی تولید میشد و مورد استفاده قرار میگرفت،

(بخصوص در ساحل شمال غربی امریکا؛ بهمانکرت مراجعه شود. در میان هیداهای

(Haidas) جزایر کوبین شارلوت (Queen Charlotte) بعضی

ملك مشترك شمرده میشد: خانه، باغ، زورق^۱. بنابراین در اینجا و تنهادر اینجا است که ما يك "مالکیت حاصل دسترنج" را مشاهده میکنیم که حقوق آنان و اقتصاد آنان بنا درست آنرا به جامعه متعدد منتسب میکنند - و آخرین دستاویز دروغین قانونی است که مالکیت کاپیتالیستی مدرن هنوز بر آن تکیه میکند.

اما انسان، همه جا در این مرحله باقی نماند. در آسیا حیواناتی را یافت که قابل اهلی شدن بودند، و در اسارت تکثیر می یافتند گاو و می و وحش باید شکار میشد؛ گاو اهلی سالی يك گوساله می زائید و شیر هم میداد. تعدادی از پیشرفته ترین قبائل - آریایی ها، سامی ها و شاید تورانی ها - اهلی کردن، و سپس دامداری و دامپروری را مرحله اصلی خود کردند. قبائل شبان، خود را از توده عام بررها جدا نمودند: اولین تقسیم کار اجتماعی بزرگ مابین قبائل شبان، نه تنها از سایر بررها مقدار بیشتری مواد غذایی تولید میکردند، بلکه انواع متنوع تری هم تولید مینمودند. آنها نه تنها شیر، لبنیات و گوشت، در وفور بیشتری از دیگران داشتند، بلکه همچنین پوست، پشم، موی بز و پارچه های رشته و بافته در اختیار داشتند، که مقادیر روزافزون مواد خام، باعث استفاده عمومی تر از آنها شده بود. این امر برای اولین بار مبادله منظم را امکان پذیر ساخت. در مراحل قبلی، مبادله فقط میتوانست گاهگاه صورت پذیرد؛ مهارت استثنائی در ساختن اسلحه و ابزار می توانست به يك تقسیم کار گذرا منجر شده باشد. بدین ترتیب بقایای مسلم کارگاه ها برای ابزار سنگی عهد نوسنگی^۲، در بسیاری

بقیمپورقی از صقحه قبل

از خانوارها بیش از هفتصد عضو زیر يك سقف جمع میکردند. در میان نو تکاها

(Nootkas) قبائل کامل زیر يك سقف می زیستند. (انگلس)

۱- (Pirogue) Long boat نوعی وسیله قایق مانند برای ماهیگیری است.

۲- Neolithic

از نقاط یافته شده‌اند. صنعتکاران که مهارت خود را در این کارگاه‌ها تکامل می‌دادند، احتمال زیاد برای جماعت کار می‌کردند، همان‌طور که صنعتگران دائمی جماعت‌های تیره‌ای سرخ‌پوستان در حال حاضر نیز چنین می‌کنند. بهر منوال در آن مرحله هیچ ماده دیگری، بجز ماده در قبیله، نمی‌توانست به وجود آید، و حتی این نیز يك امر استثنائی بود. ولی بعد از تمایز شدن قبائل شبان، شرایط مساعد برای ماده بین اعضاء قبائل مختلف، و تکامل بیشتر آنها بصورت يك نهاد منظم، می‌یابیم. در آغاز، قبیله با استفاده از طریق روسای تیره‌ای مربوطه، ماده می‌کرد. ولی هنگامی که شروع شد گله‌ها به ملك‌های مجزای تبدیل شوند، ماده میان افراد بیش از پیش رواج یافت تا اینکه بالاخره بصورت تنها شکل درآمد. جنس‌ده‌های کوه قبائل شبان برای ماده به همسایگان خود می‌دادند احشام بود؛ احشام، کالائی شد که توسط آن تمام کالاهای دیگر ارزش‌هایی می‌شدند، و در همه جوامع با کالاهای دیگر ماده می‌گشت - بطور خلاصه احشام عطرکرد پول را برعهده گرفتند و در این مرحله بعنوان پول بکار گرفته می‌شدند. نیاز برای يك کالای پولی، در همان ابتدای ماده کالائی با چنین ضرورت و سرعتی گسترش یافت.

بستانکاری، که محتملاً برای بربرهای آسیائی در مرحله پائینی ناشناخته بود، حد اکثر در مرحله میانی، بعنوان پیشاهنگ کشاورزی در مرز، بوجود آمد. آب و هوای فلات توران اجازه يك زندگی شبانی بدون داشتن ذخیره‌ای از طوفه برای يك زمستان سخت طولانی را نمی‌دهد. از اینرو کشت طوفه و غلات در اینجا امری ناگزیر بود. همین امر در مورد استپ‌های شمال دریای سیاه صادق است. وقتی که غلات برای احشام کشت شد، بزودی به غذای انسان تبدیل شد. زمین قابل کشت هنوز در تلك قبیله باقی بود، و اول به

تیره واگذار شد - که بعداً تیره بنوبه خود آنرا برای استفاده این جماعت‌های خانواری و بالاخره بین افراد توزیع کرد. این افراد شاید حقوق معینی برای تصاحب داشتند، ولی نه چیزی بیش از این.

از دستاوردهای صنعتی این مرحله، دو دستاورد اهمیت خاصی دارند. اولی چرخ بافندگی، و دومی ذوب سنگ‌های معدنی و کارکردن با فلزات است. مس، قلع - و آلیاژ آنها مفرغ - مهمترین آنها بودند؛ از مفرغ ابزار مفید و اسلحه ساخته میشد ولی اینها نمیتوانستند جانشین ابزار سنگی شوند. فقط آهن قادر به این کار بود، اما تولید آن هنوز ناشناخته بود. استفاده از طلا و نقره برای زینت و تزئین شروع شد و بدون شك و بهیچ‌شیء برای ارزش به مراتب بیشتر از مس و مفرغ بوده باشد.

افزایش تولید در تمام رشته‌ها - دامپروری، کشاورزی، صنایع دستی خانگی - نیروی کار انسانی را قادر ساخت که بیش از آنچه که برای گذران خود ضروری بود، تولید کند. در همین حال، مقدار کار روزانه‌ای که به عهده هر عضو يك تیره یا جماعت خانواری یا خانواده واحد می افتاد، افزایش یافت. افزایش نیروی کار، بیشتر مورد توجه قرار گرفت. و این از طریق جنگ تامین شد؛ اسیر به برده مبدل شد. اولین تقسیم کار اجتماعی بزرگ، با ازدیاد بارآوری کار - یعنی ازدیاد ثروت - و توسعه عرصه تولید - تحت آن شرایط عام تاریخی معین - لزوماً برده داری را بدنبال خود آورد. از اولین تقسیم کار اجتماعی بزرگ، اولین تقسیم بزرگ جامعه به دو طبقه، تولید یافت: اربابان و بردگان، استثمار کنندگان و استثمار شوندگان. در مورد اینکه چگونه و در چه زمانی گله و رمة از مالکیت اشتراکی يك قبیله یا تیره به مالکیت افراد روسای خانواده‌ها مبدل شد، تا امروز چیزی نمیدانیم؛ اما این تبدیل باید عمدتاً در این مرحله صورت گرفته باشد. گله و دیگر اشیاء ثروت جدید،

انقلابی در خانواده پدید آورند. تامین معاش همیشه کار مرد بوده است؛ او مسائل آنرا تولید میکرد و مالک آنها بود. گله، يك وسیله جدید تامین معاش بود، و اهلی کردن اولیه و مواظبت بعدی از آنها، کار مرد بود. از اینرو، او مالک احشام و گالاها و بردگانی بود که در مبادله با آنها بدست می‌آورد. تمام اضافهای که اکنون از تولید حاصل میشد، متعلق به او بود؛ زن، در مصرف آن شريك او بود ولی در مالکیت آن سهمی نداشت. جنگجو و شکارچی "وحشی"، راضی بود که در خانه مقام دوم را داشته باشد و تفوق را به زن بسپارد. شبان "رام‌تر"، غره از ثروتش، خود را به مقام اول رساند، و زن را به مقام دوم عقب‌راند. و زن نمیتوانست شکوه کند. تقسیم کار در خانواده، توزیع مالکیت بین مرد و زن را تنظیم کرده بود. این تقسیم کار بلا تغییر مانده بود، با اینهمه، اکنون مناسبات خانگی قبلی دگرگون شده بوده، صرفاً باین طاعت که تقسیم کار، در خارج از خانواده، تغییر یافته بود. همان طاعتی که سابقاً موجب تفوق زن در خانه شده بود، یعنی محدود بودن او به کار خانگی، اکنون همان طاعت تفوق مرد را در خانه تامین میکرد: کار خانگی زن در قیاس با کار مرد در تامین معاش، اهمیت خود را از دست داد؛ دومی همه چیز بود، اولی يك كمك ناچیز. از همینجا می‌بینیم که رهائی زن و برابری او با مرد غیر ممکن است، و تازمانی که زن از کار مولده اجتماعی برکنار بوده و محدود به کار خانگی، یعنی خصوصی، باشد، چنین میبایست بماند. رهائی زن فقط هنگامی ممکن خواهد شد که زنان قادر شوند که در تولید، در حد وسیع، در مقیاس اجتماعی، سهم شوند، و هنگامیکه تکالیف خانگی فقط جزء کوچکی از توجه آنها را لازم داشته باشد. و این فقط در نتیجه صنایع بزرگ مدرن ممکن شده است که نه تنها شرکت تعداد زیاد زنان را در تولید میسر میسازد، بلکه عملاً آنرا لازم دارد، و بعلاوه میکوشد که کار خانگی خصوصی را نیز به يك صنعت عمومی مبدل کند.

کسب تفوق بالفعل مرد در خانه، آخرین سد مقابل استبداد مرد را درهم

شکست. این استبداد بر اثر الغاء حق مادری، برقراری حق پدری و گذار تدریجی از خانواده یارگیر به یکتا همسری، تأیید و جاودانی شد. این شکافی در نظام تیره‌ای کهن ایجاد کرد: خانواده یکتا همسر قدرتی شد و بنحو تهدید کننده‌ای در مقابل تیره، قد علم کرد.

گام دوم ما را به مرحله بالائی بربریت می‌رساند، به دورانی که تمام خلق‌های متمدن امروز، در عصر نیم خدایان خود، از آن گذشته‌اند: این، دوران شمشیر آهنی، و نیز گاو آهن و تبر آهنی است. آهن، که اگر سیب زمینی را مستثنی بشماریم، آخرین و مهمترین ماده خامی است که نقشی انقلابی در تاریخ بازی کرده است، خدمتگزار انسان شد. آهن، کشاورزی در مزرعه را در حدی وسیعتر، و تسطیح جنگل‌های گسترده را برای زراعت، میسر ساخت؛ به صنعتگران ابزاری داد چنان سخت و تیز که هیچ سنگ و هیچ فلز شناخته شده دیگری، نمیتوانست با آن برابری کند. همه اینها بتدریج انجام شد؛ اولین آهنی که تولید شد غالباً نرم تر از مرغ بود. بدین طریق سلاح‌های سنگی از میان رفتند ولی به کندی؛ تبرهای سنگی هنوز در نبردها، نه تنها در سرود هیلد براند، بلکه هنوز تا نبرد هستینگز در سال ۱۰۶۶ نیز بکار گرفته میشدند، ولی اکنون پیشرفت، غیر قابل توقف شده بود، وقفه کمتر، و سرعت بیشتری پیدا کرده بود. شهر با خانه‌های سنگی یا آجری در میان دیوارهای سنگی برج و بارو دار، جایگاه مرکزی قبیله یا کنفدراسیون قبائل شد. این نشانه پیشرفت سریع در هنر خانه سازی بود، ولی همچنین علامت ازدیاد خطر و نیاز به حراست بود. ثروت به سرعت افزایش می‌یافت، اما این ثروت، ثروت فردی اشخاص بود. بافندگی، فلزکاری و سایر حرفه‌ها که پیش از پیش تخصصی میشدند، تنوع روز افزون و صیقل هنری در محصولاتشان را نشان میدادند؛ کشاورزی اکنون نه تنها غلات، حبوبات و میوه‌جات

را تامین میکرد، بلکه همچنین روغن و شراب — که تهیه آنها فرا گرفته شده بود — را تامین مینمود. چنین فعالیتهای متنوعی دیگر نمیتوانست توسط يك شخص واحد انجام شود؛ دومین تقسیم کار بزرگ بوقوع پیوست: صنایع دستی از کشاورزی جدا شدند. از یاد مداوم تولید، و همراه با آن، از یاد بارآوری کار، موجب بالا بردن ارزش نیروی کار انسانی شد. برده داری که در دوران پیش يك عامل نوظهور و پراکنده بود، اکنون يك بخش اساسی سیستم اجتماعی شد. بردگان دیگر صرفاً كمك نبودند، بلکه آنها اکنون گروه گروه به کار در مزارع و کارگاه ها کشانده میشدند. تقسیم تولید به دو شاخه بزرگ، کشاورزی و صنایع دستی، باعث پیدایش تولید برای مبادله، تولید کالائی شد؛ و همراه با آن تجارت بوجود آمد، نه تنها تجارت در داخل و در درون مرزهای قبیله، بلکه حتی در مابین بحار. تمام اینها هنوز بسیار تکامل نیافته بودند؛ فلسزات قبضتی بعنوان کالای پولی جهانی، رواج یافتند؛ ولی هنوز مسكوك نبوده و صرفاً از روی وزن مبادله میشدند.

تمایز میان فنی و فقیر، به تمایز میان آزاد مردان و بردگان اضافه شد — تقسیم جدید کار، يك تقسیم جدید جامعه به طبقات را بدنبال آورد. اختلاف ثروت روسای مختلف خانواده ها باعث شد که جماعتهای خانواری کمونیستی کهن، هر جا که هنوز باقی مانده بودند، تلاشی شوند؛ و این امر به کشت اشتراکی زمین بحساب جماعت پایان بخشید. زمین قابل کشت برای استفاده به چند خانواده واگذار شد، در ابتدا برای يك مدت محدود، و بعد بطور همیشگی؛ گذار به مالکیت خصوصی کامل، بتدریج و همزمان با گذار از خانواده ها برگیر به یکتا همسری انجام گرفت. خانواده مفرد، شروع کرد که واحد اقتصادی جامعه شود.

تراکم بیشتر جمعیت، وحدت داخلی و خارجی بیشتر را ضروری میساخت، در همه جا فدراسیون قبائل خویشاوند، و پیوسته ادغام آنها، يك ضرورت شد؛ از اینجاست اقدام سرزمین های قبیله ای مجزا در يك سرزمین واحد خلقت.

فرمانده نظامی خلق — رکس، بازیلوس، تیودانس — يك مقام رسمی غیرقابل چشم پوشی و دائمی شد. مجمع خلق هر جا که وجود داشت تاسیس گردید. فرمانده نظامی، شهرا و مجمع خلق ارگانهای دموکراسی نظامی بی راتشکیل میدادند که از جامعه تیره‌ای تکامل یافته بود. يك دموکراسی نظامی — زیرا جنگ و سازماندهی برای جنگ، اکنون کارروزمه و عادی زندگی مردم شده بود. ثروت همسایگان، طمع مردمی را که تازه شروع کرده بودند کسب ثروت را یکی از هدفهای صده زندگی بشمارند، برمی انگیزت. آنها برپروند: بنظر آنها، غارت سهل تر و حتی شرافتمندانه تر از کار تولیدی بود. جنگ، که سابقا فقط هنگامی شروع میشد که انتقام يك تجاوز را بگیرد، با بمشابه يك وسیله برای توسعه قلمروی بکار رود که نامکفی شده بود، اینک بخاطر غارت صرف شروع میشد و بصورت يك شغل عادی درآمدی بود. بیجهت نبود که آن حصارهای حصین بدور شهرهای برج و بارو دار جدید کشیده میشد: خندق‌های دهان گشوده آنها، گورستان ساخت تیره‌ای بود، و برج و باروهایشان، از قبل در تمدن قدیمی افراشتند. امور داخلی نیز دچار تغییرات مشابهی شدند. جنگ‌های غارتگرانه موجب افزایش قدرت فرمانده عالی نظامی و نیز فرماندهان جزء شد. انتخابات مرسوم برای تعیین جانشین از يك خانواده، بخصوص پس از ایجاد حق پدری، بتدریج به جانشینی موروثی بدل گشت، که در ابتدا تحمل، سپس مطالبه و بالاخره غصب میشد؛ بنهاد سلطنت موروثی و اشرافیت موروثی نهاده شد. بدینگونه ارگانهای ساخت تیره‌ای، از ریشه‌های خود در خلق، در تیره، در فراتری و در قبیله بتدریج بریده شدند و کل نظام تیره‌ای به متضاد خود بدل شد: از يك سازمان قبائل برای اداره کردن آزاد امور خودشان، بصورت يك سازمان برای غارت و سرکوب همسایگانشان بدل شدند؛ و در انطباق با آن، ارگانهای آن، از ابزار اصال اراده خلق، به ارگانهای مستقل برای حکمرانی و ستم بر خلق خودشان بدل شدند. این امر نمیتوانست اتفاق افتد، اگر طمع

ثروت، اعضاء تیره ها را به غنی و فقیر تقسیم نکرده بود؛ اگر "تفاوتهای مالکیت در يك تیره، یگانگی منافع را تبدیل به تناقض بین اعضاء يك تیره" (مارکس) نکرده بود؛ اگر توسعه برده داری، کار برای امرار معاش را همچون فعالیتی شایسته بردگان، و پست تر از غارتگری، نخوانده بود.

* * *

اکنون به آستانه تمدن رسیده ایم. این مرحله در اثر پیشرفت بیشتر در تقسیم کار، آغاز میشود. در پائین ترین مرحله (بربریت)، انسان ها فقط برای رفع حوائج مستقیم خود، تولید میکردند؛ مبادله محدود به موارد پراکنده ای بود که تصادفاً اضافه ای بدست می آمد. در مرحله میانی بربریت مشاهده می کنیم که خلق های شبان نوعی مالکیت در احشام خود داشتند، که بعلمت بحد کافی بزرگ بودن گله ها و رومه ها، بطور منظم اضافه ای بـ حوائج فوق تولید میکرد؛ و همینطور، يك تقسیم کار میان خلق های شبان و قبائل عقب افتاده فاقد گله را مشاهده می کنیم، بطوریکه دو مرحله تولید مختلف در کنار هم وجود داشتند که شرایط را برای مبادله منظم و دائمی بوجود می آورد. مرحله بالائی بربریت يك تقسیم کار جدید بین کشاورزی و صنایع دستی را بوجود آورد که منجر به تولید روز افزون بخش کالاها، بطور خاص برای مبادله شد، بطوریکه مبادله بین افراد تولید کننده به نقطه ای رسید که برای جامعه يك ضرورت حیاتی شد. تمدن، تمام تقسیم های کارهای برقرار شده را استحکام بخشید و گسترش داد، بویژه تقابل بین شهر و ده (یا شهر تفوق اقتصادی بر روستا داشت، مانند عهد باستان، یا ده بر شهر، مانند قرون وسطی) را تشدید کرد، و يك تقسیم کار سومی هم که ویژه خود (تمدن) بود و اهمیت تعیین کننده ای داشت بدان افزود: طبقه ای ایجاد کرد که بدون شرکت در تولید، منحصرأ به مبادله محصولات اشتغال داشت

— تجار. تا این زمان ، هرگاه که طبقات شروع به شکل گرفتن میکردند ، منحصر در زمینه تولید بود ؛ کسانی که به تولید اشتغال داشتند به مدبر و مجری ، یا به تولید کننده بزرگ و تولید کننده کوچک ، تقسیم میشدند . در اینجا برای اولین بار طبقاتی پدیدار میشود که بدون هیچ شرکتی در تولید ، اداره تولید را تماما فصب میکند و از نظر اقتصادی ، تولید کنندگان را تحت انقیاد خویش در می آورد ؛ طبقاتی که خود را بعنوان واسطه فیر قابل چشم پوشی بین دو تولید کننده در می آورد و هر دو را استثمار مینماید . باین بهانه که تولید کنندگان را از زحمت و خطرات مبادله نجات میدهد و برای محصولات آنها بازارهای در دست پیدا میکند ، و بنابراین مفیدترین طبقه جامعه است ، طبقاتی از انگل ها ، طفیلی های اجتماعی واقعی ، پدیدار میشود ، که بعنوان پاداش برای خدمات واقعی بسیار ناچیز ، سرشیر تولید را در داخل و خارج بخود اختصاص میدهد ، بسرعت ثروتی انبوه ، و همراه با آن نفوذ اجتماعی ، بهم میزند ، و درست بهمین دلیل در دوران تمدن موفق به کسب افتخارات هر چه جدیدتر ، و کنترل روز افزون تولید میشود ، تا اینکه سرانجام محصول خاص خود را بوجود می آورد — بحرانهای تجاری ادواری .

در مرحله تکامل مورد بحث ما ، طبقه جوان تجار هنوز از چیزهای بزرگی که در انتظارش بود ، تصویری نداشت . اما این طبقه شکل گرفت و غیر قابل چشم پوشی شد ، و این خود کافی بود . همراه با آن پول فلزی ، سکه مضروب ، مورد استفاده قرار گرفت ، و بدین ترتیب ، وسیله ای جدید که توسط آن غیر مولد بتواند بر مولد و محصولاتش حکومت کند ، بوجود آمد . کالا ی کالا ها ، که در درون خود تمام کالا های دیگر را پنهان دارد ، کشف شد ؛ طلسمی که میتواند بعضی اراده به هر چه که مطلوب و خواستنی است مبدل شود ؛ هر کسی که آنها را داشت بر جهان تولید حکومت میکرد و چه کسی آنها را بیش از همه در اختیار داشت ؟ تاجر . در دستهای او کیش پول در امان بود . و او کوشید که برای همه روشن کند که تمام کالا ها ، و از اینرو تمام تولید کنندگان

کالا، باید در برابر او سربرخاک بسایند. او در محل ثابت کرد که تمام انواع دیگر ثروت، در قیاس با چنین نمونه مجسمی از ثروت، چیزی جز صورت ظاهر نیستند. خشونت و قهری را که پول در دوران جوانیش از خود نشان داد، دیگر هیچگاه آشکار نکرد. بعد از فروش کالاها در برابر پول، وام دادن پول فرا رسید، که بهره و رباخواری را به همراه داشت. و قوانین هیچ دورانی بعد از آن، اینچنین مقروض را بی رحمانه و بی دفاع در زیر پای وام دهنده رباخوار نمی اندازد که آتن و روم کهن میکردند. و این هر دو، بطور خود بخودی، بمشابه قانون نامکتوب (عرف)، بدون هیچ اجباری بجزاجبار اقتصادی بوجود آمدند.

در کنار ثروت بشکل کالاها و برده ها، در کنار ثروت بشکل پول، ثروت بشکل زمین نیز بوجود آمد. عناوین اشخاص بر قطعاتی از زمین، که در ابتدا توسط تیره یا قبیله به آنها واگذار شده بود، اینک چنان مستحکم گشته بودند، که این قطعات، ملك موروثی آنها شدند. چیزی که آنها، درست قبل از آن زمان، بیش از هر چیز بدنبالش بودند، رهائی از ادعای جماعت تیره ای به قطعه زمین آنها بود، ادعائی که برای آنها بصورت قیدی درآمده بود. آنها از این قید رهائی یافتند. اما بزودی از قید مالکیت جدید خود در زمین نیز آزاد شدند. مالکیت کامل آزاد زمین، نه فقط بمعنای امکان تملك نامحدود و بی قید و شرط بود، بلکه به معنای امکان از دست دادن آن نیز بود. تسا زمانی که زمین متعلق به تیره بود، چنین امکانی وجود نداشت. ولی هنگامی که مالك جدید، زنجیرهای عنوان (مالکیت) برتر تیره و قبیله را بدور افکند، او در عین حال علائقی را پاره کرد که مدت های طولانی او را بطور جدائی ناپذیری به زمین پیوسته بود. معنای آن را، پول، که همزمان با آغاز مالکیت خصوصی بر زمین اختراع شده بود، برایش روشن کرد. اکنون زمین میتواندست کالائی شود که بفروش رود یا به وثیقه نهاده شود. هنوز چیزی از پیدایش مالکیت خصوصی نگذشته بود، که گروگذاری کشف شد (به آتن

مراجعة کنید) . درست همانطوری که زناکاری و فحشاء بدنهال یکتا همسری روان بودند ، همینطور هم ازاین پس ، گروگذاری به مالکیت زمین چسبید . تو برای مالکیت آزاد کامل قابل واگذاری زمین فریاد میزدی . بسیار خوب ، امین مال تو —^۱

Tu l'as voulu, Georges Dandin!

بدین ترتیب گسترش تجارت ، پول ، رباخواری ، مالکیت و گروگذاری زمین ، از یکسو با تراکم و تمرکز سریع ثروت در دست يك طبقه كوچك همراه بود ، و از سوی دیگر ، با فقر متزاید توده ها ، و توده فزونی یابنده فقرا . اشرافیت نوین ثروت ، از آنجا که از ابتدا با نجبای قبیله ای کهن منطبق نبود ، باعث شد که این دومی برای همیشه به عقب رانده شود (در آتن ، در روم ، در میان ژرمن ها) . و این تقسیم مردان آزاد به طبقات برمنای ثروشان ، به ویژه در یونان همراه بود با افزایش عظیم تعداد بردگان ، که کار اجباری آنها پایه ای را تشکیل میداد که رضای تمام جامعه بر آن ساخته میشد .

اما ببینیم که در نتیجه این انقلاب اجتماعی ، هر سر ساخت تیره ای چه آمد . این ساخت در برابر عناصر نوینی که بدون دخالت او رشد کرده بودند ، ناتوان بود . این ساخت وابسته باین شرط بود که اعضا يك تیره ، یا بگوئیم قبیله ، در يك سرزمین واحد با هم زندگی کنند و تنها ساکنین آن باشند . این شرط مدتها بود که ازمیان رفته بود . تیره ها و قبیله ها ، در همه جا در هم آمیخته شده بودند ؛ در همه جا بردگان ، وابستگان و

۱- توهمن را خواسته ای ، ژرژدان دن ! (نقل قولی است از يك نمایشنامه مولیر بنام ژرژدان دن . انگلس آنرا در متن اصلی به فرانسه نقل میکند .

۲- برای تعداد بردگان به صفحه ۹۵ مراجعه کنید . در شهر کورنیت Corinth در آج آن ۴۶۰,۰۰۰ ، و در آژینا Aegina ۴۷۰,۰۰۰ نفر بود ؛ در هر دو ، ده برابر تعداد شهروندان آزاد بود . (انگلس) [صفحه ۱۶۶ ترجمه حاضر]

بیگانگان در میان شهروندان زندگی میکردند. ثبات اقامتگاه، که تنها در
 اواخر مرحله میانی بربریت بوجود آمده بود، در اثر تحريك و تغییرات محل
 سكنی - که بازگانی، تغییر حرفهها و انتقال زمین مشروط به آن بودند - بی
 دربی بهم میخورد. اعضاء سازمان تیره‌ای دیگر نمی‌توانستند بمنظور رسیدگی
 به امور مشترکشان بدور هم جمع شوند؛ فقط مسائل جزئی، مانند مراسم
 مذهبی هنوز بطور سرسری رعایت میشدند. علاوه بر خواستها و منافعی که
 ارگانهای تیره‌ای برای آنها بوجود آمده، و برای رسیدگی به آنها مناسب بودند،
 خواستها و منافع جدیدی در اثر انقلاب در شرایط تامین معیشت و تغییرات
 حاصله از این انقلاب در ساختمان اجتماعی، بوجود آمده بود. این خواست
 و منافع جدید، نه تنها با نظام تیره‌ای کهن بیگانه بودند، بلکه از هر جهت
 در برابر آن قرار میگرفتند. منافع گروه‌های صنعتگر که در اثر تقسیم کار
 بوجود آمده بودند، و نیازهای خاص شهر در مقابل روستا، ارگان‌های نوینی
 را لازم داشت؛ اما هر يك از این گروه‌ها، از مردمانی بامتشاء تیره‌ای،
 فراتری و قبیله‌ای مختلف ترکیب میشد؛ و - حتی شامل بیگانگان نیز بود. از
 اینرو ارگانهای نوین ضرورتاً در خارج از ساخت تیره‌ای شکل میگرفتند، به
 موازات آن - و این بمعنای طبعی آن، بود. و نیز، در هر سازمان تیره‌ای، تضاد
 منافع خود را نشان میداد، و با ترکیب غنی و فقیر، رهاخوار و بهدکار، در يك
 تیره و قبیله واحد، به اوج خود میرسید. همینطور، توده ساکنین جدیدی
 وجود داشتند - که نسبت به انجمن‌های تیره‌ای بیگانه محسوب میشدند - و
 فی‌الثل در روم، میتوانستند صاحب قدرتی در کشور شوند، و بشمارت‌تر از
 آن بودند که بتدریج در تیره‌ها و قبیله‌های همخون جذب شوند. انجمن‌های
 تیره‌ای در مقابل این توده‌ها بصورت ارگانهای انحصاری و ممتاز جلوه میکردند؛
 چیزی که در اصل يك دموکراسی بطور طبیعی بوجود آمده بود، به يك
 اشرافیت نفرت انگیز بدل شده بود. بالاخره اساسنامه تیره‌ای از جامعه‌ای
 برخاسته بود که هیچ نوع تناقض درونی را نمی‌شناخت، و فقط برای چنین

جامعه‌ای پذیرفته شده بود. هیچ نیروی اجباری، بجز افکار عمومی وجود نداشت. ولی اکنون جامعه‌ای بوجود آمده بود که به نیروی تمامی شرایع اقتصادی موجود پتش، میبایست به آزاد مردان و بردگان، به ثروتمندان استغنا و فقرای استثمارشونده، تقسیم شود؛ جامعه‌ای که نه تنها قادر به آشتی دادن این تناقض‌ها نبود، بلکه مجبور بود که آنها را بیش از پیش، با انفجار براند. چنین جامعه‌ای تنها میتوانست در يك حالت مبارزه مداوم آشکار این طبقات بر طبقه يکدیگر، و یا تحت سلطه يك نیروی عمومی وجود داشته باشد، که در عين حال که بصورت ظاهر فوق‌طبقاتی که در مبارزه با يکدیگر بودند قرار داشت، از برخورد های طنی آنها مانعت میکرد، و تنها يك مبارزه طبقاتی — حداکثر در زمینه اقتصادی، به شکل با اصطلاح قانونی — را مجاز میشد ساخت تیره‌ای از حد سود مندیش بیشتر زیسته بود. و در اثر تقسیم کار و نتیجه آن، یعنی تقسیم جامعه به طبقات، تلاشی و مطرود شد. جای آنها دولت گرفت.

* * *

مادر فوق بطور جداگانه هر يك از سه شکل عمده‌ای را که دولت، بر خرابه‌های ساخت تیره‌ای بخود گرفت، مورد بحث قرار دادیم. آتن نمایشگر خالص‌ترین و کلاسیک‌ترین شکل ساخت دولت بود. در اینجا دولت مستقیماً و عمدتاً از تناقض‌های طبقاتی، که در جامعه تیره‌ای تکامل یافته بود، برخاست. در روم، جامعه تیره‌ای به يك اشرافیت انحصاری در میان پله بین‌های (عوام) بشمار — که در خارج از آن قرار داشت، و حقوق نداشته و تنها وظائفی برعهده داشت — مبدل گردید. پیروزی پلین‌ها ساخت تیره‌ای قدیمی را تلاشی کرد و بر خرابه‌های آن، دولت را بنا نهاد، که هم اشرافیت تیره‌ای و هم پلین‌ها بزودی کلاً جذب آن شدند. بالاخره در میان

ژمن‌های فاتح امپراطوری روم، دولت بمشابه نتیجه‌مستقیم فتح سرزمین‌های وسیع خارجی— که ساخت تیره‌ای هیچ وسیله‌ای برای حکومت برآن‌ند داشت— بوجود آمد. از آنجائیکه این فتح نه يك مبارزه جدی با نفوس قدیمی، و نه يك تقسیم کار پیشرفته تری را ضروری میکرد، و نظر باینکه فاتحین و مفتوحین تقریباً در يك مرحله از تکامل اقتصادی قرار داشتند و بنابراین پایه اقتصادی جامعه مانند گذشته باقی ماند، ساخت تیره‌ای توانست برای قرن‌های طولانی، بصورتی تغییر یافته، شکل سرزمینی، در شکل ساخت تاریکی، ادامه یابد، و حتی برای مدتی در شکل تضعیف شده، در خانواد‌های نجباء و پاتریسین‌های سالهای بعد— و حتی در خانواد‌های دهقانی، مانند دیتمارشن— تجد حیات کند.

بنابراین، دولت بهیچوجه نه قدرتی است که ازخارج به جامعه تحمیل شده باشد؛ و نه "واقعیت ایده معنوی"، "تصویر واقعیت عقل" آنچنان که هگل میگوید. برعکس، دولت يك محصول جامعه در مرحله معینی از تکامل است؛ دولت، پذیرش این امر است که این جامعه در يك تضاد حل‌ناشدنی با خود درگیر شده است، که به تناقض‌های آشفتنی ناپذیری که خود قادر به رفع آنها نیست، تقسیم گشته است. ولی برای اینکه این تناقضات، طبقات با منافع اقتصادی متضاد، خود و جامعه را در يك مبارزه بی‌شمار به تحلیل نبرند، لازم شد که قدرتی بوجود آید که در ظاهر بر سر جامعه بایستد، تا برخورد‌ها را تخفیف دهد و آنرا در محدوده "نظم" نگاه دارد؛ و این قدرت

۱— اولین مورخی که لا اقل تصور تقریبی از ماهیت تیره داشت، نیه بوهر بود، و این امر مدیون شناخت او از خانواد‌های دیتمارشن Dithmarschen بود— ولی اشتباهات او که به مروت مکانیکی از همانجا کپی شده بود نیز مدیون همانجاست. (انگلز)

که از جامعه برمخیزد، ولی خود را بر سر آن قرار می‌دهد، و خود را بهیچ‌یک از پیش از آن بیگانه می‌کند، دولت است.

دولت، برخلاف نظام تیره‌ای کهن، در ابتدا اتباع خود را برحسب سرزمین تقسیم می‌کند. همان‌طوریکه دیده‌ایم، انجمن‌های تیره‌ای کهن، گه بر اثر علائق خونی بوجود آمده و بیکدیگر پیوسته بودند، نامکی شدند، عمدتاً باین دلیل که آنها متضمن این بودند که اعضاء به یک سرزمین معین وابسته باشند، قیدی که از مدت‌ها قبل، دیگر وجود نداشت. سرزمین بجای مانده، ولی خلق متحرک شده بود. از اینجا بود که تقسیم برصنای سرزمین بمنزله نقطه عزیمت انتخاب شد، و شهروندان مجاز بودند که حقوق و وظائف عمومی خود را هر جا که اسکان می‌یافتند، بدون ملاحظه تیره و قبیله، به‌طور اجرا بگذارند. این سازماندهی شهروندان برصنای محل و منطقه، یک ویژگی مشترک تمام دولت‌هاست. و بهمین دلیل است که طبیعی بنظر می‌رسد؛ اما دیدیم که چه مبارزه طولانی و سختی لازم بود تا این تقسیم‌بندی بتواند در آتن و روم، جای سازماندهی قدیمی برصنای تیره‌ها را بگیرد.

دومین وجه تمایز، برقراری یک قدرت عمومی است که دیگر مستقیماً با نفوسی که خود را به‌شابه یک نیروی نظامی سازمان می‌دهد، منطبق نیست. این قدرت عمومی خاص، ضروری بود، زیرا که سازمان مسلح خودکار خلق، به‌علت تقسیم به طبقات، بصورت غیر ممکن درآمد. برده‌ها نیز جزء نفوس بودند؛ ۹۰,۰۰۰ شهروند آتن تنها یک طبقه ممتاز را در مقابل ۳۶۵,۰۰۰ برده تشکیل می‌دادند. ارتش خلقی دموکراسی آتن، یک قدرت عمومی اشرافی در مقابل بردگان بود که آنها را در خط نگاه می‌داشت؛ ولی وجود یک ژاندارمری نیز ضروری شد تا همان‌طور که در بالا گفتیم شهروندان را در خط نگاه دارد. این قدرت عمومی در هر دولتی وجود دارد؛ و تنها شامل مردان مسلح، بلکه همچنین متضمن ضعائم مادی، یعنی زندانها و انواع نهاد های جبری است که ساخت تیره‌ای چیزی از آنها نمی‌دانست. ممکن است آن قدر

عمومی در جوامعی که تناقضات طبقاتی هنوز تکامل نیافته اند، و در نقاط در افتاده، خیلی ناچیز و بینهایت کوچک باشد، مانند در بعضی از نقاط، و بعضی از زمانها در ایالات متحده آمریکا. به تناسبی که تناقض های طبقاتی در درون دولت شدیدتر میگردند و دول مجاور بزرگتر و پرجمعیت تر میشوند، این قدرت عمومی نیز مستحکم تر میشود. تنها کافی است که به اروپای کنونی خود نگاه کنیم، به جایی که مبارزه طبقاتی و رقابت در فتوحات، قدرت عمومی را بچنان درجهای رسانده است که برای موجودیت کل جامعه، و حتی دولت، تهدید کننده شده است.

برای نگاهداری این قدرت عمومی، کمک از شهروندان ضروری شد. مالیات. اینها مطلقاً در جامعه تیره ای ناشناخته بودند؛ ولی امروزه بقدر کافی راجع به آنها میدانیم. با پیشرفت تمدن، این مالیات غیر مکتفی میشود؛ دولت بحساب آینده پیش قسط میگیرد، به قرارداد و وام متوسل میشود و قرضه عمومی وضع میکند. در این مورد نیز اروپای کهن داستانهای برای گفتن دارد. مقامات اداری، بهشابه ارگانهای جامعه، در تعلق قدرت عمومی و حق مالیات بندی، اکنون در فوق جامعه قرار داشتند. احترام آزادانه ای که به او طلبانه نسبت به ارگانهای ساخت تیره ای ابراز میشد برای آنها - حتی اگر هم قادر به کسب آن بودند - کافی نبود؛ احترام به آنها - که اربابهای قدرتی را تشکیل میدهند که در حال بیگانه شدن نسبت به جامعه است - باید توسط قوانین استثنائی، که آنها را از حرمت خاص و غیر قابل تجاوز برخوردار میکند، تامین شود. لعنتی ترین مأمور پلیس در دولت متعبدان باز مجموع ارگانهای تیره ای "اتوریته" بیشتری دارد؛ ولی قدرتمندترین شاهزاده و بزرگترین سیاستمدار، با ژنرال دوران تمدن باید غبطه احترام بی حد و حصر و مسلمی را بخورد که نثار کوچکترین رئیس تیره میشد. این يك در میان جامعه می ایستد، آن دیگر مجبور است که بکوشد که معرف چیزی خارج و فوق جامعه باشد.

از آنجا که دولت از نیاز به تحت کنترل داشتن تناقضات طبقاتی برخاست، ولی از آنجا که در همین حال در میان تنازع این طبقات بوجود آمد، بنابراین طی القاعده دولت طبقه قوی‌تر و از نظر اقتصادی مسلط، است؛ طبقه‌ای که از طریق همین دولت، از نظر سیاسی هم طبقه مسلط می‌شود، و بدین طریق وسیله جدیدی برای مطیع کردن و استثمار طبقه ستمدیده بدست می‌آورد. بدین طریق، دولت مهد باستان، بیش از هر چیز دولت برده داران و بمنظور مطیع داشتن بردگان بود، همانطور که دولت فتوالی، ارگان نجبا برای مطیع داشتن دهقانان سرف و تحت تقیدها بود، و دولت منتخب گئونی، يك ابزاری است برای استثمار کار مزدوری بوسیله سرمایه. با اینهمه بطور استثنائی در آنهایی وجود داشت که طبقات در حال جنگ، چنان در مقابل هم توازن داشتند که قدرت دولتی، بمشابه يك میانجی ظاهری، در آن لحظه و تا درجه معینی، از طرفین استقلال داشت. چنین بود سلطنت مطلقه قرنهای هفده و هجده، که موازنه بین اشراف و طبقه بورژوا را حفظ میکرد؛ چنین بود بناپارتیسم اولین امپراطوری فرانسه، و حتی بیش از آن، بناپارتیسم دومین امپراطوری فرانسه، که پرولتاریا را طبقه بورژوازی، و بورژوازی را طبقه پرولتاریا، بکار میگرفت. آخرین عمل از این نوع، که در آن حاکم و محکوم باندازه هم مضحك بنظر میرسند، امپراطوری ژرمن نو طت بیسمارک است؛^۱ اینجا، سرمایه داران و کارگران، در مقابل یکدیگر در توازن هستند و اندازه هم بنفع یونکرهای دله دزد پروسی فقیر شده، فریب می‌خورند.

بعلاوه در اکثر دولت‌های تاریخی، حقوق شهروندان، بر طبق شروت آنها معین میشود، و بدین طریق این حقیقت مسلم را مستقیماً ابراز میدارد،

1- Burghers

۲- یونکرها Junkers ، نجبای مالک در پروس، اعضاء حزب ارتجاعی اشراف.

که دولت، يك سازمان طبقه دار است برای حفاظت خود در مقابل طبقه ندارد. چنین بود در طبقه بندی برهنای ثروت، در آتن و روم؛ و چنین بود در دولت فئودالی قرون وسطی که در آن میزان قدرت سیاسی در انطباق با مقدار زمین تحت تملك بود. همین امر، در احراز شرایط رای در دولت های منتخب کنونی دیده میشود. معینا این شناسائی سیاسی تمایزهای مالکیت، بهیچوجه يك امر اساسی نیست. برعکس، این امر نشانه يك مرحله پائینی تکامل دولت است، عالیه ترین شکل دولت، جمهوری دموکراتیک، که تحت شرایط نوین جامعه بیش از پیش بصورت يك ضرورت غیر قابل اجتناب برمی آید، و شکلی از دولت است که تنها تحت آن، مبارزه نهائی تعیین کننده بین پرولتاریا و بورژوازی میتواند انجام پذیرد، دیگر بطور رسمی از تمایزهای مالکیت چیزی نمی فهمد. ثروت در آن بطور غیر مستقیم، ولی خیلی قطعی تر، قدرت خود را اعمال میکند. از یکسو در شکل فساد مستقیم مامورین رسمی، که امریکا نمونه کلاسیک آنها بدست می دهد؛ از سوی دیگر در شکل اتحاد بین حکومت و مرکز بورس، و این اتحاد، هراندازه که قرضه عمومی زیادتر شود و هر قدر که شرکتهای سهامی، با استفاده از مرکز بورس بعنوان مرکز خود، نه تنها حمل و نقل، بلکه خود تولید را بیشتر در دست خود متمرکز کنند، بهمان اندازه آسان تر میشود. آخرین جمهوری فرانسه و همچنین ایالات متحده نمونه بارزی از این است؛ و سوئیس نیکو صفت نیز سهم خود را در این زمینه ادا کرده است. ولی اینکه يك جمهوری دموکراتیک برای این اتحاد برادرانه بین حکومت و مرکز بورس، اساسی نیست، از مورد انگلستان و نیز امپراطوری جدید ژرمن فهمیده میشود، که در آن نمیشود گفت که چه کسی با آراء عمومی مقام بالاتری یافت، بیسمارک یا بلایکرودر^۲. و بالاخره اینکه، طبقه

۱- Stock exchange یا مرکز مبادله سهام

۲- بلایکرودر، مدیر بانک بلایکرودر در برلین بود. Bleichröder

دارا مستقیماً، از طریق انتخابات عمومی، حکومت میکند. تا زمانی که طبقه تحت ستم - و بنابراین در مورد ما پرولتاریا - برای رهایی خود کاملاً آماده نیست، در اکثریت خود، نظام موجود جامعه را تنها ممکن تلقی خواهد کرد، و از نظر سیاسی دنبال طبقه سرمایه دار را تشکیل خواهد داد، یعنی جناح چپ افراطی آن را. ولی بهمان حدی که این طبقه برای رهایی خود بالغ میشود، خود را به شبه حزب خود متشکل کرده و نمایندگان خود را انتخاب میکند، و نه نمایندگان سرمایه داران را. بدین طریق انتخابات عمومی، میزان اندازگیری بلوغ طبقه کارگر است، و تدریجاً کثونی، چیزی بیش از این نمیتواند باشد و هرگز نخواهد بود. ولی همین کافی است روزی که گرامسچ انتخابات عمومی نقطه جوش را در میان کارگران نشان بدهد، هم آنها و هم سرمایه داران خواهند دانست که چه کنند.

بنا بر این، دولت از ازل وجود نداشته است. جوامعی بوده اند که بدون دولت سر کرده اند، و از دولت و قدرت دولتی هیچ تصویری نداشته اند. در یک مرحله معین از تکامل اقتصادی که لزوماً به تقسیم جامعه به طبقات مربوط بود، دولت به علت این تقسیم، بصورت یک ضرورت درآمد. اکنون ما با گامهای سریع به مرحله ای در تکامل تولید نزدیک میشویم که در آن، نه تنها وجود این طبقات ضرورت خود را از دست داده است، بلکه یک مانع قطعی در تولید نیز خواهد شد. این طبقات، بهمان ناگزیری که در یک مرحله اولیه تری پدیدار شدند، ناپدید خواهند شد. همراه با آنها، دولت نیز بطور گریز ناپذیری از میان خواهد رفت. جامعه، که تولید را بر مبنای یک مرادف آزاد و برابر تولید کنندگان، تجدید سازمان خواهد کرد، آنگاه ماشین دولت را به جایی خواهد فرستاد که بآنجا متعلق است: در موزه آثار حقیقه، در کنار دیکشنری و تبر مفرغی

از آنچه که گفته شد چنین برمی آید که تمدن مرحله ای از تکامل جامعه است که در آن تقسیم کار، مبادله بین افراد که ناشی از آنست، و تولید کالائی که آن دو را بهم می آمیزد - به شکوفائی کامل خود میرسند و انقلابی در کل جامعه موجود پدید می آورند.

تولید در تمام مراحل پیشین جامعه اساسا جمعی بود؛ و بهمینسان مصرف نیز بوسیله توزیع مستقیم محصولات در جمعاهای کمونیستی بزرگ یا کوچک صورت میگرفت. این تولید اشتراکی، در تنگ ترین محدوده ها انجام میشد، اما در عین حال، تولید کنندگان بر پروسه تولید و بر محصولشان سیادت داشتند. آنها میدانستند که بر سر محصول چه خواهد آمد؛ آنها را مصرف میکردند، از دستشان خارج نمیشد؛ و تا زمانی که تولید بر این پایه صورت میگرفت، نمیتوانست از کنترل تولید کنندگان خارج شود، و نمیتوانست هیچگونه قدرت بیگانه و موهومی را طیه آنها بوجود آورد؛ چیزی که در دوره تمدن مرتبا و بطور غیر قابل گریزی انجام میشود.

اما تقسیم کار به آرامی در روند تولید رخنه کرد. پایه ماهیت جمعی تولید و تعلق را سست کرد، تعلق توسط افراد را بصورت قانون وسیع رایج - در آورد، و بدین طریق موجب پیدایش مبادله میان افراد شد - که چگونگی آنرا در بالا بررسی کردیم. تولید کالائی، بتدریج بصورت شکل غالب درآمد.

با تولید کالائی - یعنی تولید دیگر نه برای مصرف شخصی، بلکه برای مبادله - محصولات ضرورتا از دستی بدست دیگر منتقل میشدند. تولید کننده، در جریان مبادله از محصولش جدا میشود؛ او دیگر نمیداند که بر سر آن چه خواهد آمد. بمجری که پول، و همراه با آن تاجر - بعنوان واسطه تولید کنندگان - بمیدان قدم میگذارند، روند مبادله از اینهم پیچیده تر میشود، و سرنوشت نهائی محصول از اینهم نامعلوم تر. تاجر بی شمارند، و هیچیک از آنان نمیداند که دیگری چه میکند. کالاها اکنون نه تنها از دستی به دست دیگر، بلکه از بازاری به بازار دیگر منتقل میگردند. تولید کنندگان

کنترل کل تولید شرایط زندگی خود را از دست داده‌اند، و تجار آنرا بدست نگرفته‌اند. محصولات و تولید، بازچه تصادف میشوند.

اما تصادف، فقط يك قطب رابطه متقابلی است که قطب دیگر آن ضرورت نام دارد. در طبیعت، جایی که بنظر میرسد تصادف در آنجا نیز حکمفرمایی میکند، مدتها پیش، ضرورت ماهوی و نظم که خود را در این تصادف بیان میکند، را در هر زمینه خاص نشان داده‌ایم. آنچه در مورد طبیعت صادق است برای جامعه نیز معتبر است. هر اندازه که يك فعالیت اجتماعی، بمشابه يك سلسله از پروسه‌های اجتماعی، بیشتر از حد کنترل آگاهانه انسان نیرومند میشود، به ماوراء دسترسی انسان رشد میکند، بهمان اندازه هم قوانین خاص و ذاتی آن، خود را در این تصادف بیان میکنند. چنین قوانینی، تصادفها^ی تولید و مبادله کالاها را نیز کنترل میکنند؛ این قوانین در مقابل تولیدکننده و مبادله‌کننده منفرد بصورت قدرتهای بیگانه، و در ابتدا حتی چون قدرتهای ناشناخته — که در ابتدا ماهیت آنها باید بدقت مورد بررسی و تعیین قرار گیرد — ظاهر میشوند. این قوانین اقتصادی تولید کالائی، در مراحل مختلف تکامل این شکل تولید، تعدیل مییابند؛ ولی رویهمرفته تمامی دوران تصدن تحت تسلط این قوانین بوده است. تا به امروز، محصول، ارباب تولیدکننده است؛ تا به امروز، کل تولید جامعه، نه بوسیله يك برنامه جمعی عاقلانه، بلکه بوسیله قوانین کوری که در نهایت، با نیروئی عنصری، در طوفانهای بحرانهای تجاری ادواری عمل میکنند، تنظیم میشود.

ما در بالا دیدیم که چگونه نیروی کار انسانی، در مرحله نسبتاً بدوی از تکامل تولید، موفق شد که خیلی بیش از آنچه که برای گذران زندگی تولیدکننده لازم بود، تولید کند؛ و نیز دیدیم که چگونه این مرحله عمدتاً منطبق بود با اولین ظهور تقسیم کار و مبادله میان افراد. اینک، از هنگامیکه این

۱- غرض از نیروی عنصری elemental force نیروی غیرآگاه و بدوی است.

"حقیقت" بزرگ کشف شد چیزی نگذشته بود که انسان نیز میتواند بصورت يك کالا درآید؛ که نیروی انسانی میتواند با تبدیل انسان به يك برده، مورد مبادله و استفاده قرار گیرد. هنوز چیزی از زمانی که انسان شروع به مبادله کرد نگذشته بود که خود او، مورد مبادله قرار گرفت. فعال، منفعل شد؛ چه انسان دلش میخواست و چه نمیخواست.

همراه با برده داری، که در دوران تمدن به حد اعلاي تکامل خود رسید، اولین تقسیم بزرگ جامعه به طبقه استثمارگر و استثمار شونده بوجود آمد. این شکاف در سراسر دوران تمدن ادامه داشته است. بر دگی اولین شکل استثمار خاص جهان باستان بود؛ بعد از آن در قرون وسطی، سرواژ بوجود آمد، و بعد، کار مزدوری در عصر جدید. اینها سه شکل بزرگ بندگی هستند که منطبق اند با سه عصر بزرگ تمدن؛ بر دگی آشکار، و سپس با سیعای مبدل، همدان ثابت قدم آن بشمار میروند.

مرحله تولید کالائی که تمدن با آن شروع شد، از نظر اقتصادی مشخص میشود با پیدایش: (۱) پول فلزی، و از اینرو سرمایه پولی، بهره و رباخواری؛ (۲) تجار که بعنوان واسطه تولید کنندگان عمل میکنند؛ (۳) مالکیت خصوصی زمین و گروگذاری؛ (۴) کارپردگی بخانه شکل غالب تولید. شکل خانواده منطبق بر تمدن که در آن بطور مسلم به شکل حاکم درآمد، يکنا همسری است، تفوق مرد بر زن، و خانواده انفرادی بخانه واحد اقتصاد جامعه. حلقه اتصال جامعه تمدن، دولت است که در تمام دورانهای تیپیک، منحصرأ دولت طبقه حاکم است، و در تمام موارد اساساً يك ماشین برای مطیع داشتن طبقه تحت ستم و استثمار است. دیگر علائم مشخصه تمدن هارتنداز: از یکسو تثبیت تضاد بین شهر و ده بخانه پایه کل تقسیم کار اجتماعی؛ از سوی دیگر پیدایش وصیت، که بدان وسیله صاحب ملك قادر است که حتی پس از مرگش نیز ملك خود را واگذار کند. این نهاد، که يك ضربه مستقیم به ساخت تیره ای قدیمی بود، در آتن تا زمان سولون

ناشناخته بود؛ در روم خیلی زود شروع شد، ولی نمیدانیم در چه زمانی^۱. در میان ژرمن‌ها توسط کشیش‌ها بوجود آمد، تا ژرمن نیک نفس بتواند بدون هیچگونه مانعی ملک خود را برای کلیسیا به ارث بگذارد.

تمدن — بر بنیاد این نظام — کارهایی را انجام داده است که جامعه تیره‌ای بکلی قدرت آنرا نداشت. اما آنها را از طریق برانگیختن پست‌ترین غرائز و شهوات انسان، ورشد آنها بقیمت قربانی کردن تمام قابلیت‌های دیگر او، انجام داده است. حرص هربان، روح محرکه تمدن از اولین روز وجودش تا به امروز بوده است؛ ثروت، باز ثروت و باز هم ثروت بیشتر؛ نه ثروت جامعه، بلکه ثروت این فرومایه مرد، هدف منحصر بفرد و تعیین‌کننده تمدن بوده است. اگر در این رهگذر، تکامل روز افزون طوم و دره‌انهای مکرر کامل‌ترین شکوفائی هنر، به آفوشش می‌افتاده، فقط باین خاطر بوده

۱- اثر لاسال بنام سیستم حقوق مکسبه (Das system der erworbenen rechte) در قسمت دوم خود مدتها بر این فرض متکی است که وصیت در روم به قدمت خود روم است، و در تاریخ روم هیچگاه دوره بدون وصیت وجود نداشته است؛ و اینکه وصیت در زمان ماقبل روم، در نتیجه مرده پرستی بوجود آمد. لاسال بخانه یک هلگی مسلم مکتب قدیم، این مقررات حقوقی روم را، نه از شرایط اجتماعی رومی‌ها، بلکه از "درک گمانی" (Speculative Conception) وصیت، استنتاج کرد و بدین طریق به این ابراز کاملاً غیرتاریخی رسید. این ابراز درک‌نایی که با همان ادراک گمانی باین نتیجه میرسد که انتقال ثروت در وراثت رومی، صرفاً یک امر ثانوی بود، تعجب‌آور نیست. لاسال نه تنها توهمات حقوق‌دانان رومی — بخصوص حقوق‌دانان دوران اولیه — را باور دارد، بلکه حتی از حد آنها نیز در می‌گذرد.

(انگلس)

است که بدون آنها، دستاوردهای فراوان امروزی در تراکم شسروت، میسر نمی بود.

از آنجا که استثمار يك طبقه بوسیله طبقه دیگر، بنیاد تمدن است، کل تکامل آن، در يك تضاد مداوم حرکت میکند. هر پیشرفتی در تولید، در عین حال پیشرفتی است در شرایط طبقه تحت ستم، یعنی اکثریت عظیم. چیزی که برای یکی نعمت است برای دیگری لعنت است؛ هر رهایی جدید يك طبقه، همیشه در حکم يك سرکوب جدید طبقه دیگر است. بارزترین دلیل این امر را ورود ماشین آلات نشان میدهد، که اثرات آن امروزه بخوبی روشن شده است. و همانطور که دیدهایم در حالیکه در میان بربرها هیچ تمایزی بین حقوق و وظائف ممکن نبود، تمدن، با واگذار کردن تقریباً تمام حقوق به يك طبقه، و تقریباً تمام وظائف به طبقه دیگر، تمایز و تغایر این دورا، حتی برای کودکان ترین اذهان، روشن میسازد.

ولی این چنانکه میبایست، نیست، آنچه برای طبقه حاکمه خوب است باید برای کل جامعه که طبقه حاکم خود را با آن کل یکی میدانند، خوب باشد. بنابراین، تمدن هرچه بیشتر پیشرفت میکند، بیشتر مجبور میشود که عیبی را که خود لزوماً بوجود می آورد، در زیر خرقه عشق بپوشاند، آنها را بزرگ کند، یا وجودشان را منکر شود؛ خلاصه اینکه ریاکاری مرسوم — که در شکلهای پیشین جامعه و حتی در مراحل اولیه تمدن، ناشناخته بود — در بیان زیر به اوج خود میرسد: طبقه استثمارگر، صرفاً و انحصاراً بخاطر نفع خود طبقه استثمار شونده، این طبقه ستمکش را استثمار میکند؛ و اگر طبقه اخیر نمیتواند اینرا درک کند، و یا حتی سر به طغیان بر میدارد، بدین وسیله ناسپاسی رذیلانه خود را نسبت به نیکخواهان خویش، یعنی استثمارگران، نشان میدهد.

۱- من در ابتدا قصد داشتم که نقد درخشان تمدن که بطور پراکنده در آثار فروید

و اینک درخاسته ، فتوای مورگان درباره تمدن : " از هنگام پیدایش تمدن ، افزایش مالکیت چنان عظیم بوده ، شکل های آن چنان متنوع بوده ، موارد استعمال آن چنان در حال گسترش ، و اداره آن چنان بر حسب منافع مالکین آن ، خردمندانه بوده است ، که در مقابل خلق بصورت ، يك قدرت غیر قابل کنترل درآمده است . دماغ بشر در حضور مخلوق خود متحیر می ماند. معبدا زمانی فرا خواهد رسید که خرد انسانی بر مالکیت سیادت خواهد یافت ، و مناسبات دولت و مالکیتی که تحت حراست اوست — و نیز وظائف و حدود حقوق مالکین آن — را معین خواهد کرد . . منافع جامعه فوق منافع افراد قرار دارند ، و آیند و باید در يك مناسبت عادلانه و هماهنگ قرار گیرند . اگر قرار است که پیشرفت ، مانند گذشته ، قانون آینده باشد ، صرف زندگی بخاطر مالکیت نمیتواند سرنوشت نهائی بشریت باشد . مدت زمانی که از سپیده دم تمدن گذشته است فقط پاره ای است از مدت زمان گذشته موجودیت بشریت ؛ و تنها پاره ایست از عصرهایی که فرا خواهند رسید . امید است که انحلال جامعه ، خاتمه طریقی باشد که در آن ، مالکیت نهایت و هدف است ، زیرا چنین طریقی ، عناصر ویران سازی خود را در بطن دارد . دموکراسی در حکومت ، برادری در جامعه ، مساوات در حقوق و امتیازها ، تعلیم و تربیت عمومی ، از سطح عالیتر بعدی جامعه ای حکایت میکنند که در آن ، تجربه ، خرد و دانش بطور

بقیه پاروقی از صفحه قبل

وجود دارد در کنار نقد مورگان و خودم بیاورم . متاسفانه بعلمت تنگی وقت قادر باینکار نیستم . تنها می خواهم که این نکته را اظهار دارم که فوریه ، یکتا همسری و مالکیت در زمین را بعنوان ویژگیهای عمدت تمدن میشناخت ، و آنرا بمشابه يك جنگ غنی طیه فقیر توصیف میکرد . ما همچنین در نوشته او درك عمیق این حقیقت — ^{منفرد} که در تمام جوامع ناکامل ، آنهايکه در اثر تنازع منافع از هم گسیسته اند ، خانواده های ^{هد} (Les Familles incohérentes) ، واحدهای اقتصادی بشمار میروند — را مشاهده میکنیم . (انگلس)

مداوم حضور دارند . این تجدید حیات آزادی ، برابری و برادری تیره‌های
کهن ، در شکلی عالیه‌تر خواهد بود . " (مورگان ، جامعه باستان ، صفحه

۰ (۵۵۲

انگلز، مارتین — ژوئن ۱۸۸۴

(در اصل در جزوه مستقلی در سال ۱۸۸۴ در

نویسندگی منتشر شد .)

www.tabarestan.info

ضمیمه

يك مورد جدیداً کشف شده از ازدواج گروهی^۱

نظر باینکه اخیراً در میان برخی از مردم شناسان برهان‌گرا مرسوم شده است که وجود ازدواج گروهی را منکر شوند، آشنائی با گزارش زیر جالب است؛ من این گزارش را از روسکی و به دوموستی^۲، سکو، ۱۴ اکتبر ۱۸۹۲ (براساس تقویم قدیمی) ترجمه می‌کنم. در این گزارش نه تنها به صراحت تأیید شده است که ازدواج گروهی، یعنی حق مقاربت جنسی مقابل همین تعدادی مرد و تعدادی زن، به تمام و کمال وجود دارد، بلکه این شکل از ازدواج گروهی بسیار شبیه با ازدواج پونالوائی اهالی هاوائی است که تکامل یافته‌ترین، و مرحله کلاسیک، ازدواج گروهی است. در حالیکه خانواده تیمبیک پونالوائی شامل تعدادی از برادران (خودی و جانی) است که به ازدواج تعدادی از خواهران خودی و جانی درمی‌آیند، در اینجا، ما در جزیره ساخالین^۳ می‌بینیم که يك مرد به ازدواج تمام برادرانش و تمام خواهران زنش درمی‌آید، که اگر از نقطه نظر زن به آن نگاه کنیم، به معنای این است که زن او اجازه دارد که آزادانه با برادران شوهرش و شوهران خواهرها^۴ مقاربت جنسی کند. بنابراین، این شکل با شکل تیمبیک ازدواج پونالوائی فقط از این جهت تفاوت دارد که برادران شوهر و شوهران خواهرها ضرورتاً اشخاص واحدی نیستند.

علاوه بر این باید توجه کرد که این گزارش مجدداً آنچه را که من در منشأ خانواده، چاپ چهارم^۵ گفته‌ام تأیید می‌کند: ازدواج گروهی ابداً مانند آنچه

۱- این مقاله انگلس اولین بار در سال ۱۸۹۲ در Die Neue Zeit چاپ شد.

۲- صفحه ۶۹ ترجمه حاضر 3- Sakhalin 2- Russkiye Vyedomosti

که فیلیستین‌های الهام گرفته از روسی خانه‌ها تصور میکنند، نیست؛ طرفه‌ای ازدواج گروهی، همان زندگی شهوانی، نظیر آنچه که او درخفا میکند، رادر ملاء عام مرتکب نمیشوند، بلکه این نوع ازدواج، حداقل در مواردی که میدانیم امروزه هنوز وجود دارد، در عمل از يك ازدواج یارگیری سست یا از چند همسری فقط از این جهت متفاوت است که رسوم، مقاربت جنسی را در مواردی مجاز میداند، و در غیر این موارد، بسختی قابل مجازات. این امر که استفاده از این حقوق عملاً در حال نابودی است، تنها این مسئله را ثابت میکند که این شکل ازدواج گروهی، خود محکوم به نابودی است، و این خود از نادر بودن آن نیز پیداست.

بعلاوه، کل توصیف، از این جهت جالب توجه است که بیکار دیگر شباهت و حتی یگانگی مشخصات عمده نهادهای اجتماعی خلق‌های بدوی را که تقریباً در يك مرحله تکامل هستند، نشان میدهد. غالب چیزهایی که گزارش در مورد این مغول‌واره‌های جزیره ساخالین اظهار میدارد، در مورد قبائل دراویدیان^۲ هندوستان، ساکنین جزائر دریای جنوب^۳ در زمان کشف شان، و سرخ پوستان امریکا، نیز صادق است. گزارش بقرار زیر است:

"در جلسه ۱۰ اکتبر (تقویم قدیمی؛ تقویم جدید ۲۲ اکتبر) بخش مردم شناسی جامعه دوستداران علوم طبیعی، ن.ا.۱. بانچوک گزارش جالبی از آقای (لو.ج) استرنبرگ در مورد گیلیاک‌ها^۶ که قبیله کوچکی است در جزیره ساخالین که قبلاً مورد مطالعه قرار نگرفته بود و در سطح طبیعی توحش بسر میرد - را قرائت کرد. گیلیاک‌ها نه با کشاورزی آشنا هستند و نه با سفالگری؛ آنهاغذای خود را عمدتاً بوسیله شکار و ماهیگیری تامین میکنند؛ آب را در -

1-Mongloïdes 2-Dravidian 3-South Sea Islanders

4 -N.A. Yanchuk 5-Lev.J. Sternberg 6-Gilyak

ظرفهای چوبی، از طریق انداختن سنگ داغ بدرون آن، گرم میکنند و غیره. مسئله مورد توجه خاص، نهاد های آنها در رابطه با خانواده و تیره است. گیلیک نه تنها پدر طبیعی خود، بلکه تمام برادران پدرش را پدر خطاب میکند؛ تمام زنان این برادرها، و همینطور تمام خواهران مادرش را مادر می خواند؛ فرزندان تمام این "پدران" و "مادران" را برادر و خواهر می نامد. این سیستم خطاب، همانطور که میدانیم، در میان ایروکویی ها و قبایل سرخ پوست دیگر امریکای شمالی، و نیز در میان بعضی از قبائل هندوستان وجود دارد. ولی در حالیکه در آن نقاط، این امر دتهای طولانی است که دیگر با شرایط بالفعل آنها منطبق نیست، در میان گیلیک ها معرف وضعی است که هنوز امروزه صادق است. تا امروز، هر گیلیک، حق شوهری در رابطه با زنان برادرانش و خواهران زنش دارد؛ در هر حال، استفا از این حقوق غیر مجاز تلقی نمیشود. بقایای ازدواج گروهی بر مبنای تیره، یادآور ازدواج پونا لوائی مشهور است که هنوز در نیمه اول قرن حاضر در ایالات ساندویچ وجود داشت. این نوع مناسبات خانوادگی و تیره ای، پایه کل نظام تیره ای و ساخت اجتماعی گیلیک ها را تشکیل میدهد.

"تیره یک گیلیک مرکب است از تمام برادران پدرش — برادران دور یا نزدیک، واقعی یا اسمی —، پدران آنها و مادران (؟) آنها، و فرزندان برادرانش، و فرزندان خودش. به سهولت میتوان فهمید که تیره ای که چنین تشکیل شده باشد میتواند شامل تعداد کثیری افراد باشد. زندگی در تیره بر مبنای اصول زیر جریان می یابد. ازدواج در داخل تیره مطلقاً ممنوع است. هنگامیکه یک مرد گیلیک می میرد، زن او بنا بر تصمیم تیره به یکی از برادران او — برادر خودی^۱ یا اسمی — تعلق میگیرد. تیره نگهداری تمام اعضای را که قادر به کار نیستند تقبل میکند. یک گیلیک به نویسنده گزارش گفت "ما فقیرند اریم". هر فرد نیازمندی توسط Khal [تیره] تغذیه می شود. اعضا تیره توسط مراسم قربانی مشترك و جشن های مشترك،

۱- گاه "تنه" گفته میشود ولی، در اینجا اشتباه است چون، مادر آنها الزاماً یک نفر نیست.

و گورستان مشترك و غيره بهم پیوند بیشتری می یابند .

" تیره ، زندگی و امنیت اعضایش را در مقابل غیر تیره ای ها تضمین میکند؛ و سیله سرکوب ، انتقام خونی است ، گرچه از زمان تسلط روسیه این عمل بسیار کمتر انجام میگیرد . زنان مطلقا از انتقام خونی معاف هستند . در مواردی بسیار نادر ، تیره اعضا تیره های دیگر را می پذیرد . این يك قاعده عمومی است که ما بلك عضو متوفی نباید از تیره خارج شود ؛ از این جنبه ، مقررات مشهور جد اول دوازده گانه طابق النعل بالنعل در میان گیلیاک ها وجود دارد : *si suos heredes non habet, gentiles familiam habento*

اگر او خود وارثی ندارد ، اعضا تیره وارث او میشوند . هیچ واقعه مهمی در زندگی گیلیاک بدون شرکت تیره انجام نمیگیرد . در زمانی نه چندان دور ، حد يك یا دونسل پیش ، پیرترین عضو تیره رئیس جماعت بود ، استاروستا ^۱ی تیره؛ امروزه ، عمل رئیس سنی تیره ، تقریبا منحصر است به رهبری مراسم مذهبی . تیره ها غالبا در نقاطی که بسیار از هم دورند ، پراکنده هستند ، ولی اعضا تیره حتی هنگامیکه از هم جدا هستند ، یکدیگر را بیاد دارند و به مهمان نوازی ، کمک و حمایت متقابل و غیره ادامه میدهند . بجز در موارد اضطرار فوق العاده ، گیلیاک هیچگاه هم تیره ای ها یا آرامگاه تیره خود را ترک نمیکند . جامعه تیره ای اثر بسیار قطعی بر کل زندگی دماغی گیلیاک ها ، بر خصلت های آنها ، رسوم و نهاد هایشان گذاشته است . عادت به بحث و تصمیمگیری عمومی در همه امور ، ضرورت شرکت فعال مداوم در مورد تمام مسائل اعضا تیره ، همبستگی انتقام خونی ، اجبار و عادت به زندگی با ده نفر یا بیشتر مانند خود ش در — چادر های بزرگ (یورتاس^۲) و بطور خلاصه همیشه در میان مردم دیگر بودن — تمام اینها باعث شده است که گیلیاک خصلت اجتماعی و باز داشته باشد .

گیلیاک بطور خارق العاده‌ای مهمان نواز است؛ او عاشق میهمان داشتن و میهمان شدن است. این عادت تحسین انگیز مهمان نوازی، بخصوصی در زمان مصیبت برجسته میشود. در يك سال بد، وقتی که يك گیلیاک چیزی برای تغذیه خودش و سگهایش ندارد، دست خود را برای گرفتن صدقه دراز نمیکند، ولی با کمال اطمینان به مهمان نوازی دیگران متکی است، و غالباً برای مدتهای طولانی، مورد پذیرائی قرار میگیرد.

"در میان گیلیاک های ساخالین، جنایت بخاطر نفع شخصی عملاً هیچگاه صورت نمیگیرد. گیلیاک اشیا قیمتی خود را در يك انبار میگذارد که هیچوقت قفل نیست. او چنان خجول است که اگر در اثر غلبی خفت آور محکوم شود، فوراً به جنگل رفته و خود را به دار میزند. قتل بسیار نادر است، و هیچگاه بجز در موارد خشم - و نه بخاطر نفع - انجام نمیگیرد. گیلیاک در مناسباتش با افراد دیگر، شرافتمند، قابل اعتماد و با وجدان است.

گیلیاک هاطیرغم اینکه مدتهای طولانی تحت انقیاد منجموری های اکنون چینی شده قرار داشتند، و طیرغم اثر فاسد کننده ساکنین بخش آمو^۱، هنوز در خصال معنوی خود بسیاری از فضیلت های يك قبیله بدوی را حفظ کرده اند. ولی سرنوشتی که در انتظار آنهاست را نمیتوان دور کرد. تا یکی دو نسل دیگر، گیلیاک های سرزمین اصلی، کاملاً روسی خواهند شد، و همراه با فواید فرهنگ، معایب آنها نیز کسب خواهند کرد. گیلیاک های جزیره ساخالین که کم و بیش از مراکز اسکان روس ها بدور هستند، چشم انداز طولانی تری برای حفظ زندگی فاسد نشده شان دارند. ولی در میان آنان نیز، تأثیر همسایگان روس آنها، دارد خود را بروز میدهد. گیلیاک ها برای معامله به دهکده ها می آیند، به نیکولا یفسک^۲ برای کار کردن میروند؛ و هر گیلیاکی که از چنین کاری برمیگردد همان جوی را با خود به همراه میبرد که کارگر روسی

از شهر به دهکده‌اش میرد. مضافاً، کار در شهر، با شانس‌ها و بدشانسی‌هایش، بیش از پیش آن تساوی بدوی که ویژگی چنان برجسته‌ای از زندگی اقتصادی ساده بی‌غل و غش این مردم است، را از بین میبرد.

"مقاله آقای استرنبرگ، که همچنین حاوی اطلاعاتی در مورد دیدهای مذهبی آنها و رسوم و نهاد‌های حقوقی آنهاست، بصورت تلخیص‌نشده در "انتوگرافی چسکویه اوبوزرنی"^۱ (مجله مردم‌شناسی) چاپ خواهد شد.

تبرستان
www.tabarestan.info

فهرست اعلام

الف

آئه شیلوس Aeschylus (۵۲۵-۴۵۶ قبل از میلاد) دراماتیسست یونانی و مولف تراژدی‌های کلاسیک.

آگاسیز Agassiz, Jean Louis Rodolphe (۱۸۰۷-۱۸۷۳ میلادی) طبیعی‌دان سوئیس، دارای افکار بسیار ارتجاعی و مخالف داروینسم.

اسکندر کبیر Alexander the Great (۳۲۳-۳۵۶ قبل از میلاد) پادشاه مقدونیه.

آمیانوس مارسلینوس Ammianus Marcellinus (حدود ۳۳۲-۴۰۰ میلادی) مورخ رومی قرون دوم و سوم و چهارم.

آناکرون Anacreon (نیمه دوم قرن ششم قبل از میلاد)، شاعر غزلسرای یونانی.

آناگزاندRIDAS Anaxandridas (قرن ششم قبل از میلاد) پادشاه اسپارت که در سال ۵۶۰ قبل از میلاد همراه با آریستونز Aristones حکمرانی کرد.

آپیوس کلودیوس Appius Claudius (وفات حوالی ۴۴۸ قبل از میلاد) سیاستمدار و کنسول رومی، یکی از مولفین جد اول وازد فگانه.

آریستیدس Aristides (حدود ۵۴۰-۶۷۰ میلادی) سیاستمدار و سرباز یونانی، نماینده اشرافیت برده‌دار.

آریستونز Aristones (قرن ششم قبل از میلاد) پادشاه اسپارت، همراه با آناگزاندRIDAS حکمرانی کرد.

آریستوفان Aristophanes (حدود ۴۴۶-۳۸۵ میلادی) دراماتیسست یونانی.

ارسطو Aristotle (۳۸۴-۳۲۲ قبل از میلاد) فیلسوف و دانشمند

بزرگ یونانی که بین ایده‌آلیسم و ماتریالیسم متزلزل بود .

اردشیر Artaxerxe سه پادشاه دودمان هخامنشی - اردشیر اول (از ۴۶۵ تا ۴۲۵ قبل از میلاد سلطنت کرد) ؛ اردشیر دوم (بین ۴۰۵ تا ۳۵۹ قبل از میلاد) ؛ اردشیر سوم (بین ۳۵۹ تا ۳۳۸ قبل از میلاد)

آگوستوس اکتاویانوس Augustus Octavianus (۶۳ قبل از میلاد تا ۱۴ بعد از میلاد) امپراتور روم .

انگلس Engels, Friedrich (۱۸۲۰-۱۸۹۵) آموزگار پروتاریای جهان، همکار بزرگ مارکس.

اسپیناس Espinas Alfred Victor (۱۸۴۴-۱۹۲۲) فیلسوف و جامعه شناس فرانسوی ، طرفدار تئوری تحول .

ایرپید Euripides (۴۸۰-۴۰۶ قبل از میلاد) دراماتیس یونانی و مولف تراژدی های کلاسیک .

ایرمینون Irminon (وفات در سال ۸۲۶) رئیس صومعه سن ژرمن د پیره Saint-Germain-des-Près

اولفیل Ulfila (حدود ۳۱۱ - ۳۸۳) رهبر کلیسای گوتی غربی و رهبر سیاسی، گوت ها را مسیحی کرد ، الفبای گوتیک را اختراع کرد .

اسکات Scott Walter (۱۷۷۱-۱۸۳۲) نویسنده اسکاتلندی ، بوجود آورنده رمان تاریخی در ادبیات اروپای غربی .

اودوآسر Odoacer (حدود ۴۳۴-۴۹۳ میلادی) رهبر نظامی ژرمن در خدمت امپراتوران روم ، امپراتور رومولوس را خلع کرد و خود پادشاه اوستروگو شد .

ب

بانکروفت Bancroft, Hubert Home (۱۸۳۲-۱۹۱۸) مورخ آمریکائی و مولف آثاری درباره تاریخ و مردم شناسی آمریکای شمالی و مرکزی .

- باکوفن Bachofen, Jahann Jakob (۱۸۸۷-۱۸۱۵) حقوقدان و مورخ سوئسی، مؤلف کتاب حق مادری.
- بانگ Bang, Anton Christian (۱۹۱۳-۱۸۴۰) تنطووزیست نروژی مؤلف آثاری در مورد اساطیر اسکاندیناوی و تاریخ مسیحیت در نروژ.
- بکر Becker, Wilhelm Adolf (۱۸۴۶-۱۷۹۶) مورخ آلمانی مؤلف آثاری در مورد عهد باستان.
- بید Bede, The Venerable (۷۳۵-۶۷۳) دانشمند انگلیسی، مؤلف و تنطووزیست.
- بیسمارک Bismark, otto von (۱۸۹۸-۱۸۷۵) سیاستمدار پروسی سلطنت خواه. آلمان را تحت رهبری پروس به زور متحد کرد.
- بلایکرودر Bleichröder, Gerson (۱۸۹۳-۱۸۲۲) بانکدار بزرگ برلینی، مشاور و بانکدار شخصی بیسمارک.
- بوژ Bugge, Sophus (۱۹۰۷-۱۸۳۳) زبان شناس نروژی، استاد دانشگاه و مؤلف آثاری در مورد ادبیات و اساطیر اسکاندیناوی.

ب

- پرسئوس Perseus (۲۱۲-۱۶۶ قبل از میلاد) آخرین پادشاه مقدونیه.
- پیزستراتوس Pisistratus (حدود ۶۰۰-۵۲۷ قبل از میلاد) دیکتاتور آتن.
- پلینی Pliny, Gaius (۷۹-۲۳ میلادی) طبیعی دان رومی، مؤلف تاریخ طبیعی.
- پلوتارک Plutarch (حدود ۴۶-۱۲۵ میلادی) نویسنده و فیلسوف ایدئالیست یونانی.
- پروکوپوس Procopius (اواخر قرن پنجم تا ۵۶۲ میلادی) مورخ

بیزانتمنی، در لشکرکشی‌ها شرکت کرد و در اثر خودبنام تواریخ (ایران ،
واندال و گوتیک) آنها را شرح می‌دهد .

ت

تاسیتوس Tacitus Publius Cornelius (حدود ۵۵-۱۲۰ میلادی)

مورخ رومی .

تارکیناس Tarquinas Superbus (حدود ۵۳۴-۵۰۹ قبل از میلاد)

هفتمین پادشاه روم ، در اثر قیام مردم ، از رم اخراج شد و سیستم جمهوری
بوجود آمد .

تئوکریت Theocritus (قرن سوم قبل از میلاد) شاعر یونان کهن .

توسیدید Thucydides (حدود ۴۶۰-۳۹۵ قبل از میلاد) — مورخ

و مولف یونانی .

تیرئوس Tiberius Claudius Nero (۲ قبل از میلاد تا ۳۷ بعد از میلاد)

امپراطور روم .

تیلور Tylor Edward Burnett (۱۸۳۲-۱۹۱۷) مردم شناس و

مورخ فرهنگ بدوی .

د

داروین Darwin Charles Robert (۱۸۰۹-۱۸۸۲) بیولوژیست و

ماتریالیست انگلیسی ، پایه گذار تئوری طمی تحول .

دموستنز Demosthenes (حدود ۳۸۴-۳۲۲ قبل از میلاد) خطیب

و سیاستمدار یونانی ، مدافع اشرافیت برده دار .

دیکائزکوس Dicaearchus (قرن چهارم قبل از میلاد) دانشمند

یونانی ، شاگرد ارسطو مولف آثار بیشتر .

دیودوروس Diodorus Siculus (حدود ۸۰-۲۹ قبل از میلاد)

مورخ و مولف تاریخ شرق ، یونان و روم .

- دیونیسیوس Dionysius of Halicarnassus (قرن اول قبل از میلاد) مورخ و نطّاق یونانی، مؤلف حقیقه‌های رومی.
- دروولا مال Durea de la Malle, Adolph (۱۸۵۷-۱۷۷۷) مورخ و شاعر فرانسوی.

ز

- زوریتا Zurita Alonso (اواسط قرن ۱۶) مأمور مستعمراتی اسپانیا در امریکای مرکزی.

ژ

- ژیروتولون Giraud-Teulon, Alexis (متولد ۱۸۳۹) استاد تاریخ ژنو.

س

- سالیوان Salvian (حدود ۳۹۰-۴۸۴ میلادی) مبلغ مسیحی و نویسنده.
- سوسور Saussure, Henri de (۱۸۲۹-۱۹۰۵) حیوان‌شناس سوئسی.
- سرویوس Servius Tullius (۵۷۸-۵۳۴ قبل از میلاد) ششمین پادشاه روم.

- سگنهایم Sugenheim, Samuel (۱۸۱۱-۱۸۷۷) مورخ آلمانی.
- سولون Solon (حدود ۶۳۸-۵۵۸ قبل از میلاد) قانونگذار آتنی که در اثر فشار مردم مجبور به وضع اصلاحاتی طیه اشرافیت شد.
- سیویلین Civilis, Julius (قرن اول) رهبر بتاوی Betavi ژرمن رهبر شورش قبائل ژرمن و گل طیه روم.

ش

- شومان Schömann Georg Friedrich (۱۷۹۳-۱۸۷۹) زبان‌شناس و مورخ آلمانی، مؤلف آثاری در مورد یونان باستان.

شارلمان Charlemagne (حدود ۷۲۴-۸۱۴ میلادی) پادشاه
و امپراطور فرانک .

ف

- فسنیا Fecenia Hispalla يك برده آزاد شده بدوی .
- فردیناند پنجم Ferdinand V (۱۴۵۲-۱۵۱۶) پادشاه
کاستیل Castile ، پادشاه آراگون Aragon تحت
نام فردیناند دوم .
- فیسون Fison Lormir (۱۸۳۲-۱۹۰۷) مردم شناس انگلیسی
و ملخ مذهبی در جزائر فیجی Fiji و استرالیا .
- فوریه Fourier, Charles (۱۷۷۲-۱۸۳۷) سوسیالیست
تخیلی فرانسوی .
- فریمن Freeman, Edward August (۱۸۲۳-۱۸۹۲) مورخ
لیبرال انگلیسی .
- فوسل دوکولانژ Fustel de Coulanges (۱۸۳۰-۱۸۸۹) مورخ
فرانسوی .

ق

قیصر Caesar, Gaius Julius (حدود ۱۰۰-۴۴ قبل از میلاد)
ژنرال و سیاستمدار و مولف مشهور رومی .

ک

- کونو Cunow, Heinrich (۱۸۶۲-۱۹۳۶) سوسیال دموکرات .
مورخ ، مردم شناس آلمانی .
- کی Kaye, John William (۱۸۱۴-۱۸۷۶) مورخ انگلیسی ،
مامور دولت ، مولف آثاری در مردم شناسی و تاریخ هندوستان و جنگهای

مستعمراتی در هند و افغانستان .

کوپر Cuvier Georges (۱۷۶۹-۱۸۳۲) طبیعی‌دان
فرانسوی .

کواولوسکی Kovalevsky, Maxim Maximovich (۱۸۵۱-۱۹۱۶)
جامعه‌شناس، مورخ، مردم‌شناس و حقوق‌دان روسی .
کلاپستنس Cleisthenes (قرن ششم قبل از میلاد) سیاستمدار آتنی،
بانی اصلاحاتی برای از بین بردن بقایای سیستم قبیله‌ای و ایجاد دموکراسی
برده‌داری در آتن .

گ

گایوس Gaius (قرن دوم) حقوق‌دان رومی .

گلاستون Gladstone, William Ewart (۱۸۰۹-۱۸۹۸)
سیاستمدار انگلیسی، رهبر حزب لیبرال، نخست‌وزیر .

گوته Goethe, Johann Wolfgang (۱۷۴۹-۱۸۳۲) شاعر بزرگ آلمان،
محقق علوم طبیعی .

گرگوری تور Gregory of Tours (حدود ۵۴۰-۵۹۴ میلادی) کشیش
مسیحی، تئولوژیست و مورخ و مولف .

گرم Grimm; Jakob (۱۷۸۵-۱۸۶۳) زبان‌شناس و مورخ
فرهنگ و زبان و اساطیر و ادبیات آلمان .

گروت Grote, George (۱۷۹۴-۱۸۷۱) مورخ انگلیسی .

ل

لانگ Lange, Christian Konrad Ludwing (۱۸۲۵-۱۸۸۵)
زبان‌شناس آلمانی، مولف آثاری در مورد روم باستان .

لاسال Lassalle, Ferdinand (۱۸۲۵-۱۸۶۴) سوسیالیست
خرده‌بهره‌خوا و فرصت‌طلب آلمانی .

- لاتم Lathem Robert Gordon (۱۸۸۸-۱۸۱۲) طبیب و زبان شناس و مردم شناس انگلیسی .
- لتورنو Letourneau, Charles Jean Mari (۱۸۳۱-۱۹۰۲) جامعه شناس و مردم شناس فرانسوی .
- لیوتپران Luitprand (حدود ۹۲۲-۹۷۲ میلادی) مورخ لومباردی کشیش ، مولف .
- لیوی Livy, Titus (۵۹ قبل از میلاد - ۱۷ بعد از میلاد) مورخ رومی ، مولف تاریخ روم .
- لونگوس Longus (اواخر قرن دوم و اوائل قرن سوم) نویسنده یونانی .
- لوبوک Lubbock, John (۱۸۳۴-۱۹۱۳) زیست شناس انگلیسی ، مرد شناس ، باستان شناس .
- لوسیان Lucian (حدود ۱۲۰-۱۸۰ میلادی) طنز نویس یونانی خدا ناپرست .

م

- ماین Maine, Henri James Sumner (۱۸۲۲-۱۸۸۸) حقوق دان و مورخ انگلیسی .
- مارکس Marx, Karl (۱۸۱۸-۱۸۸۳) آموزگار پرولتاریای جهان ، بنی سوسیالیسم علمی .
- مورر Maurer, Georg Ludwig (۱۷۹۰-۱۸۷۲) مورخ آلمانی ، بررسی های مهمی در تاریخ مارک ، یک جماعت قرون وسطائی ، انجام داد .
- مک لنان Mc Lennan, John Ferguson (۱۸۲۷-۱۸۸۱) مورخ و حقوق دان اسکاتلندی .
- مولییر Molière, Jean Baptiste (اسم حقیقی پوکلن Poquelin)

(۱۶۲۲-۱۶۷۳) دراماتیسست فرانسوی.

مامسن Mommsen, Theodor (۱۸۱۷-۱۹۰۳) مورخ و مولف آلمانی.

مورگان Morgan Lewis Henry (۱۸۱۸-۱۸۸۱) مردم شناس و مورخ آمریکائی، ماتریالیست.

موشوس Moschus (اواسط قرن دوم قبل از میلاد) شاعر روستائی یونانی

ن

ناپلئون اول Napoleon I (۱۷۶۹-۱۸۲۱) امپراطور فرانسه.

نه آرکوس Nearchus (حدود ۳۶۰-۳۱۲ قبل از میلاد) دریا سالار مقدونیه‌ای، از همراهان اسکندر.

نیه بوهر Niebuhr, Barthold Georg (۱۷۷۶-۱۸۳۱) مورخ آلمانی.

و

واروس Varus, Publius Quintilius (حدود ۵۳ قبل از میلاد - ۹ بعد از میلاد) سیاستمدار و ژنرال رومی، در جنگ با قبائل ژرمن کشته شد.
وله را Velela (قرن اول میلادی) کشیش زن و پیغمبر قبائل بروکتریانس ژرمن، در قیام قبائل ژرمن و گل طیه روم شرکت فعال داشت.

واشموت Wachsmuth, Ernst (۱۷۸۴-۱۸۶۶) مورخ آلمانی.

واگنر Wagner, Richard (۱۸۱۳-۱۸۸۳) آهنگساز آلمانی.

وایتز Waitz, Georg (۱۸۱۳-۱۸۸۶) مورخ آلمانی، استاد گوئتیک.

واتسن Watson, John Forbes (۱۸۲۷-۱۸۹۲) طبیب انگلیسی، مامور دولت در هندوستان، مولف.

وستر مارک Westermarck, Edward Alexander (۱۸۶۲-۱۹۳۹) مردم شناس و جامعه شناس فنلاندی.

ولفرام Wolfram Von Eschenbach (۱۸۰۳ - ۱۸۷۵)، مبلغ
مذهبی آمریکائی در میان سرخ پوستان، مولف فرهنگ زبان آنها.

۵

هگل Hegel, Georg Friedrich Wilhelm (۱۷۷۰ - ۱۸۳۱) نماینده برجسته فلسفه کلاسیک آلمان، ایده‌ال‌گست
صنی، مدافع دیالکتیک ایده‌آلیستی.
هرود Herod (۷۳ - ۴ قبل از میلاد) پادشاه یهودیه
هرودت Herodotus (حدود ۴۸۴ - ۴۲۵ قبل از میلاد) مورخ
یونانی.

هوسلر Heusler, Andreas (۱۸۳۴ - ۱۹۲۱) حقوق‌دان
سوئیس، مولف.

هومر Homer (حدود قرن نهم قبل از میلاد) شاعر نیمه افسانه‌ای
یونان، مولف منظومه‌های ایللیاد و اوڈیسه.

هوویت Howitt, Alfred William (۱۸۳۰ - ۱۹۰۸) مردم‌شناس
انگلیسی، مورخ تاریخ استرالیا، مولف آثار در مورد قبائل استرالیا.

هوشکه Huschke, Georg Philipp (۱۸۰۱ - ۱۸۸۶) حقوق‌دان
آلمانی، مولف آثار در تاریخ قانون روم.

ی

یاروسلاو Yaroslav the Wise (۹۷۸ - ۱۰۵۴) شاهزاده کی‌یف